

نشر احسان

علما در آینه

کتاب و سنت

مولف:
اکبر شاه نجیب آبادی
مترجم:
رحیم بخش یار محمد زهی



بسم اللہ الرحمن الرحیم

علما در آینہ کتاب وسنت

علما در آینه کتاب و سنت

مولف

اکبر شاه نجیب آبادی

مترجم

رحیم بخش یار محمدزهی

نجیب‌آبادی، اکبر شاه خان
معیار العلماء. فارسی
علما در آینه کتاب و سنت / مولف اکبر شاه نجیب‌آبادی، مترجم رحیم بخش یارمحمدزهی.
تهران: احسان، ۱۳۸۷.
۱۴۹ ص.
شابک:2-528-356-964-978:ISBN
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا
۱- مجتهدان و علما. الف. یارمحمدزهی، رحیم بخش، ۱۳۴۱ -، مترجم. ب.عنوان.
BP۵۴/ ۵۳ع۸۰۴۱ ۱۳۸۵ ۲۹۷/۹۹
کتابخانه ملی ایران ۸۴-۳۹۴۳۰م

علما در آینهٔ کتاب و سنت

+مؤلف: اکبرشاه نجیب‌آبادی
+مترجم: رحیم بخش یارمحمد زهی
+ناشر: نشر احسان
+صفحه‌آرا: مریم مقدم‌سلیمی
+تیراژ: ۲۰۰۰ جلد
+نوبت چاپ: اول ـ ۱۳۸۷
+چاپ: چاپخانه مهارت
+قیمت: ۷۵۰۰ تومان

دفترمرکزی:خیابان انقلاب -خیابان‌صفی‌علیشاه -کوچه تهرانی -شمارهٔ- ۳۶ تلفن: ۷۷۵۳۷۶۵۵
فروشگاه: تهران ـخیابان انقلاب - روبروی دانشگاه - مجتمع فروزنده - شماره -۴۰۶
تلفن: ٦٦٩٥٤٤٠٤
صندوق پستی: تهران ۳۸۵ـ ۱۱۱۴۹۵

ISBN: 978-964-356-528-2
شابک: ۲-۵۲۸-۳۵۶-۹۶۴-۹۷۸



فهرست

شرح حال نویسنده

اکبر شاه نجیب آبادی در سال ۱۸۷۵ میلادی متولد شد. نیاکانش از ساکنان منطقه‌ی سوات و باجور هندوستان بوده‌اند که بر اثر فشار و سخت‌گیری انگلیسی‌های استعمارگر آنجا را ترک و به نجیب آباد هجرت کرده‌اند. در آنجا نیز با نواب نجیب الدوله ارتباط نزدیک داشته‌اند و با این نواب غیور در تمامی نبردهای ملی و مذهبی در برابر استعمارگران سهیم بوده‌اند و کفایت خود را نشان داده‌اند. هنوز زخم پیکار خونین سال ۱۸۷۵ میلادی بهبود نیافته بود و اغلب کسانی که آن واقعه را به چشم دیده بودند و طعم تلخ استبداد انگلیسی‌ها را چشیده بودند، در قید حیات بودند. در این زمان بود که اکبر شاه چشم به جهان گشود. از آنجا که وی برخی از افراد سرشناس خانواده‌ی خود را در این پیکار خونین از دست داده بود، شخصیت وی از همان دوران کودکی دگرگون شده بود.

اکبر شاه با تمام سختی‌ها و مشکلات مالی و موقعیت خاصی که داشت، مدارج علمی زمان خود را گذراند و به سبب علاقه‌ای که داشت رشته‌ی تاریخ را برگزید و از این طریق جهاد با قلم را آغاز کرد.

افزون علاوه بر این عرصه‌ی مختصر و محدود، همه‌ی زندگی‌اش برای اصلاح ملت مسلمان طی شد. وی تاریخ را صرفاً با هدف آگاه کردن مسلمانان از گذشته‌شان و بیداری غیرت خفته‌ی آنان، برگزیده بود.

محمد سعید الرحمن علوی

دیباچه

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السّلام علی رسوله و آله و أزواجه و أصحابه أجمعین

باری، در سالهای ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ که ساکن لاهور بودم، از وضعیت نابسامان رهبران و شخصیت‌های مسلمان متأثر شدم و رساله‌ی کوچکی به نام **بزرگان قوم** نوشتم و به چاپ رساندم که بیش از حد انتظار مورد استقبال قرار گرفت و تاکنون چندین بار تجدید چاپ شده است.

پس از جنجال سال ۱۹۲۳ م. که هندوها در شُدهی و سینگ‌تن بر پا کردند، من و چند تن از دوستان در ماه مارس همان سال از نجیب آباد به اگرا و اطراف آن رهسپار شدیم و ناچار به یک ماه اقامت شدیم. پس از تماس نزدیک با رؤسای انجمن‌های تبلیغی و مولوی‌هایی که از بخش‌های مجار و مختلف سرازیر شده بودند، تجربه‌ای عبرت‌انگیز از نارسایی‌های مدعیان تبلیغ دین اسلام به دست آمد. در نتیجه پس از بازگشت، کتاب **حجة الاسلام** را تحریر کردم. از این کتاب نیز به خوبی استقبال و برای تبلیغ اسلام به عنوان یک پدیده‌ی مثبت، ارزیابی شد و بارها چاپ شد، که هنوز هم برای درخواست تجدید چاپ آن نامه‌های زیادی به دستم می‌رسد. امّا نتوانستم آن را دوباره به چاپ برسانم.

در سال ۱۹۲۹ کتابی دیگر به نام **سخن حق** نوشتم و به چاپ رساندم که تعداد هزار جلد آن به فروش رفت و برای چاپ مجدد آن پیوسته تقاضا می‌شود. موضوع **سخن حق** نیز مثل کتاب **بزرگان قوم**، اصلاح ملت مسلمان بود. کسانی

که آن را مطالعه کرده‌اند، اغلب به سودمند بودنش اقرار کرده‌اند. در ستایش این کتاب از گوشه و کنار کشور تقریباً هزار نامه رسیده است. ﴿فَالحمْدُلله رَبِّ العالَمین﴾

اکنون نیز نوشتار جدیدی را که پیش‌روی دارند، به نام ***معیار العلما*** (***علما در آینه کتاب و سنت***) نیز با همان هدف، یعنی اصلاح ملت، به چاپ می‌رسانم.

عالمان و واعظان، مسلمانان را راهنمایی و نصیحت می‌کنند و ضعف‌ها و اشتباهات دیگران را به خوبی بیان می‌کنند، اما آنان خود، بیش از حدّ نیاز به راهنمایی و نصیحت دارند. آنان عموماً از ضعف‌ها و اشتباهات خود بی‌خبرند. برای آگاه کردن آنان، کمتر کسی جرأت این کار را به خود می‌دهد. آشکار است که اشتباه پزشکان، مرگ بیماران را در پی خواهد داشت.

هدف از انتشار این کتاب، آن است که علما آن را ملاحظه کنند و به خود آیند که ما سرگرم چه کاری هستیم و چه حادثه‌ای در حال رخ دادن است. عموم مردم نیز آن را مطالعه کنند و بدانند از چه نوع علمایی پیروی کنند و اطلاع داشته باشند که سرپیچی از پیروی چه دسته‌ای از علما ضروری است.

واعظان حرفه‌ای می‌کوشند مردم را از مطالعه‌ی این کتاب بازدارند، امّا به رغم آنان رساندن این کتاب به دست عموم مسلمانان ضروری است، تا بدین‌وسیله مرهمی برای درد مسلمانان باشد.

در محتوای هر سه کتاب: ***بزرگان قوم***، ***حجة‌الاسلام*** و ***قول حق***، برای درمان این مصیبت بزرگ امت اسلام، قرآن را معرفی کرده‌ام و آنان را به سوی قرآن فرا خوانده‌ام و در پرتو قرآن پاک هر سه کتاب را تحریر کرده‌ام.

در این کتاب نیز از قرآن استدلال شده است به همین سبب اطمینان دارم که مسلمانان را به راهی خطا و نادرست جهت نداده‌ام.

حضرت علی کرّم الله وجه می‌گوید: «قرآن در میان شما حَکَم است. کسی که قرآن را کنار بگذارد و هدایت را از جایی دیگر بجوید، گمراه خواهد بود. عاملان به قرآن هرگز گمراه نخواهند شد. کسی که هماهنگ با قرآن سخن بگوید، صادق

است و کسی که به آن عمل کند، مزد آن را خواهد گرفت. کسی که هماهنگ با قرآن حُکم کند، عادل است و کسی که به سوی قرآن فرابخواند، بر فراز راه راست خواهد بود.»

اگر پس از انتشار این کتاب، در مجامع واعظان حرفه‌ای و غوغاسالاران آسایش‌طلب و خودپرست و کسانی که بنده‌ی امیال و آرزوهای خود هستند شور و غوغا بر پا شد، جای هیچ تعجبی نخواهد بود. این شور و غوغا، ره به جایی نخواهد برد. به خواست خداوند انشاء الله فطرت‌های حق‌جو این کتاب را درمان دردهای خود و جامعه خواهند دانست و از آن بهره خواهند برد.

﴿ما يُجَادِلُ فِي آياتِ اللهِ إلّا الّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُرْكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي البِلَادِ﴾

«جز کافران در آیات خدا جدال نمی‌کنند. پس کشتن آنان در شهرها تو را نفریبد.»

قبل از آغاز نگاشتن کتاب، قلبم را در آستانه‌ی الهی سر فرود آورده‌ام و تمام زوایای آن را کاویده‌ام. در حد توان آن را حتی از خواسته‌های نفسانی و ناپسند تخلیه کرده‌ام و سپس آغاز به نوشتن کرده‌ام. در زمان نگاشتن پیوسته از خداوند متعال درخواست کمک کرده‌ام و از بیم خداوند جدا نبوده‌ام. بنابراین، یقیناً کوششم به هدر نخواهد رفت و نتایج و پاداش آن را خداوند خواهد داد.

اکبر شاه نجیب آبادی

۲۰ دسامبر ۱۹۳۵ م.

دیباچه‌ی مؤلف

هدایت الهی و نیروهای گمراه کننده

تا زمانی که انسان با هدایت الهی همگام نباشد، به هدف حقیقی و سعادت واقعی و کمال راستین نخواهد رسید:

﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنهَا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِنِّي هُدىً فَمَنْ تَبِعَ هُدَایَ فَلَا خَوفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُم يَحْزَنُون﴾ (بقره، ۳۸)

«گفتیم: همگی از آنجا [به زمین] فرود آیید و چنانچه هدایتی از سوی من برای شما آمد [که حتماً خواهد آمد] کسانی که از هدایت من پیروی کنند، نه ترسی بر آنان خواهد بود و نه غمگین خواهند شد.»

باز می‌فرماید:

﴿فَمَنِ اتَّبَعَ فَلاَ يَضِلُّ وَلاَيَشْقَى﴾ (طه، ۱۲۳)

«[هرگاه هدایت و رهنمود من برای شما آمد] هر کس از آن پیروی کند گمراه و بدبخت نخواهد شد.»

می‌فرماید:

﴿قُل إِنَّ هُدَى اللهِ هُوَ الهُدیَ و أُمِرْنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ العَالَمِيْنَ﴾

(انعام، ۷۱)

«بگو: هدایت خداوند همان هدایت [راستین] است و [از سوی خدا] به ما دستور داده شده است که فرمانبردار پروردگار جهانیان باشیم.»

از زمانی که نسل بشر در دنیا پدید آمد، از همان زمان خداوند با ارسال انبیا برای وی آغاز به ارسال هدایت کرد. چنان‌چه نخستین بشر نخستین پیامبر نیز بود. بدون رهبری پیامبران و رسولان، انسان برای دستیابی به مجد و شرف یک گام هم نمی‌توانست بردارد. تاکنون در دنیا پیامبری مبعوث نشده که با سختی و مشقت مواجه نشود و مورد تمسخر قرار نگیرد:

﴿يَا حَسْرَةً عَلَى العِبَادِ مَاأتِيهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّاكَانُوا بِهِ يَستَهزِءُونَ﴾

(یس، ۳۰)

«دریغا بندگان را! هیچ پیامبری به سوی آنان نمی‌آید، مگر آنکه او را مسخره می‌کنند و به باد استهزا می‌گیرند.»

همه‌ی پیامبرانی که ذکر حال آنان در قرآن آمده است، این اشتراک وجود دارد که مردم در زمان بعثت هر کدامشان به طور عموم به گمراهی و ضلالت مبتلا بوده‌اند. معمولاً نوع مخالفت مخالفان هر یک از پیامبران خدا تقریباً یکسان بوده است. شیطان برای گمراه کردن نسل بشر و برای دور کردن وی از راه هدایت و تعلیم انبیا، از ابزارهای گمراه کننده‌ی گوناگون خویش استفاده کرده و بعضی از آن‌ها را خیلی زیاد به کار برده است. پیروی از هوس‌ها و امیال یکی از آن‌هاست.

انبیاعليهم‌السلام و رهنمودهای نازل شده از سوی خدا، همواره در تلاش بوده‌اند تا انسان را عاقبت اندیش و مقدم دارنده‌ی آخرت بر دنیا بیار آورند. اما شیطان سعی بر این داشته که انسان را کوته‌بین و اسیر هوا و هوس نفسانی قرار دهد و از اندیشه‌ی آخرت و خوف قیامت غافل کند. هر یک از پیامبران ناگریز در مقابل دنیاپرستان جاه‌طلب و تن‌پرور و بندگان زر و زور قرار گرفته‌اند. متأسفانه گروههای بزرگی از بشر به دنبال خواسته‌های نفسانی خویش حرکت کرده و به دوزخ رسیده‌اند. برخی از این گروهها تلاش بیهوده‌ی زیادی به خرج داده‌اند که پیامبران را در برابر خواسته‌های نامشروع خویش به زانو دربیاورند؛ اما هرگز در این راه موفق نشده‌اند. زمانی هم رسولان خداوند در مقابل خواسته‌های نامشروع این گونه افراد مقاومت کرده‌اند، مورد عداوت و دشمنی آنان قرار گرفته‌اند.

در این گونه افراد نه دلیل و برهان مؤثر است و نه آنان خواهان دلیل هستند. این افراد با خواسته‌ها و آرزوهای خود زندگی می‌کنند و ساز و برگ دنیایی خویش را خدای خود و هدف نهایی خود می‌پندارند. رذالت و دون همتی و پستی آنان همیشه و در هر برهه‌ای از زمان، کاملاً یکسان نمایان شده است و زمان از وجود چنین افرادی هرگز تهی نبوده است.

خداوند می‌فرماید: ﴿يَعْلَمُوْنَ ظَاهِراً مِنَ الحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾ (روم، ۷)

«[این اکثریت کوته‌بین] تنها ظاهر و نمادی از زندگی دنیا را می‌دانند و آنان از آخرت کاملاً بی‌خبرند.»

ذکر حال و پست خصلتی و رذالت این دنیاپرستان پیوسته در قرآن پاک آمده است. این سخن قابل ذکر است که هیچ پیامبری تاکنون مبعوث نشده که تمامی خواسته‌های دنیوی انسان را تخطئه کند و از بین ببرد و هرگز به مردم چنین تعلیم نداده که از مال و متاع دنیا کاملاً بریده شوند، بلکه چکیده‌ی تعلیم تمام هادیان بر حق این بوده که اسیر خواسته‌های دنیایی نشوند و حتی بر آن‌ها فائق آیند و آن‌ها را تسخیر کنند و نیز گفته‌اند که تمامی اسباب و وسایل دنیا را خداوند برای بشر مهیا کرده است و حتماً از آن‌ها درست استفاده شود. اما دنیا و وسایل موجود در آن را هدف نهایی خود قرار ندهند و دین را بر دنیا مقدم بدارند با عدم درک این حقیقت خیلی از مردم در دام شیطان گرفتار شده‌اند و رهبانیت در پیش گرفته‌اند و از چاله به چاه افتاده‌اند، چراکه در اسلام هیچ رهبانیتی نیست.

دومین حربه‌ای که شیطان از آن به فراوانی استفاده می‌کند، کبر و نخوت و اصرار بر آن است.

انبیاء علیهم السلام همیشه اصول و قواعد یافتن راه سعادت و کامرانی حقیقی و موفقیت در دین و دنیا را به بشر یاد داده‌اند. امّا شیطان سعی در بیداری حس لجاجت، تکبر و غرور و جدایی عقل و عدل و برهان و خردمندی از وی داشته است. تمامی انبیا مجبور به رو در رویی با کسانی بوده‌اند که می‌خواسته‌اند با تکبر

و غرور خود، حق و صداقت را در تنگنا قرار دهند و از بین ببرند. هادیان بر حق و پیروان آنان را متحمّل ضرر و زیان کنند و با درگیری با آنان خود را در دنیا و آخرت دچار تباهی و خسران کنند خداوند می‌فرماید:

﴿و إذا قِیلَ لَهُ اتَّقِ اللهَ أَخَذَتْهُ العِزَّةُ بِالإثم فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ و بِئْسَ المِهَادُ﴾ (بقره، ۲۰۶)

«و هنگامی که به‌دو گفته شود: از خدا بترس، عظمت [و نخوت، سراپای] او را فرا می‌گیرد و [غرور] گناه [او را به بزهکاری وادار] می‌کند. پس دوزخ او را بسنده است و چه بد جایگاهی است.»

و می‌فرماید:

﴿وَ جَحَدُوا بِهَا و اسْتَیْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْماً و عُلُوًّا فَانْظُرْ کَیفَ کَانَ عَاقِبَةُ المُفْسِدِین﴾ (نمل، ۱۴)

«ستمگرانه و مستکبرانه [معجزات] را انکار کردند، هر چند که در دل بدان‌ها یقین و اطمینان داشتند. بنگر سرانجام تبهکاران چگونه شد؟ [مگر در دریا غرق نشدند و به دوزخ واصل نگشتند؟]»

و می‌فرماید:

﴿وَ إِذَا تُتْلَى عَلَیهِ آیَاتُنَا وَلَّى مُسْتَکْبِراً کَأَن لَّم یَسمَعَها کَأَنَّ فِی أُذُنَیْهِ وَقْراً فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِیمٍ﴾ (لقمان، ۷)

«هنگامی که آیات ما بر او خوانده می‌شود، مستکبرانه روی برمی‌گرداند و می‌رود، انگار آنها را نشنیده است. گویی در گوش‌هایش سنگینی است. آنان را به عذاب دردناکی مژده بده.»

قرآن در دهها مورد از افراد متکبر و لجوج سخن گفته است. این افراد نیز مثل دنیاپرستان و اسیران خواسته‌های نفسانی از قبول هر گونه منطق و دلیل محروم هستند و آشکارا تمدن و انسانیت را انکار می‌کنند.

راه دیگری که شیطان لعین، برای گمراه کردن انسان‌ها از آن بسیار استفاده می‌کند، تقلید کورکورانه و پرستش نیاکان و پیروی از آبا و اجداد است. همه‌ی پیامبران با کسانی که آبا و اجداد خود را کورکورانه پیروی می‌کرده‌اند، به مبارزه برخاسته‌اند. امروزه نیز این لشکر طاغوتی با فاصله گرفتن از عقل و شعور و انسانیت، در برابر داعیان حق صف بسته مشاهده می‌شود.

قرآن بارها این حرکات و گفته‌های نابایسته را به میان کشیده است و آن‌ها در پاسخ هر کدام از پیامبران این سخن نامعقول را گفته‌اند:

﴿مَاسَمِعْنَا بِهَذَا فِی آبَائِنَا الأَوَّلِیْنَ﴾

«ما از پدران گذشته‌ی خود چنین چیزی نشنیده‌ایم.»

خدا می‌فرمایند:

﴿وَإِذَا قِیلَ لَهُم تَعَالَوا إِلَی ما أَنزَلَ اللهُ و إِلَی الرَّسُولِ قَالُوا حَسبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَیهِ ءَابَاءَنَا أَوَلَو كَانَ ءابَاؤُهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ لاَيَهْتَدُونَ﴾

(مائده، ۱۰۴)

«و هنگامی که بدانان [که از قوانین دل و اهوای درونشان پیروی می‌کنند] گفته شود که بیایید به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر [برگردید] می‌گویند: چیزی ما را بسنده است که پدران و نیاکان خویش را بر آن یافته‌ایم [و تا چشم گشوده‌ایم چنین و چنان در میان قوم و فامیل خود دیده‌ایم! دیگر قرآن و سخنان پیامبر، ما را چه کار؟] آیا اگر پدران و نیاکانشان چیزی ندانسته باشند و [به سوی حق] راه نیافته باشند [باز هم باید چنین گویند و کنند؟].»

از این قبیل آیات در قرآن کریم فروان نقل شده است. این آیات ثابت می‌کنند که این ظاهرپرستان و شخصیت‌پرستان، همواره داعیان حق را به مشقّت انداخته‌اند. این گروه نیز مثل دوگروه ذکر شده‌ی قبلی از به‌کارگیری عقل و فهم و قبول دلیل و برهان ناتوان هستند و به حماقت خود افتخار می‌کنند.

ضرورت امر به معروف و نهی از منکر

هر کدام از پیامبران خدا مجبور به رو در رویی با یک نوع از این گروههای شیطانی بوده‌اند. امّا حضرت محمّد ﷺ با همه‌ی این گروهها مواجه شد و تا امروز نیز علمای ربانی و امت محمد مجبور به مقابله با آن‌ها هستند.

تا زمانی که شیاطین و لشکرهای شیطانی در دنیا موجودند، حق‌گویان و منادیان حق نیز وجود خواهند داشت و از دوران حضرت آدم علیه السلام تا کنون این رویارویی ادامه دارد و تا قیامت باقی خواهد ماند.

تا قبل از حضرت محمّد ﷺ خداوند متعال پیامبران خود را همراه با رهنمود مبعوث می‌کرد و زمانی که هدایت کامل شد، خداوند وعده داد که رهنمود کامل یعنی قرآن را خود محفوظ بدارد. بنابراین، بعد از خاتم پیامبران، بعثت پیامبر دیگری ضرورت نیافت و تبلیغ قرآن پاک و جلب توجه مردم به سوی قرآن تا قیامت بر عهده‌ی علمای ربانی گذاشته شد. به همین دلیل پیامبر ﷺ فرموده است: «عُلَمَاءُ أمّتِی کَأنبِیَاءِ بَنِی إسرَائِیلَ.»

«عالمان امت من به سان پیامبران بنی‌اسرائیل هستند.»

مفهوم حدیث این است که برای هدایت بنی اسراییل پیوسته پیامبر مبعوث می‌شد و رهنمود ارسال می‌شد. اما برای امت محمد ﷺ رهنمود کامل با تضمین حفاظت از دخل و تصرف، محفوظ و موجود است. لذا به بعثت پیامبری دیگر نیاز نیست.

علما یعنی کسانی که قرآن و سنت را می‌دانند و از آن آگاهی دارند. آنان آموزش کتاب و سنت را انجام می‌دهند و می‌کوشند انسان‌ها را از گمراهی نجات دهند.

چنانچه خداوند می‌فرماید:

﴿کُنْتُمْ خَیرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأمُرُونَ بَالمَعْرُوفِ و تَنْهَونَ عَنِ المُـنْکَرِ و تُؤْمِنُونَ بِاللهِ﴾ (آل عمران، ۱۱۰)

«شما [ای پیروان محمد] بهترین امتی هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده است. امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید.»

این آیه ثابت می‌کند که هر مسلمانی بایستی خود بهترین باشد و دیگران را نیز به خوبی‌ها فرا بخواند و از بدیها کند. اما چون که همه نمی‌توانند به علت دیگر مشاغل ضروری و حایز اهمیت تمام‌وقت و توجه خود را به این عمل متمرکز کنند، اما در ضمن فعالیت در اوقات مناسب، این عمل‌را می‌توانند انجام دهند. بنابراین خداوند فرموده است:

﴿وَ مَا كَانَ الْمُؤمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَولَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَومَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾

(توبه، ۱۲۲)

«و مؤمنان را نسزد که همگی بیرون بروند [و برای فراگرفتن معارف اسلامی عازم مراکز علمی اسلامی بشوند]. باید که از هر قوم و قبیله‌ای، عده‌ای بروند [و در تحصیل علوم دینی تلاش کنند] تا به تعلیمات اسلامی آشنا شدند و هنگامی که به سوی قوم و قبیله‌ی خود بازگشتند [به تعلیم مردمان بپردازند و آنان را ارشاد کنند و] آنان را [از مخالفت با فرمان پروردگار] بترسانند تا [خویشتن را از عقاب و عذاب خدا برحذر دارند و از بطالت و ضلالت] خودداری کنند.»

به همین منظور حکم صادر شده که:

﴿وَ لتَكُنْ مِّنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الخَيرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و يَـنْهَونَ عَـنِ الْمُنْكَرِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ **(آل عمران، ۱۰۴)**

«و باید از میان شما گروهی باشند که [تربیت لازم را ببینند و قرآن و سنت و احکام شریعت را بیاموزند و مردمان را] دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر کنند و آنان خود رستگارند.»

این‌آیه وجوب امر به‌معروف و نهی از منکر را ثابت می‌کند، امّا واژه‌ی (مِنْكُمْ) آن را فرض کفایه ساخته است، یعنی لازم است حتماً گروهی از مسلمانان این عمل را

انجام دهند و اگر در بین مسلمانان هیچ کس این کار را انجام ندهد همه گناهکار محسوب می‌شوند. خداوند فرموده است:

﴿الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَءَاتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوا عَنِ الْمُنكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الأُمُورِ﴾ (حج، ۴۱)

«[آن مؤمنانی که خدا بدیشان وعده‌ی یاری و پیروزی داده است] کسانی هستند که هرگاه در زمین آنان را قدرت بخشیم، نماز را بر پا می‌دارند و زکات می‌پردازند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و سرانجام همه کارها به خدا بازمی‌گردد.»

در این آیه خداوند امر به معروف و نهی از منکر را همراه با نماز و زکات ذکر فرموده است که نشان‌دهنده‌ی مساوی بودن اهمّیت و ضرورت آن با نماز و زکات است.

روایت است که آن حضرت ﷺ فرمود:

«در میان قومی که گناهی صورت گیرد و بقیه از آن ممانعت نکنند، خداوند تبارک و تعالی خیلی زود عذابی برای آنان نازل می‌کند که همه به آن مبتلا می‌شوند.»

باز فرمودند: در مقابل عمل جهاد، تمام اعمال نیک مثل دریا در برابر قطره است و در مقابل امر به معروف و نهی از منکر، جهاد، مثل دریا در برابر قطره است.

ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود:

«اگر کسی از شما منکر (یعنی موضوعی خلاف شرع) مشاهده کرد، لازم است آن را با دست خویش جلوگیری کند و اگر نتوانست با زبان منع کند و اگر باز هم نتوانست، آن را در قلب خود بد بداند، که این نشان دهنده‌ی ضعیف‌ترین درجه‌ی ایمان است.» **روایت مسلم**

حُذَیْفَه رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود:

«قسم به آن کس که جان من در دست اوست، اگر شما امر به معروف و نهی از منکر نکنید، خداوند از جانب خویش بر شما عذاب نازل می‌کند. پس از آن هرگاه شما دعا کنید دعایتان مورد قبول واقع نخواهد شد.» **رواه ترمذی**

بنابراین، ثابت است که امر به معروف و نهی از منکر یعنی سلسله وعظ، تذکیر و تبلیغ، نصیحت و اصلاح، باید همواره برپا و رایج باشد، در غیر این صورت هلاکت و تباهی را هرگز نمی‌توان سد کرد و دین اسلام به حالت اصلی خود باقی نخواهد ماند.

وعظ و تذکیر بدون قرآن ممکن نخواهد بود

در اصطلاح شرع، مراد از منکر، عمل و سخن بدی است که باید به آن عمل نشود. اگر خود انسان تمام خوبی‌ها و بدی‌ها را می‌توانست تشخیص دهد، لازم نبود پیامبران مبعوث شوند. اما انسان در هر گامی که برمی‌داشت ضربه‌پذیر بود و جز با کمک آفریدگار خود نمی‌توانست به سعادت برسد. لذا خداوند لطف کرد و راهنمایان بر حق را همراه با هدایت برای رهبری بشری برانگیخت.

بازشناختن خوبی از بدی فقط با رهنمود الهی ممکن است. چنانچه در مطالب پیشین یادآوری شد، تمام پیامبران برای این مبعوث شده‌اند که انسان را به هدایت الهی متوجه کنند؛ اما انسان پیرو شیطان شد و از رهنمود الهی روی برتافت.

واراثان پیامبران، یعنی علمای ربانی مردم را به هدایت الهی (قرآن) راهنمایی می‌کردند. زیردستان شیطان، یعنی علمای سوء، خوب و بد را خود تجویز و تعیین می‌کردند و بنام دین به خورد مردم می‌دادند و خواهان غفلت آنان بودند، در حالی سنگ اسلام را بر سینه می‌زدند، خواست شیطان را برآورده می‌کردند.

شکی نیست که برای ما برای دستیابی به بسیاری از دانش‌های دنیا و بیشتر اهداف آن، به انسان‌هایی که از ما بیشتر می‌دانند و پیشروان این دانش‌ها هستند، نیاز داریم.

امّا روش‌های دسترسی به اهداف اخروی و وسایل کسب خشنودی خداوند و روش‌های به دست آوردن سعادت واقعی، جز کتاب خدا و روش‌های نیکوی رسول خدا، از هیچ راه دیگری میسر نخواهد بود. آن حضرت ﷺ فقط قرآن را تبلیغ می‌کرد و با این کتاب بود که جماعت پاک اصحاب بزرگوار را آماده کرد و از سوی خداوند به آنان کارنامه‌ی ﴿وَرَضُوا عَنْهُ﴾، اعطا شد.

خداوند تبارک و تعالی پیامبران را یکی بعد از دیگری برانگیخت. این زنجیره تا پیامبر بزرگوار اسلام ادامه داشت و به آن حضرت رهنمود کامل داده شد. اکنون جز قرآن کریم، به رهنمودی دیگر نیاز نخواهد بود و خداوند، حفاظت و نگهداری آن را تا قیامت عهده‌دار شده است. این حفاظت، بیانگر نیاز سخت انسان به این کتاب است:

﴿وَ أَمَّا مَا يَنفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الأَرْضِ﴾ (رعد، ۱۷)

«ولی آنچه برای مردم سودمند است، در زمین ماندگار می‌شود.»

بی‌نیازی و غفلت از قرآن، موجب تباهی و زیان برای بشر می‌شود. به همین منظور به مسلمانان حکم ﴿وَ لْتَكُنْ مِّنْكُمْ اُمَّةٌ يَّدعُونَ إِلَى الخَيْرِ﴾ داده شده است. این افراد دعوتگران به سوی خیر، مبلغان قرآن پاک و علمای ربانی هستند، یعنی کسانی که توجه مردم را به سوی وحی الهی جلب کنند و این کار را شبانه‌روز بر خود لازم بدانند. در آیه‌ی فوق «خیر» به معنای «وحی الهی» و «قرآن کریم» است. در لغت و در قرآن، «خیر» به معنای «فزونی» به کار رفته است. «خیر» در مقابل شر و ضد آن است، «خیر» یعنی خوبی و نیکی و مال و دارایی و نیز به معنای فایده هم آمده است.

«خیر» به چیزی گفته می‌شود که همه به آن رغبت داشته باشند. بر وحی الهی نیز اطلاق می‌شود. قرآن کریم همه‌ی روش‌های کامیابی و سعادت را می‌آموزد، به همین سبب وحی الهی «خیر» نامیده می‌شود. در جایی دیگر خداوند واژه‌ی «خیر» را مخصوصاً برای وحی الهی به کار برده و مراد از خیر مذکور در آیه‌ی فوق، قرآن پاک است.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ما يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن أَهلِ الكِتابِ وَ لَا المُشْرِكِيْنَ أَن يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنّ خَيرٍ مِن رَّبِّكُم وَ اللهُ يَختَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَآءُ وَ اللهُ ذُوالفَضْلِ العَظِيمِ﴾ (بقره، ۱۰۵)

«کافران اهل کتاب و همچنین مشرکان، دوست نمی‌دارند خیر و برکتی از جانب خدایتان بر شما نازل شود در حالی که خداوند [به خواست و آرزوی آنان توجهی نمی‌کند و] به هر کس که بخواهد رحمت خویش را اختصاص می‌دهد و خدا دارای فضل بزرگ است.»

در آیه پیشین: ﴿و لتکن منکم أمة﴾ واژه‌ی خیر، دارای بلاغت وجدانگیزی است. این واژه مفهوم وحی خفی و وحی جلی را در خود به همراه دارد و همراه با قرآن کریم، لزوم پیروی از سنت زیبای محمدی را تایید کرده و لازم دانسته است.

خداوند فرموده است: ﴿وَ كَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدَآءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيكُمْ شَهِيداً﴾ (بقره، ۱۴۳)

«و بدین‌گونه شما را ملت میانه‌روی ساخته‌ایم [نه در دین افراط و غلوی می‌ورزید، و نه در آن تفریط و تعطیلی می‌شناسید. حق روح و حق جسم را مراعات می‌دارید و آمیزه‌ای از حیوان و فرشته‌اید] تا گواهانی بر مردم باشید [و بر تفریط مادیگرایان لذایذ جسمانی طلب و روحانیت باخته و بر افراط تارکان لذایذ جسمانی، ناظر باشید و خروج هر دو دسته را از جاده‌ی اعتدال مشاهده کنید] و پیامبر [نیز] بر شما گواه باشد.»

تک‌واژگان این آیه به این نکته اشاره دارند که جز رهنمودها و آموزه‌هایی که رسول خدا ﷺ آورده است، رهنمود دیگری وجود ندارد. بنابراین، گروه واعظان و مصلحان، که خداوند و رسول گرامی‌اش آنان را فرمان‌دهندگان به معروف و بازدارندگان از منکر قرار داده و وجود آنان را لازم دانسته‌اند، هرگز و هرگز شایسته‌ی آنان نیست که قرآن را کنار بگذارند و به تبلیغ و تلقین برنامه‌های خود، یا گفته‌های انسان‌های دیگر بپردازند، بلکه آنان متعهدند که مردم را به سوی کتاب خدا و سنت رسول خدا سوق دهند. همچنین سنت رسول خدا را متضاد با کتاب خدا دانستن، اشتباه بزرگی است؛ چرا که سنت رسول خدا، تفسیر قرآن و تعبیر درست آن است. هدایت اصلی همان کتاب خدا، یعنی قرآن کریم، است:

﴿قُل إِنَّ هُدَى اللهِ هُوَ الهُدَى وأُمِرْنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ العَالَمِين﴾ (انعام،۷۱)

«بگو: هدایت خداوند، همان هدایت [راستین] است و [بجز اسلام، دیگر هر چه هست ضلالت است و از سوی خدا] به ما دستور داده شده که فرمانبردار پروردگار جهانیان باشیم.»

هر کسی که قرآن و سنت را ضروری نداند و گفتار و کردار دیگران را ابزار هدایت و تبلیغ و تلقین آن‌ها را کافی بداند، وی هرگز از گروه دعوتگران به سوی خیر و از علمای ربانی به شمار نخواهند آمد.

درباره‌ی دعوتگران به سوی خیر و علمای ربانی، که در میان امت مسلمان مثل انبیا و برای مردم رهبر و راهنما به شمار می‌آیند، خداوند می‌فرماید:

﴿وَ مَن يُطِعِ اللهَ و الرَّسُولَ فَأُوَلَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنعَمَ اللهُ عَلَيهِمْ مِنَ النَّبِيِّيْنَ وَ الصِّدّيْقِيْنَ وَ الشُّهَدَآءِ وَ الصَّلِحِينَ وَ حَسُنِ أَلَئِكَ رفيقاً﴾

(نساء، ۶۹)

«و کسی که از خدا و پیامبر اطاعت کند، او [در روز رستاخیز به بهشت می‌رود و همراه و] همنشین کسانی خواهد بود که [مقربان درگاهند و] خداوند بدانان نعمت [هدایت] داده است [آن مقربانی که او همدمشان خواهد بود، عبارتند] از پیامبران و راستروان و شهیدان و شایستگان. و آنان چه دوستان خوبی هستند.»

بی‌گمان آنچه اهمیت دارد، فرمانبرداری از خدا و رسول است، یعنی انسان با کتاب خدا و سنت پیامبر، به مراتب بلند می‌رسد.

خداوند می‌فرماید: ﴿إِتَّبِعُوا مَاأُنزِلَ إِلَيكُم مِّن رَّبِّكُم وَ لَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَولِيَاءَ قَلِيلاً مَّا تَذَكَّرُونَ﴾

«از چیزی پیروی کنید که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده است و جز خدا از اولیا و سرپرستان دیگری پیروی مکنید [دریغا که] به ندرت پند می‌گیرید.»

آیاتی با این محتوا در قرآن پاک فراوان یافت می‌شود؛ اما به سبب به درازا کشیدن مطلب، از نقل آن‌ها خودداری می‌کنیم.

امام محمد غزالیؒ، در **کیمیای سعادت** احادیثی درباره‌ی قرآن نقل کرده‌اند که از جمله‌ی آن‌ها را چند تا را نقل می‌کنم:

پیامبرﷺ فرمود: «در روز رستاخیز هیچ فرشته یا پیامبری به اندازه‌ی قرآن در بارگاه خداوند متعال شفیع قرار نمی‌گیرد.»[۱]

در حدیثی دیگر می‌گویند: «دل‌ها همانند آهن زنگ می‌زنند و این زنگ‌ها با قرآن زدوده می‌شوند.»[۲]

امام محمد غزالی از حسن بصریؒ نقل کرده که، در گذشته مردم شب‌ها قرآن را با دقت و تأمل می‌خواندند و در روز به آن عمل می‌کردند و شما مردم حروف و زیر و زبر آن را درست تلفظ می‌کنند، ولی در به کار بردن و عمل به آن سستی به خرج می‌دهید. در جایی دیگر می‌نویسد که هدف اصلی از قرآن تنها تلاوت آن نیست، بلکه عمل به آن است؛ چون تلاوت و مطالعه جهت حفظ کردن است و حفظ کردن نیز برای به کار بستن است. افرادی که قرآن را می‌خوانند و به آن عمل نمی‌کنند، مثل این است که حاکم نامه‌ای برای نماینده یا کارگزار خود بنویسد که حکمی را انجام دهد. هنگامی نامه به دست نماینده رسید آن را با صدای خوش و لهجه‌ی زیبا و ترنم بخواند و یکریز آن را ببوسد و بر چشم و روی خود بگذارد و بدون اینکه به حکم حاکم عمل کند، خیال کند که برای اجرای حکم رئیس همین کافی است. آیا این کارگزار یا نماینده سزاوار سرزنش نخواهد بود، حتماً این نماینده بایستی کیفر شود و او هیچ گاه جانشین خوبی برای حاکم در آن شهر یا منطقه نخواهد بود.

۱ـ حافظ عراقی در تخریج احادیث إحیاء علوم‌الدین می‌گوید: این حدیث را عبدالملک بن حبیب از طریق سعد بن سلیم به صورت مرسل روایت کرده است. در طبرانی هم با عبارت: «شافع مشفع» از طریق ابن‌مسعود آمده است. مسلم هم با عبارت: «إقرءوا القرآن فإنه یجیيء یوم القیامة شفیعاً لصاحبه» از طریق ابوامامهؓ آن را ذکر کرده است.

۲ـ حافظ عراقی گفته است که این حدیث را بیهقی در شعب الایمان از طریق ابن عمرؓ با سند ضعیف روایت کرده است.

در باب سوّم ***کیمیای سعادت*** آمده است: برخی از افراد روزانه قرآن را تند تند می‌خوانند و ختم می‌کنند. سعی این افراد بر این است که شماره‌ی ختم‌های خود را از قرآن بشمارند تا سپس بگویند که ما این قدر ختم قرآن داشته‌ایم. آنان نمی‌دانند که هر آیه از قرآن، یک حکم یا راه‌حلی است که خداوند برای بندگان فروفرستاده است. آیات قرآن، در امر، وعده، وعید، مثال، نصیحت، بیم دادن، ترساندن و همه چیز هست. قرآن‌خوان بایستی در محل وعید، همه بدنش بلرزه درآید و در جای وعده سراپا شوق شود و در جای ذکر مثال و نمونه سراپای وجودش تبدیل به پندپذیری شود و در جای وعظ و نصیحت سراپاگوش شود و در محل ترساندن غرق در هراس گردد. تمام این‌ها، حالت‌های قلبی هستند که فقط با جنباندن نوک زبان هیچ فایده‌ای حاصل نخواهد گشت.

بنابراین، چنین اشخاصی، مثل همان نماینده‌ی حاکم هستند که تنها به خواندن و حفظ پیام اکتفا کرده و از معانی و اجرای آن غافل شده است.

قرآن کریم و سنت نبوی

از پذیرش اهمیت و ضرورت سنت نبوی یا الگوی نیکوی نبوت، هرگز نمی‌توان تن زد. بهترین عامل و نخستین و بهترین مفسر قرآن، حضرت محمد ﷺ بود. فهمیدن و عمل کردن به قرآن بدون سنت نبوی، امکان‌پذیر نبوده و نخواهد شد:

﴿فَآمِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِيِّ الأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللهِ وَ كَلِمَتِهِ وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُم تَهتَدُون﴾ (اعراف، ۱۵۸)

«پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده‌اش آن پیامبر درس نخوانده‌ای که به خدا و سخن‌هایش ایمان دارد. از او پیروی کنید تا هدایت یابید.»

﴿وَ مَآءَ اتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنهُ فَانتَهُوا﴾ (حشر، ۷)

«چیزهایی راکه پیامبر برای شما آورده است اجرا کنید و از چیزهایی که شما را از آن بازداشته است، دست بکشید.»

می‌فرماید:

﴿یَومَئِذٍ یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ عَصَوُا الرَّسُولَ لَو تُسَوَّی بِهِمُ الأَرضُ﴾ (نساء، ۴۲)

«در آن روز کسانی راکه کفر را برگزیده و از فرمان پیامبر سربرتافته‌اند، دوست می‌دارند که کاش اینان نیز در دل خاک دفن می‌کردند و زمین [مزار آنان] را بر روی آن‌ها صاف می‌کردند.»

می‌فرماید:

﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَینَکُم کَدُعَاءِ بَعضِکُم بَعْضاً﴾ (نور، ۶۳)

«[ای مومنان] دعوت پیامبر را در میان خویش [برای اجتماع و شرکت در کارهای مهم] همسان دعوت برخی از برخی از بشمار نیاورید.»

می‌فرماید:

﴿لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ (احزاب، ۲۱)

«سرمشق و الگوی زیبایی در [شیوه‌ی پندار و گفتار و کردار] پیامبر خدا برای شما است.»

می‌فرماید:

﴿إِنَّآ أَنزَلنَآ إِلَیکَ الکِتٰبَ بِالحَقِّ لِتَحْکُمَ بَینَ النَّاسِ بِمَا أَرٰئکَ اللهُ﴾ (نساء، ۱۰۵)

«ما کتاب به حق بر تو نازل کرده‌ایم تا [مشعل راه هدایت باشد و بدان] میان مردمان طبق آنچه خدا به تو نشان داده است داوری کنی.»

در این جا سخن گفتن از ترفندهای همه‌گیر شیطان ضرورت دارد و آن این است که در بین عموم مسلمان جا افتاده که رسول خدا ﷺ افزون بر قرآن پاک، دین اسلام را خود شخصاً مدون کرده و به مردم آموخته است و آنچه از احادیث

نبوی موجود است تکمیل کننده‌ی دین اسلام است. پس توجه به اوامر و نواهی قرآن کریم ضروری نیست، یعنی بدون قرآن نیز دین کامل است. هم چنانکه در هندوستان بسیاری از مدارس دینی مسلمانان تنها به حدیث و فقه اکتفاکرده‌اند و قرآن را از مواد درسی خود کنار گذاشته‌اند و به این شکل قرآن را چیزی غیرضروری و تنها برای کسب برکت، و بدون تعمق و تفکر در آیات، تلاوت می‌کنند و در نمازهای تراویح رمضان آن‌را برای شنیدن و شنواندن به‌مردم‌اختصاص داده‌اند. قرآن کریم را از دایره‌ی تعلیم و تربیت و علم خارج کرده‌اند و تنها حدیث و فقه و دیگر کتاب‌های دینی راکافی و وافی دانسته‌اند و به آن‌ها می‌پردازند. این فریب شیطانی تا حدی پیشرفته که برخی کسان تنها به اجتهادها و فتواهای عالمان و امامان فقه، بسنده کرده‌اند و قرآن را کنار گذاشته‌اند و سنت ثابت پیامبر را نیز غیر ضروری دانسته‌اند و تمام همّ و غم خود را معطوف به کتاب‌های مربوط به قیاس و اجتهاد و مجامع الفتاوای کرده‌اند و همین در اسلام و علم دین تلقی کرده‌اند. حال آنکه پیامبر خداﷺ فقط قرآن پاک را تبلیغ می‌کرد و مردم را به سوی قرآن فرا می‌خواند و قرآن را دستورالعمل زندگی قرار داده بود.

خداوند می‌فرماید:

﴿و أَنِ احْكُمْ بَيْنَهُم بِمَآ أَنزَلَ اللهُ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهوآءَهُم وَ احْذَرْهُمْ أَن يَفْتِنُوكَ عَن بَعْضِ مَآ أَنْزَلَ اللهُ إِلَيكَ﴾ (مائده، ۴۶)

«و در میان آنان طبق چیزی داوری کن که خدا بر تو نازل کرده است و از امیال و آرزوهای آنان پیروی مکن، و از آنان بر حذر باش که [باکذب و حق‌پوشی و خیانت و غرض‌ورزی] تو را از برخی چیزهایی که خدا بر تو نازل کرده است بدور و منحرف نکنند.»

می‌فرماید:

﴿يَـاأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيكَ مِن رَّبِّكَ و إِن لَّم تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ (مائده، ۶۷)

«ای فرستاده، هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است [به تمام و کمال به مردم] برسان و اگر چنین نکنی رسالت خدا را [به مردم] نرسانده‌ای.»

می‌فرماید:

﴿وَ مَن لَم یَحْکُمْ بِمَآ أَنْزَلَ اللهُ فَأُلَئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (مائده، ۴۵)

«و کسی که بدانچه خداوند نازل کرده است حکم نکند او و امثال او ستمگر به شمار می‌روند.»

می‌فرماید:

﴿وَ لَقَد صَرَّفنَا فِی هَذَا القُرانِ لِیَذَّکَّروا وَ مَا یَزِیْدُهُم إِلَّا نُفُوراً﴾

(اسراء، ۴۱)

«و ما در این قرآن [اثبات توحید و نفی شرک را] به صورت‌های گوناگون بیان داشته‌ایم [و با استدلال‌های منطقی و فطری و در شکل تهدید و تشویق، آن را متذکر شده‌ایم] تا اینکه پند گیرند [و دست از این یاوه سرایی‌ها بردارند]، ولی جز بر نفرت و گریزشان [از حق] نمی‌افزاید.»

می‌فرماید:

﴿قُل إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا یُوْحَی إِلَیَّ مِن رَّبِّی هَذَا بَصَآئِرُ مِن رَّبِّکُم و هُدیً وَ رَحْمَةٌ لِقَومٍ یُؤمِنُونَ﴾ (اعراف، ۲۰۳)

«بگو: من تنها از قرآنی پیروی می‌کنم که از سوی پروردگارم به من وحی می‌شود. این قرآن بینش و هدایت و رحمت پروردگارتان است برای کسانی که مؤمن باشند.»

این آیات و دهها آیه‌ی دیگر قرآن پاک، برای بیان این موضوع نازل شده‌اند. پیامبر خدا ﷺ آنچه را که از سوی خداوند برای رساندن به بندگانش بر او نازل شده بود، رساند و فهماند و خود نیز به آن عمل کرد و به مردم نیز نشان داد و مردم را وادار به عمل کرد و آنان را به شاهراه خوشبختی واقعی رساند.

چقدر شفاف و روشن است این حقیقت که محور شریعت تنها از آن خداوندگار هستی است. خداوند حاکم حقیقی است و او تمام احکام را فرو فرستاده و پیامبران را مبعوث کرده و او محمدﷺ را هادی کامل قرار داده و رهنمود خویش را برای او نازل کرده است و خود وی را برای عمل به آن مکلف ساخته و پیروی از این راهنمای کامل و روش نیکوی او را ضروری قرار داده است.

در این باره خداوند می فرماید:

﴿مَّن يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللهَ وَ مَن تَوَلَّى فَمَا أَرسَلْنَكَ عَلَيهِمْ حَفِيظاً﴾

(نساء، ۸۰)

«هر کس از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده است [چراکه پیامبر جز به چیزی دستور نمی‌دهد که خدا بدان دستور داده باشد و جز از چیزی نهی نمی‌کند که خدا از آن نهی کرده باشد] و هر کس [به اوامر و نواهی تو] پشت کند [خودش مسئول است و باک نداشته باش]، ما تو را بعنوان مراقب [احوال] و نگهبان [اعمال] آنان نفرستاده‌ایم [بلکه بر رسولان پیام باشد و بس].»

رسول خداﷺ، نایب و خلیفه‌ی خداوند و پیشوای بنی بشر، بر روی زمین است. وی احکام خداوند را بدون کم و کاست و با نهایت احتیاط به مردم ابلاغ کرده است. خداوند در این باره می‌فرماید:

﴿إِنِ الحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقُصُّ الحَقَّ وَ هُوَ خَيْرُ الفَاصِلِينَ﴾ (انعام، ۵۷)

«فرمان جز در دست خدا نیست،خدا به دنبال حق می‌رود [و کارهایش برابر حکمت انجام می‌شود] و او بهترین [قاضی میان من و شما و] جداکننده‌ی [حق از باطل] است.»

بنابراین، معلوم است که اساس این امر، کتاب الهی است و سنت نبوی، تفسیر و تشریح درست آن است و اسلام منهای قرآن کریم، اسلام نخواهد بود. اگر قرآن و سنت پیامبر، هر دو کنار نهاده شوند، آنچه را باقی می‌ماند، چگونه به نام اسلام بیان می‌توان کرد. باید نام دیگری داشته باشد. شاید به همین جهت

باشد که مردم به نام عالمان و بزرگان و استادان خود هر کدام جداگانه گروهی تشکیل داده و مذاهب و مکاتب خود را به نام آنان معرفی کرده‌اند و به این نام و نشان‌ها خوشحال می‌شوند و دوست ندارند که آنان را تنها مسلمان بنامند، بلکه باید نام گروه و فرقه‌ی آنان نیز ذکر شود.

کتاب خدا و سنت پیامبر را دو چیز جدا از هم پنداشتن، حماقت محض است. اگر شخصی، حدیثی ذکر کند که متضاد با احکام و آموزه‌های قرآن باشد، آن را بدون هراس بایستی رد کرد و آن حدیث را باید دروغین و جعلی پنداشت؛ چون از شأن آن حضرت ﷺ بدور و محال است که برخلاف حکم خدا حکمی صادر کند و نیز به این دلیل که قرآن کریم علم یقینی است و حدیث ظن. البته بایستی در تطبیق حدیث با قرآن نهایت احتیاط و دقت صورت پذیرد تا مبادا در متضاد تلقی کردن حدیثی با قرآن، حماقت و نادانی و شتابزدگی جاهلانه، نقش داشته باشد و یا در تحقیق و بررسی، کوتاهی صورت پذیرد.

در هنگام ضرورت و نیاز، کاربست اجتهاد و قیاس علمای ربانی و آگاهان به قرآن و حدیث، مخالفت با خدا و پیامبر تلقی نخواهد شد، بلکه عمل به حکم خدا و رسول خواهد بود. علما بایستی احکام خدا و پیامبر را به مردم آموزش دهند، نه احکامی را که از طرف خود برساخته باشند. این امر هرگز قابل قبول نخواهد بود که بعضی از علما کتاب خدا و سنت پیامبر را امر غیرقابل توجهی معرفی کنند و یا این‌طور وانمود کنند و برعکس، قیاس و اجتهاد علما را اصل قرار دهند و دروازه‌ی تدبّر در قرآن را مسدود و قیاس و اجتهاد علما را جانشین آن کنند و خود نیز بر اندیشه و قلب‌های خود قفل زنند. حقیقت این است که وجود و ضرورت قرآن در زندگی انسان نه تنها قابل انکار نیست، که ضروری است.

خداوند می‌فرماید:

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرءَانَ أَم عَلَى قُلُوبٍ أَقفَالُهَا﴾ (محمد، ۲۴)

«آیا درباره‌ی قرآن نمی‌اندیشند [و مطالب و نکات آن را بررسی و وارسی نمی‌کنند؟] یا اینکه بر دل‌هایی قفل‌های ویژه‌ای زده‌اند؟»

از علمای مجتهد اشتباهاتی صورت می‌گیرد. احتمال اجتهاد خطا همواره وجود دارد. بنابراین، نمی‌توان اجتهاد و فتوای آنان را مثل کتاب خدا، اساس و بنیاد قرار داد.

به علت گروه‌بندی‌ها و دوری از قرآن مردم اجتهاد و قیاس علمای خویش را اصل دین تلقی کرده‌اند و پیوسته به قیاس پرداخته‌اند و از کتاب خدا و سنت پیامبر بسیار دور شده‌اند و دل‌های خود را سیاه کرده‌اند. **انا لله و إنا إلیه راجعون.**

فراگیری دین بسیار آسان است

رسول خدا ﷺ فرموده است: «الدّینُ یُسْرٌ»

«دین آسان است.»

اصحاب گرامی رضوان الله علیهم اجمعین در فراگیری دین دچار هیچ‌گونه مشکل و دشواری نشدند. در میان آنان از نامدارترین اشراف قریش، که در هوش و زیرکی زبانزد بودند، گرفته تا طبقات معمولی اعراب بدوی و بردگان وجود داشتند. آنان بعد از مشرف شدن به اسلام، همه برای جهان بشری، الگو و پیشوا و ستاره‌ی هدایت گشتند. برای هیچ کدام از این افراد مشکلی در فهم اسلام و قرآن پیش نیامد. آنان قرآن را می‌خواندند و می‌شنیدند و به آن عمل می‌کردند. نخستین وظیفه‌ی رسول خدا یاد دادن قرآن کریم و دین اسلام بود. اصحاب نیز نحوه‌ی عمل آن حضرت را مدنظر قرار می‌دادند و به دیگران قرآن و اسلام یاد می‌دادند. برای آنان در این مورد هیچ مشکلی پیش نیاید. مسلمانان نخست، یعنی آنانی که در قرن‌های برتر (خیر القرون) بودند، بهترین مسلمانان بودند و اسلام آنان بهترین اسلام بود. این افراد خود به قرآن و سنت عمل می‌کردند و برای کسی مشکلی پیش نمی‌آمد. اسلام برای عملی کردن در زندگی، مکتبی آسان است.

مردم آن روزگار نه با مباحث فقهی این دوران آشنا بودند و نه با هزاران اصطلاح فقهی و موشکافی ارتباطی داشتند و نه نزد آنان، کتاب‌های نحو و منطق وجود داشت و نه اینکه کتاب‌های فلسفه و علم کلام را ورق می‌زدند. نزد آنان جز کتاب خدا و سنت پیامبر چیز دیگری نبود. آنان جز کتاب و سنت به چیز دیگری نیاز نداشتند.

از روزی که مردم از فرمان کتاب خدا و سنت پیامبر سرپیچیدند و برای اسلام، شروط و امور تازه‌ای را ضروری برشمردند، از آن روز فراگیری دین کاری دشوار شد، یعنی این دین آسان را دشوار ساختند، قرآن را به تدریج کنار نهادند و سخنان انسان‌هایی مثل بزرگان و استادان خود و مقوله‌های انسانی را اصل دین تلقی کردند و آن‌ها را بر سر و چشم خود نهادند. نتیجه این عمل، گروه بندی‌ها و فرقه‌گرایی‌های گوناگون کنونی است.

دینی که برای یاد دادن توحید کامل و برقرار کردن وحدت بین انسان‌های جهان آمده بود، منبع اختلاف و چند دستگی شد. هر گروه و فرقه، برای اثبات برتری خود هزاران کتاب منتشر و هزاران اصطلاح جدید ابداع کردند و چنین پدیده‌ای را علم دین نام نهادند، که در واقع هیچ پیوندی با دین نداشت.

امروزه، عالمان و مفتیان، تدبر در قرآن کریم را هرگز لازم نمی‌دانند. آنان پس از اینکه همه‌ی عمر خود را در مجادلات فقهی و موشکافی‌ها صرف کردند (که در حقیقت، از اسلام فرسنگ‌ها دور می‌مانند)، با دستار فضیلت بر سر از مدارس فارغ‌التحصیل می‌شوند؛ اما از آموزه‌های اسلامی و قرآنی و اخلاق نبوی، قلب‌های آنان تهی و اندیشه‌ی آنان تاریک است. در حالی که میان اصحاب گرامی، بعضی ایرانی، برخی رومی و برخی دیگر حبشی بودند که قبل از مشرف شدن به اسلام زبان عربی را می‌فهمیدند؛ اما آنان برای فراگیری زبان عربی، کتاب‌های صرف و نحو را نخوانده بودند و نه در آن زمان چنین کتاب‌هایی وجود داشت و نه فنون معانی و بلاغت و بدیع، ایجاد شده بود.

در میان تابعان و تبع تابعان شمار بسیاری غیر عرب بودند. تمام آنان از بهترین عالمان دین و برگزیدگان الهی بودند. درباره‌ی این بزرگان غیر عرب، هرگز کسی نمی‌تواند ثابت کند که آنان برای فراگیری زبان عربی چندین سال کتاب‌های صرف و نحو را خوانده‌اند و دوره‌های بیان و معانی را گذرانده‌اند و بعد از حل مسایل دقیق و زواید ثلاثه و منطق و فلسفه، مدرک فارغ‌التحصیلی گرفته باشند و به آنان اجازه‌ی خواندن قرآن و تدبر و فهمیدن آن داده شود.

آنان از آغاز مشرف شدن به اسلام، فهمیدن و عمل کردن به قرآن را آغاز کردند. تردیدی نیست که هر کس برای فراگیری زبان، جز زبان مادری خویش، مقداری به زحمت خواهد افتاد، اما زبان عربی، به ویژه زبان قرآن را، هر مسلمانی در کنار آموختن اسلام با اندک کوشش و زحمت می‌تواند فرابگیرد. مسلمانان غیر عرب صدر اسلام به همین صورت زبان عربی را یادگرفته بودند، بدین صورت که هر مسلمان قبل از هر چیز کلمه‌ی طیبه: **لا اله الا الله** و سوره‌ی فاتحه را با معانی آن بایستی فرابگیرد و پس از آن درک تمام دعاهای نماز و سوره‌های کوچک قرآن و مفاهیم آن‌ها ضروری است. «السلام علیکم» و «علیکم السلام» گرفته تا خطبه‌ی جمعه و خطبه‌ی نکاح را هر مسلمانی بایستی با ترجمه و معنا فرابگیرد. شب‌ها قبل از خواب، آیة‌الکرسی و آیه‌های آخر سوره‌ی بقره بایستی خوانده شوند. دعاهای بیدار شدن هنگام صبح، دعای ورود به دستشویی و خروج از آن، و دعای ورود به مسجد و خروج از آن و دعاهای پس از نماز را بر زبان بیاورد. نهایتاً بر هر مسلمانی لازم است که بسیاری از جملات عربی و بعضی از آیات قرآنی را حفظ کند و از مفاهیم آن‌ها آگاه شود. پس چگونه بپذیریم که برای مسلمانان، کوشش بیشتر برای فهمیدن و حفظ کامل قرآن، ناجایز و گناه است، یا فهمیدن قرآن کار دشواری است! شاید برای همین است که مسلمانان می‌توانند همه چیز را بخوانند و بفهمند جز قرآن و تدبر در آن، که نباید از آن اسمی ببرند. چرا؟ چون کسانی می‌کوشند مسلمانان را از قرآن دور نگه دارند.

پیامبر ﷺ فرموده است:

«در بین شما بهترین فرد، کسی است که قرآن را خود فراگیرد و به دیگران نیز بیاموزد.»

(روایت امام احمد)

چون قرآن کریم، برنامه‌های دین و دنیا را به پیروان خود می‌آموزد و آن‌ها را به رنگ خود در می‌آورد، در بین آنان وحدت و مرکزیت ایجاد می‌کند و تمامی دروازه‌های پراکندگی و چنددستگی را می‌بندد و بشر را به شادکامی واقعی می‌رساند.

باز می‌فرماید:

«با این قرآن، خداوند به ملت‌ها رفعت و برتری ارزانی می‌کند و آنان راکه قرآن را ترک کنند، به ذلت و پستی می‌اندازد.» **(روایت مسلم)**

فرموده است:

«کسی در قرآن تبحر دارد با فرشتگان گرامی و نیکو همراه می‌شود.»

باز فرموده است:

«کسی که قرآن کریم را پیشوای خود می‌سازد، قرآن وی را به سوی بهشت می‌برد و کسی که به قرآن بی‌اعتنا باشد و غفلت کند و به آن عمل نکند، وی را به دوزخ می‌برد.» **(روایت بیهقی در شعب الایمان)**

فرموده است:

«قرآن را بخوانید و به آن عمل کنید و از آن روگردان نشوید و در آن غلو نکنید و قرآن را وسیله‌ی پر کردن شکم خود قرار ندهید و در آن افراط نکنید.»

روایت احمد و طبرانی)

فرموده است:

«کسی که قرآن را می‌خواند، بر اوست که از خداوند بخواهد. بزودی افرادی خواهند آمد که قرآن را می‌خوانند و از مردم طلب می‌کنند.» **(روایت ترمذی)**

در این زمان، حافظان قرآن که در ماه مبارک رمضان برای امامت نمازهای تراویح نرخ تعیین می‌کنند بایستی از این احادیث عبرت بگیرند. رسول خدا فرموده است:

«کسانی که قرآن را می‌خوانند و از مردم روزی طلب می‌کنند، در روز قیامت با صورت‌های استخوانی و زشت نمایان می‌شوند.» **(روایت بیهقی)**

گر چه برای فراگیری قرآن کریم دشواری‌هایی وجود دارد؛ اما این دشواری‌ها هرگز به اندازه‌ای نیست که از عهده‌ی انسان برنیاید. اکنون قرآن کریم با ترجمه و تفاسیر موجود به آسانی در دسترس است. وقتی که خدا و پیامبر بر هر مسلمان فراگیری علم را فرض کرده‌اند و هیچ علمی ضروری‌تر از علم قرآن نخواهد بود، این حیرت‌انگیز است که برخی از علمای نامی روزگار ما چگونه جرأت می‌کنند و مردم را از قرآن پاک دور نگه می‌دارند و بر این عمل خویش مصر هستند و عمامه و قبا و مدرک تحصیل خود را مدرک مالکیّت علم دین قرار داده‌اند. در حالی که خود از حقیقت دین و علم دین ناآگاهند، خواهان ناآگاهی و جهالت کل مسلمانان هستند. همان‌گونه که در بین هندوها، برهمنان در میان ملت خود علوم دینی را ارثیه‌ی خود می‌دانند و دیگر هندوها را مجبور به تقلید از انجام اعمال و عبادات مذهبی خود کرده‌اند، این‌ها نیز دین را فقط در مالکیت خود قرار داده‌اند و عموم مسلمانان را از حقیقت آن بس دور نگه داشته‌اند.

اکبر شاه نجیب آبادی

۱۵ نوامبر ۱۹۳۵

علما در آینه

کتاب و سنت

علم و علما

علم یعنی دانستن چیزی همراه با حقیقت آن.

علم از یک لحاظ به دو قسم تقسیم می‌شود: یکم علم نظری دوّم علم عملی.

علم نظری آن است که بعد از ادراک، کامل می‌شود، یعنی بعد از حصول به آن نیاز به عمل نیست؛ مثل علمِ توحید باری تعالی، فرشتگان، کتاب‌های آسمانی، علم رسولان و شناخت سخنانی‌که نیاز به عمل ندارد.

علم عملی آن‌است که بدون عمل، کامل‌نخواهد شد، مثل علم نماز، روزه، زکات، حج و غیره که زمانی مفید واقع می‌شود که به آن عمل شود.

تقسیم دیگر علم، تقسیم آن به عقلی و سمعی است. عقلی آن است که با اندیشه‌ورزی و تأمل حاصل شود. سمعی آن است که با شنیدن حاصل می‌شود.

در اصطلاح شرع مراد از علم، علم کتاب و سنت است که با ادراک و عمل و عقل و سمع حاصل می‌شود.

خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَايَعْلَمُونَ﴾ (زمر، ۹)

«بگو: آیا کسانی که [وظیفه‌ی خود را در قبال خدا] می‌دانند، با کسانی که [چنین چیزی را] نمی‌دانند یکسانند؟! [هرگز].»

می‌فرماید: ﴿قل لَايَسْتَوِي الخَبِيْثُ وَ الطَّيِّبُ﴾ (مائده، ۱۰۰)

«ای پیامبر بگو: ناپاک و پاک [و حرام و حلال] مساوی نیستند.»

و باز می‌فرماید:﴿لَایَستَوِی أَصْحَابُ النَّارِ وَ أَصْحَابُ الجَنَّةِ﴾ (حشر، ۲۰)

«بهشتیان و دوزخیان برابر نیستند.»

می‌فرماید:
﴿وَ مَا یَستَوِی الأَعْمَی وَ البَصِیرُ* وَ لَا الظُّلُمٰتُ و لَاالنُّورُ و لَا الـظِّلُّ و لَا الحَرُورُ* وَ مَا یَستَوِی الأَحیَاءُ وَ لَا الأَمْوَاتُ﴾ (فاطر ۲۲ ـ ۱۹)

«نابینا و بینا یکسان نیست و تاریکی‌ها و نور هم همسان نیستند و سایه و گرمای سوزان هم یکی نیستند و مردگان و زندگان هم مساوی نیستند.»

در آیات ذکر شده‌ی فوق خداوند تبارک و تعالی برتری هفت چیز را بر هفت چیز دیگر ذکر کرده است. امام غزالی‌ﷺ و برخی دیگر از علمای راستین گفته‌اند که مراد از هفت مورد علم، پاکی، بهشت، بینایی، نور، سایه و زنده علم است و هدف از هفت چیز مقابل و ضد آن‌ها، جهل است. همه‌ی هفت مثال، مساوات علم و جهل را نفی کرده است.

در قرآن پاک، برتری برخی از پیامبران را بر برخی دیگر آمده است که دلیل آن فقط علم است: ﴿فَضَّلنا بَعْضَهُم عَلی بَعضٍ﴾

هم چنان که برتری هفت تن از انبیا را، علم، دانسته‌اند.

۱ـ حضرت آدم‌علیه‌السلام را به سبب زبان‌شناسی و شناخت مشخصه‌ی اشیا، فضیلت داده است:

﴿وَ عَلَّمَ ءَادَمَ الأَسْمَآءَ کُلَّها﴾ (بقره، ۳۱)

«سپس به آدم نام‌های [اشیا و خواص و اسرار چیزهایی را که نوع انسان از لحاظ پیشرفت مادی و معنوی آمادگی فراگیری آنها را داشت، به دل او الهام کرد و بدو] همه را آموخت.»

۲ـ حضرت خضرعلیه‌السلام را به سبب علم فراست، برتری داده است:

﴿وَ عَلَّمْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلماً﴾ (کهف، ۶۵)

«و از جانب خویش بدو علم فراوانی داده بودیم.»

۳ـ حضرت یوسف را به سبب علم تعبیر خواب:

﴿وَ عَلَّمتَنِي مِن تَأوِيلِ (الأَحَادِيثِ﴾ (یوسف، ۱۰۱)

«و مرا از تعبیر خواب‌ها آگاه ساخته‌ای.»

۴ـ حضرت داوو علیه السلام را به سبب علم صنعت:

﴿وَ عَلَّمنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لكم﴾ (انبیاء، ۸۰)

«و بدو ساختن زره را آموختیم تا [این لباس جنگی] شما را در جنگ‌ها حفظ کند.»

۵ـ به حضرت سلیمان علیه السلام به سبب آشنایی با زبان پرندگان برتری رسید:

﴿يَاأَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيرِ﴾ (نمل، ۱۶)

«ای مردم، به ما [درک] سخن پرندگان [و نحوه‌ی سخن گفتن با آن‌ها] آموخته شده است.»

۶ـ به حضرت عیسی علیه السلام به سبب علم تورات و انجیل، برتری رسید:

﴿و يُعَلِّمُهُ الكِتَبَ و الحِكْمَةَ وَ التَّورَة وَ الإِنْجِيْلَ﴾ (آل عمران، ۴۸)

«و بدو خط و کتابت و دانش راستین و سودمند، و تورات و انجیل می‌آموزد.»

۷ـ به حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم به سبب تمام علوم و اسرار و همه‌ی علوم عالی برتری داده شد:

﴿و عَلَّمَكَ مَا لَم تَكُن تَعلَمُ﴾ (نساء، ۱۱۳)

«و چیزی [از شرائع احکام] را به تو آموخته است که نمی‌توانستی [جز در پرتو وحی] آن را بیاموزی و بدانی.»

علمای ربانی می‌گویند که این هفت علم با هفت انبیا نتایج جالبی آشکار کرده‌اند: حضرت آدم علیه السلام به برکت علم، فرشتگان ملائک شد.

حضرت خضر علیه السلام به برکت علم، استاد پیامبر بزرگواری مثل حضرت موسی شد.
حضرت یوسف علیه السلام به برکت علم، از زندان آزاد شد و به وزارت مصر رسید.
حضرت داوود علیه السلام به برکت علم، به پادشاهی رسید.
حضرت سلیمان علیه السلام به برکت علم، به ملک سبا دست یافت.
حضرت عیسی علیه السلام به برکت علم، تهمت مادرش را از وی زدود.
حضرت محمد صلی الله علیه وسلم به برکت علم خود به ختم نبوت و شفاعت عظمی و خلافت سرافراز شد.

آن حضرت فرموده است: «طَلَبُ العِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلى كُلِّ مُسلمٍ وَّ مُسلِمَة.»
«کسب علم بر هر مرد و زن مسلمان فرض است.»

امام غزالی رحمه الله در تشریح این حدیث به این پرسش که، چه نوع علمی است که آموختن آن بر هر مرد و زن فرض است، بهترین پاسخ را داده است. خلاصه‌ی پاسخ وی چنین است:

بر هر شخص، بر حسب حال وی، فراگیری علم فرض است؛ مثلاً کافری که تازه مسلمان شده و کودک مسلمانی که به سن بلوغ رسیده باشد، بر آنان پیش از همه چیز، درک معنای لا إله إلا الله و فهمیدن مفهوم آن فرض است و دانستن و قبول کردن آنچه به توحید، رسالت مربوط است، خدا، پیامبر، قیامت، دوزخ و بهشت، حشر و نشر و تمامی صفات خداوند مربوط است. این قسمت از علم را عقاید گویند.

عقاید به قلب بستگی دارد. بعد از عقاید، اعمال هستند که بر دو نوعند:

۱ـ علم اوامر، ۲ـ علم نواهی.

پس از پذیرش اسلام، چون وقت نماز ظهر فرا رسید، روش نماز گزاردن و علم طهارت فرض می‌شود و بعد از آن، مقدار رکعات نمازها را آموختن فرض می‌شود و زمان فرا رسیدن ماه رمضان، علم روزه گرفتن فرض می‌شود. اگر بیست دینار طلا در اختیار دارد و یک سال از آن گذشت، علم زکات فرض می‌شود. بر گنگ و لال، فراگیری علم گناهان زبان فرض نمی‌شود و همچنین بر کورها، علم

گناه چشم‌چرانی و احکام نگاه کردن فرض نمی‌شود؛ اما کسی که چشم دارد و می‌بیند و صحبت می‌کند بر او فرض است. به همین منوال هر شخصی که شغلی دارد، کسب علم آن شغل بر او فرض است؛ مثلاً اگر کسی تجارت کند، دانستن شرایط بهره و شرایط خرید و فروش بر او فرض است.

همچنین علم نواهی نیز فرض است و این هم بنابر حسب حال شخص، متفاوف است و فراگیری آن فرض می‌شود. اعمالی که به قلب تعلق دارند نیز بر دو نوعند: یک نوع به حالت‌های متفاوت قلب بستگی دارد و نوع دیگر به اعتقادات. علم مربوط به اعتقادات قبلاً ذکر شد.

مثال حالت‌هایی که به قلب تعلق دارند، این است که بر انسان دانستن حرمت ریا، کینه، حسد، تکبر، بدگمانی و این گونه چیزها، فرض است.

آگاهی و دانش این مسایل بر مسلمان فرض است؛ زیرا هیچ شخصی به خودی خود از این چیزها پاک نخواهد شد. بنابراین، آگاهی از روش درمان این بیماری‌ها ضروری است.

پس ثابت شد که علوم خرید و فروش، رهن، قرض و طلاق، که در فقه ذکر شده‌اند، فرض کفایه‌اند و فقط بر کسی فرض می‌شوند که این نوع معاملات را انجام می‌دهد؛ امّا آن نوع از علم که مربوط به اعتقادات و حالات درونی انسان هستند، بر تمام مسلمانان فرض هستند و از کسب علم آن‌ها هیچ مسلمانی بی‌نیاز نیست.

امام غزالی در ادامه انواع افراد را که فقط علم را شغل خود قرار می‌دهند و شغل دیگری برای امرار معاش برنمی‌گزینند توضیح داده است. نوع اول آنانی هستند که به سبب داشتن ارثیه، احتیاجی به شغل ندارند و از این بابت مطمئن هستند. نوع دوم کسانی هستند که قانعند و تنگدستی و فقر را با گشاده‌رویی و خوشی می‌پذیرند. نوع سوم کسانی هستند که بدون زحمت و خواستن و همراه باعزت، از برادران مسلمانشان به آنان روزی می‌رسد. بهترین کار این سه گروه این است که تنها به کسب علم مشغول شوند.

نوع چهارم آنانند که هدف از علم را کسب مال و جاه می‌دانند و به هر شکل ممکن، حرام یا حلال، برای رسیدن به آن می‌کوشند، برای چنین کسانی بهتر است که چون از کسب آن بخش از دانش که فرض عین است، فارغ شدند به کار یا هنر یا حرفه‌ای روی آورند و از آن طریق امرار معاش کنند، در غیر این صورت این‌گونه کسان برای دیگر مردمان تبدیل به شیطان‌می‌شوند و به‌سبب وجود این‌گونه افراد دیگران نیز گمراه‌می‌شوند؛ چون جاهلانه از آنان تقلید می‌کنند و این امر در میان مردم به صورت گسترده انتشار می‌یابد. این‌گونه عالمان هر چه کمتر باشند بهتر است.

به نظر من در این روزگار، افرادی که بنام عالمان دین مشهور و معروفند، تقریباً اکثر این گونه افراد را جاه‌طلبان و دنیاطلبان تشکیل می‌دهند. درباره‌ی این‌گونه عالمان است که امام غزالی می‌فرماید: شمارشان کمتر باشد بهتر است. به همین دلیل است که مسلمانان تباه و گمراه به نظر می‌آیند.

﴿إِنّا لِلّهِ و إِنّا إِلَيهِ رَاجِعُونَ﴾

انسان بایستی دنیا را از طریق کارهای دنیوی فراهم آورد و نام خدا را صرفاً برای کسب خشنودی خدا ذکر کند و دین را وسیله‌ی کسب مال و ثروت قرار ندهد و این گوهر زیبا را با نجاست نیالاید.

امام غزالی در جایی دیگر می‌گوید: علما یا دینی هستند یا دنیایی. مردم بایستی از وضع ظاهری و عملکرد آنان این را بسنجند که آیا از آنان خیر می‌رسد یا شر. آنانی که دین را وسیله قرار می‌دهند، هرگز عالم نیستند و به بندگان خدا زیان فراوان می‌رسانند. اما اگر عالم پرهیزگار باشد و علمی بیاموزد که سازنده باشد، همنشینی با چنین عالمی نه تنها موجب منفعت که زیارت وی موجب سعادت خواهد بود. انسان اگر دانش مفید بیاموزد، از هر کاری بهتر خواهد بود. دانش مفید دانشی است که شکوه سرای بازپسین و سبکسری منکران آخرت و دنیاداران، از طریق آن معلوم شود و بیماری‌های کبر، ریا، حسادت، خودآرایی، دشمنی، حرص و دنیادوستی را درمان کند. این نوع دانش برای بیماردلان دنیاپرست مثل دارو برای بیمار است.

دنیاپرستان هنگامی علوم غیر مذهبی مثل منطق، فلسفه، علم کلام و ادبیات و غیره را، که حقارت دنیا را جلوه نمی‌دهند، می‌خوانند به این می‌ماند که بیمار دارویی مصرف کند که موجب افزایش بیماری شود. به همین دلیل این علوم اکثراً تخم حسادت، ریا، فخرجویی، دشمنی، خودآرایی، نیرنگ و حب جاه و مال را در دل پرورش می‌دهند و هر چند یشتر آن‌ها را تحصیل کند، این اوصاف ناپسند در دل بیشتر و محکم‌تر می‌شوند.

مراد از علم در حقیقت علم دین است که مربوط به کتاب و سنت است و این که خود بر دو نوع است. یکی مقدمات و دیگری مقاصد. مقدمات آن است که از طریق آن معرفت کتاب و سنت حاصل می‌شود، مثل لغت و صرف و نحو که با آن مطالب قرآن و احادیث پیامبر را می‌توان فهمید، یا چنان استاد مهربان و پارسا را بجوید که ترجمه‌ی صحیح قرآن و احادیث نبوی را از او بشنود.

مقاصد، علمی است که به اعمال و اخلاق و اعتقادات مربوط می‌شود. حال اگر شخصی تمام عمر خود را صرف مقدمات کند و به مقاصد نرسد، وی زیان دیده است. او بایستی بسیار بد شانس باشد. اگر کسی خواندن و نوشتن به زبان خود را می‌داند و ترجمه و تفاسیر را به زبان خود در دسترس دارد و یادگیری زبان عربی برای وی مقدور نیست و یقین دارد که در راه یادگیری زبان عربی نمی‌تواند مهارت لازم را به دست آورد، بایستی از طریق این ترجمه‌ها و تفاسیر احکام و مطالب قرآن را بخواند، تا از آن‌ها آگاه شود و در ضمن برای یادگیری زبان عربی نیز بکوشد. اما چنانچه همه وقت خود را برای یادگیری صرف و نحو تلف و از قرآن و حدیث غفلت کند، هیچ عذری نزد خداوند نخواهد داشت، چون هدف نهایی و اصلی، اصلاح اعمال و اخلاق و اعتقادات است، نه صرفاً دانستن زبان عربی. اگر زبان عربی راه نجات می‌بود، در میان اعراب ابوجهل و ابولهب از فصاحت و بلاغت زیادی برخوردار بودند و در این عصر، کشیش معروف زویمر و بسیاری از مسیحیان مصری، از عالمان فارغ‌التحصیل شده و مدرک گرفته و مدرک دهنده‌ی، هندوستان، بسیار بهتر عربی صحبت می‌کنند و

می‌نویسند، اما اعمال و اخلاق و اعتقادات آنان برخلاف اسلام و کتاب و سنت است و دشمن اسلام هستند.

قرآن می‌فرماید:

﴿اَلرّحمن عَلَّمَ القُرآنَ خَلَقَ الانسانَ عَلَّمهُ البیان﴾ (الرحمن، ۴ ـ ۱)

«خداوند مهربان، قرآن را یاد داد، انسان را آفرید، به او بیان [آنچه در دل است] آموخت.»

در مورد این آیه، راغب اصفهانی می‌گوید: در این آیه خداوند نخست به تعلیم قرآن پرداخته است و پس از آن آفرینش انسان و سپس تعلیم بیان را ذکر کرده است؛ اما در میان این جملات هیچ‌گونه حرف ربطی نیامده است، در حالی که طبق ترتیب طبیعی بایستی این جمه‌ها به این شکل باشد. **خلق الانسان و علمه البیان و علمه القرآن**. چون طبق مشاهده‌ی ما، آفرینش انسان مقدم است و بعد از آن سخن گفتن را می‌آموزد و سپس قرآن آموزش داده می‌شود.

اما تا زمانی که انسان با قرآن انس پیدا نکند، در واقع انسان گفته نمی‌شود. به همین منظور قرآن را نخست و آفرینش را پس از آن ذکر کرده است، تا به عموم بفهماند که در حقیقت بشر با فراگیری قرآن، انسان می‌شود. بعد از آن جمله‌ی ﴿**و علمه البیان**﴾ را ذکر و اشاره کرده است که بیان ـ حقیقتی که مخصوص انسان است ـ با قرآن حاصل می‌شود. به همین سبب با حذف حرف ربط (واو)، هشدار می‌دهد که این جمله بر جمله بعدی عطف نیست، بلکه بدل آن است. مدعای آن این است که تا وقتی که انسان از روش‌های عبادت آگاه و به آن عامل نباشد، انسان شمرده نمی‌شود و تا زمانی که کلام وی مطابق با شرع نباشد، به آن کلام نبایستی بیان گفت. اگر کسی خواهان تقرب الهی با قرآن باشد، ناگریز خداوند برای وی سهولت ایجاد می‌کند.

همان‌گونه که می‌فرماید: ﴿وَالَّذِینَ جاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُم سُبُلَنَا﴾

(عنکبوت، ۶۹)

«کسانی که برای [خشنودی] ما به تلاش ایستند و در راه [پیروزی دین] ما جهاد کنند، آنان را در راههای منتهی به خود رهنمود [و مشمول حمایت و هدایت خویش] می‌گردانیم.»

امام غزالی رحمه الله در مکتوبات خود درباره‌ی تحصیل علم چنین پیشنهاد می‌کند:

«قبل از مشغولیت به تحصیل و تکمیل هر علمی، چنین بیندیش که اگر در هفته‌ی آینده، دار فانی را وداع کنی آن علم در آنجا به کارت آید. بی‌گمان چنین علمی نه علم عروض خواهد بود، نه علم انشا، نه علم اختلاف مذاهب، نه علم اصول و علم کلام و نه غیره.»

از آنچه گذشت ثابت می‌شود علمی که بر هر فرد فرض عین است، با قرآن حاصل می‌شود. قرآن پاک بیماری‌های روحی و روانی را به تمام و کمال درمان می‌کند و با قرآن است که صحت اعتقادات انسان به کمال می‌رسد. پس در این جا می‌فهمیم که که در اصطلاح شرعی نام علم، همان علم قرآن است و کسی که در فهم قرآن کریم، تبحر و علم دارد، به او عالم، علم دین می‌گویند. چنانچه خداوند می‌فرماید:

﴿وَ لَن تَرضَی عَنكَ الیَهُودُ و لَاالنَّصَاری حَتَّی تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُل إِنَّ هُدَی اللهِ هُوَ الهُدَی و لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهوَاءَهُم بَعدَالَّذِی جَآءَكَ مِنَ العِلمِ مَالَكَ مِنَ اللهِ مِن وَلِیٍّ وَ لَا نَصِیرٍ﴾ (بقره، ۱۲۰)

«یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خشنود نخواهند شد، مگر اینکه از آیین [تحریف شده و خواست‌های نادرست آنان] پیروی کنی. بگو: تنها هدایت الهی هدایت است و اگر از خواست‌ها و آرزوهای آنان پیروی کنی، بعد از آنکه علم و آگاهی یافته‌ای [و با دریافت وحی الهی، یقین و اطمینان به تو دست داده است] هیچ سرپرست و یاوری از جانب خدا برای تو نخواهد بود.»

در این آیه کاملاً روشن است که خداوند تبارک و تعالی قرآن را علم نامیده است و کسانی را که قرآن را می‌دانند و می‌فهمند، عالم می‌نامد و نه کسی دیگر را. خداوند می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ أوحينا إلَيكَ رُوحاً مِن أمرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِى مَالكِتٰبُ وَلَا الإيْمٰنُ وَلَكِن جَعَلْنٰهُ نُورًا نَهْدِى بِهِ مَن نشاءُ مِن عبادنا و إنَّكَ لَتَهْدِى إلَى صراطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (شوری، ۵۲)

«همان‌گونه که به پیامبران پیشین وحی کرده‌ایم، به تو نیز به فرمان خود جان را وحی کرده‌ایم [که قرآن نام دارد و مایه‌ی حیات دل‌هاست. پیش از وحی] تو که نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام، و لیکن ما قرآن را نور عظیمی قرار داده‌ایم که در پرتو آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می‌بخشیم. تو قطعاً [مردمان را با این قرآن] به راه راست رهنمود می‌سازی.»

از این آیه نیز ثابت می‌شود که قرآن پاک و سنت نبوی علم حقیقی هستند و دانایان به کتاب و سنت، عالم نامیده می‌شوند. با قرآن است که خشیت پیدا می‌شود، همچنان که خداوند می‌فرماید:

﴿لَو أنزَلنَا هَذَا القُرآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيتَهُ و خَاشِعاً مُّتَصَدِّعاً مِّن خَشْيَةِ الله﴾ (حشر، ۲۱)

«اگر ما این قرآن را بر کوهی فرو می‌فرستادیم، کوه را از ترس خداوند کرنش‌کنان و شکافته می‌دیدی!»

﴿إنَّمَا يَخْشَى اللهَ مِن عِبَادِهِ العُلَمَاءُ﴾ (فاطر، ۴۰)

تنها بندگان دانا و دانشمند از خدا ترس آمیخته با تعظیم دارند.

پیامبر ﷺ درباره‌ی چنین عالمانی می‌فرماید:

«فَضْلُ العَالِمِ عَلَى العَابِد كَفَضْلِي عَلَى أدناكُم.» روایت ترمذی

«برتری فرد عالم بر عابد همان اندازه است که برتری من بر کمترین شما.»

باز فرموده است:

«خداوند متعال و فرشتگان و تمامی آسمانیان و زمینیان، تا جایی که مورچه در سوراخ و ماهی در دریا، برای کسی که مردم را علم می‌آموزد، طلب رحمت و مغفرت می‌کنند.»

فرموده است:

«هزار عابد را شیطان آسان‌تر می‌تواند گمراه کند تا یک عالم را.»

باز فرموده است:

«کسی که در حال طلب علم، برای احیای اسلام بمیرد بین پیامبران و جایگاه این شخص، در بهشت فقط یک درجه فرق است.» **روایت دارمی**

فرموده است:

«تدریس یک ساعت در شب بهتر از بیداری تمام شب و عبادت است.»

روایت دارمی (در این جا منظور از درس فقط درس قرآن است)

باز فرموده است:

«کسی که برای طلب علوم طی طریق می‌کند، خداوند برای وی راه بهشت را آسان می‌کند. وقتی عده‌ای در خانه‌ی خدا جمع می‌شوند کتاب خدا را مطالعه می‌کنند و به همدیگر آموزش می‌دهند، برای آنان آرامش روحی نازل می‌شود و رحمت خداوندی آنان را فرا می‌گیرد و فرشتگان خدا آنان را از هر سو احاطه می‌کنند و خداوند در حضور فرشتگان مقرب ذکر خوبی آن‌ها را می‌کند و خشنودی خود را اعلام می‌دارد.»

روایت مسلم

از زیاد بن لبید ﷺ روایت است که آن حضرت ﷺ جمله‌ای بیم‌آور ایراد فرمود و گفت: این وقتی صورت می‌پذیرد که علم از جهان رخت بربندد. من پرسیدم: ای رسول خدا، علم چگونه از جهان می‌رود، در حالی که ما همه قرآن می‌خوانیم و فرزندان خود را تعلیم می‌دهیم و همچنین فرزندان ما به فرزندان خود و این روند تا قیامت ادامه دارد. حضرت وقتی این جمله را شنید فرمود:

«ای زیاد، مادرت به عزایت بنشیند، من فکر می‌کردم در شهر مدینه تو فرد فهمیده‌ای هستی، مگر یهودیان و مسیحیان، تورات و انجیل را نمی‌خوانند، ولی به آن هرگز عمل نمی‌کنند.» **روایت ترمذی، ابن ماجه و دارمی**

این حدیث، آشکار می‌کند که علم، قرآن است و اگر شخصی به قرآن آگاه باشد و به آن عمل نکند، وی در حقیقت عالم نیست و جاهل است. هم چنان که در حدیث آمده است:

«ان من العلم جهلا» و فرموده است: **«اَلنَّاس عالِم و مُتَعَلِّمٌ و ما سِوَاهُمَا هَمَجٌ.»**

«انسان سه نوع است، یکی معلم، دیگری شاگرد و باقی همه عوام هستند.»

با توجه به آنچه در این فصل گفته شد از آنچه امام غزالی تشریح کرده است، نتیجه می‌گیریم که علما بر دو نوعند. یکی به تمام معنا عالم، که لازم است به آنان علمای ربانی گفته شود و دیگری آنانی که گمراهند و آنان به علمای بد موصوفند.

در قرآن و احادیث پیامبر، در مورد هر یک نوع از این علما جداگانه سخن رفته است. علمای ربانی هرگز از تحصیل علم غافل نمی‌مانند، هم‌چنان که به دیگران علم می‌آموزند، خود نیز از دیگران کسب علم می‌کنند، هرگز خود را کامل نمی‌دانند، چون جز عالم الغیوب کسی دیگر کامل العلوم نمی‌شود و از هر دانایی، داناتری موجود خواهد بود:

﴿وَ فُوقَ کُلِّ ذِی عِلمٍ عَلِیمٌ﴾ (یوسف، ۷۶)

«بالاتر از هر فرزانه‌ای، فرزانه‌تری است [و خدا هم از همه فرزانه‌تر است].»

باز می‌فرماید:

﴿وَ مَا اُوتِیتُم مِنَ العِلمِ اِلَّا قَلِیلاً﴾ (اسراء، ۸۵)

«چراکه جز دانش اندکی به شما داده نشده است.»

با وجود آن که حضرت موسی از پیامبران بزرگ بود، برای کسب علم بیشتر به جست و جوی بنده‌ی دیگری می‌پردازد و به او می‌گوید:

﴿هَل أَتَّبِعُكَ عَلَى أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمتَ رُشداً﴾ (کهف، ۶۶)

«آیا [می‌پذیری که من همراه تو شوم و] از تو پیروی کنم بدان شرط که از آنچه مایه‌ی رشد و صلاح است و به تو آموخته شده است، به من بیاموزی؟»

در جایی دیگر هدهد پرنده‌ای است که مطلبی را می‌داند که پیامبر خدا حضرت سلیمان از آن آگاهی نیافته است:

«اَحَطتُ بِمَا لَم تُحِط بِهِ» (نمل، ۲۲)

«من از چیزی آگاهی یافته‌ام که تو از آن آگاه نیستی.»

حضرت سلیمان نیز هرگز از این مطلب رنجیده نمی‌شود.

قرآن و عالمان

راه بازشناختن علمای ربانی این است که آنان قرآن را می‌فهمند و در درمان بیماری‌های روانی و اخلاقی بشر، تلاش می‌کنند. متقابلاً علمای بد قرآن را کنار می‌گذارند، دستورات استادان و نظرات آنان را مدّ نظر قرار می‌دهند و برای نجات دیگران از قرآن کریم استفاده نمی‌کنند:

﴿وَ تِلْكَ الأَمْثالُ نَضرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا يَعقِلُهَا إِلَّا العٰلِمُون﴾

(عنکبوت، ۴۳)

«این‌ها مثال‌هایی هستند که ما برای مردم می‌زنیم و جز فرزانگان آن‌ها را فهم نمی‌کنند.»

باز خداوند می‌فرماید:

﴿نَحْنُ أَعلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَ مَا أَنتَ عَلَيهِم بِجَبَّارٍ فَذَكِّر بِالقُرآنِ مَن يَخَافُ وَعِيدِ﴾ **(ق، ۴۵)**

«ما از آنچه [درباره‌ی رسالت تو] می‌گویند، آگاه‌تر [از هر کس دیگری] هستیم، تو مأمور نیستی که آنان را وادار [به ایمان] کنی [و با قهر و اجبار به سوی اسلام بکشانی]، پس کسانی را با قرآن پند و اندرز بده که از بیم دادن و تهدید کردن من می‌ترسند.»

باز می‌فرماید:

﴿إِتَّبِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَيكُم مِّن رَّبِّكُم وَ لَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَولِيَاءَ قَلِيلاً مَّا تَذَكَّرُون﴾

(الاعراف، ۳)

«از چیزی پیروی کنید که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده است و جز خدا از اولیا و سرپرستان دیگری پیروی مکنید [و فرمان مپذیرید]، کمتر متوجه [اوامر و نواهی خدا] هستید [و کمتر پند می‌گیرید].»

باز می‌فرماید:
﴿وَ اَنزَلنَا إِلَيكَ الذِكرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيهِم وَ لَعَلَّهُم يَتَفَكَّرُونَ﴾
(نحل، ۴۴)

«و قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا چیزی را برای مردم روشن سازی که برای آنان فرستاده شده است و تا آنان [قرآن را مطالعه کنند و درباره‌ی مطالب آن] بیندیشند.»

خداوند در قرآن کریم، قرآن را علم نامیده است، هم چنان که در فصل گذشته در سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۲۰ آمده بود:
«بگو: تنها هدایت الهی هدایت است و اگر از خواست‌ها و آرزوهای آنان پیروی کنی، بعد از آنکه علم و آگاهی یافته‌ای، هیچ سرپرست و یاوری از جانب خدا برای تو نخواهد بود.»
بنابراین، به کسانی که برای پیشبرد امور زندگی از قرآن استفاده نمی‌کنند، نمی‌توان عالم گفت. در سنن نسایی از ابوسعید خُدری رضی الله عنه روایت شده است: بدترین انسان، همان انسان فاجری است که قرآن را مطالعه می‌کند، ولی در آن نمی‌اندیشد. علمای بد، این را در افواه جا انداخته‌اند که قرآن را همه کس نمی‌فهمند و برای فهم آن لازم است نخست برخی از علوم را به تمام و کمال فراگرفت. با وجود این، باز هم هر عالمی قرآن را نمی‌فهمد، در حالی که خداوند متعال می‌فرماید:
﴿أَلحَمْدُ للهِ الَّذِى أَنزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الكِتٰبَ وَ لَم يَجعَل لَّهُ عِوَجاً* قَيّماً لِيُنْذِرَ بَأساً شَدِيداً مِن لَدُنْهُ وَ يُبَشِّرَ المُؤمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصّٰلِحٰتِ أَنَّ لَهُم أَجراً حَسَنًا﴾
(کهف، ۲-۱)

«ستایش خدایی را سزاست که بر بنده‌ی خود [محمد] کتاب را فرو فرستاد و در آن هیچ‌گونه انحراف و کژی قرار نداد. [کتابی] که ثابت و پابر جا [و معتدل و بر پا دارنده‌ی جامعه‌ی انسانی] است. [خداوند آن را فرو فرستاده است] تا [با آن، کافران را] از عذاب شدید [دنیوی یا اخروی] خود بترساند و مؤمنانی را که کارهای شایسته و بایسته می‌کنند مژده دهد به اینکه پاداش نیکویی دارند.»

باز می‌فرماید:

﴿و لَقَد یَسَّرنا القُرءَانَ لِلذِکرِ فَهَل مِن مُّدَّکِرٍ﴾ (قمر، ۱۷)

«ما قرآن را آسان ساخته‌ایم. آیا پند پذیرنده و عبرت گیرنده‌ای هست؟»

در گفتار خداوند هیچ‌گونه تردیدی وجود ندارد تا نیاز به تأکید باشد، اما باز هم در این آیه تأکیدهای فراوانی هست تا در آسانی و سهولت قرآن هیچ گونه شکی باقی نماند و با گفتن ﴿للذکر﴾ جایی برای این سخن، که فقط برای حفظ آسان و برای فهمیدن آسان نیست، باقی نگذاشته است.

مطالبی را مولانا ولایت علی عظیم آبادیؒ، درباره‌ی سهل بودن قرآن در یکی از رسائل خود گفته است، بطور خلاصه می‌آوریم:

«قرآن کریم بر پیامبر ﷺ نازل شد. و پیامبر ﷺ نیز برای اصحاب ﷺ آن را بازگو کرد. پیامبر خود بی‌سواد بود و خواندن و نوشتن نمی‌دانست. بیشتر اصحاب نیز بی‌سواد بودند. بنابراین، روشن است که افراد بی‌سواد مخاطبان قرآن بودند. اما نسل‌های تابع آنان محسوب می‌شوند. تمام مثال‌های قرآنی مطابق با عرف و عادات عرب‌های بی‌سواد است.[۱] همراه با قرآن هیچ‌گونه تفسیر جداگانه‌ای نیز نازل نشد. اگر فهم افراد بی‌سواد برای درک قرآن کافی نیست، اصحاب چگونه آن را می‌فهمیدند و از آن اطاعت می‌کردند؛ دشوار دانستن فهم قرآن مترادف با منکر شدن آیه‌ی ۱۷ از سوره‌ی قمر است که

۱ـ مقصود از مطلب فوق، فهم‌پذیر بودن قرآن است و باسواد و بی‌سواد یکسان آن را می‌فهمند و درک می‌کنند، نه آنکه تمام آموزه‌ها و برنامه‌های قرآن در سطح آدمیان بی‌سواد است و کسانی باسواد در سطحی بالاتر از آن قرار دارند. مترجم

می‌فرماید: «ما قرآن را آسان ساخته‌ایم آیا پند پذیرنده و عبرت گیرنده‌ای هست؟». خداوند همه را از چنین گمانی نجات دهد. خداوند به قاریان گذشته جزای نیک دهد که با حرکت‌گذاری قرآن، همه را از خواندن صرف و نحو بی‌نیاز کردند و نگاه کسانی که هدفشان از خواندن قرآن اجرای احکام خداوند است. بسوی جزئیات و موشکافی‌ها معطوف نخواهد شد.

مقصود برخی از مردم، از خواندن قرآن این است که در آیات به دنبال بند و تبصره و تاویل بگردند تا خود را تنها در گروه عالمان قرآن قرار دهند، نه اینکه به دستورات آن عمل کنند.

به عنوان مثال اگر از سوی حکمران وقت، فرمانی ارسال شود، بی‌گمان در هر بند آن احتمال نکته‌سنجی‌ها و ظرافت‌های بسیاری هست و از هر جمله‌ی آن می‌توان به نکته‌سنجی‌های بسیاری دست زد. اما هیچ یک از افراد ملت، چه باسواد و چه بی‌سواد این کار را نمی‌کنند. آنان تنها به اجرای فرمان می‌اندیشند، نه به چیزی دیگر؛ چون مقصود از آن فرمان، اجرای آن است نه مشغول کردن ذهن خود به نکته‌سنجی‌های موجود در آن. برخلاف شعر و غزل که هدف از آن‌ها اجرای حکم و فرمان نیست، لذا افراد باهوش در بندهای مختلف آن‌ها می‌اندیشند و از تک‌تک واژگان آن معناهای گوناگون بسیاری استخراج می‌کنند.

اکنون ترجمه‌های قرآن و حدیث، در اکثر زبان‌های دنیا موجود است و غیرعرب‌ها به هیچ مشکلی برخورد نخواهند کرد. درباره‌ی کتاب‌های دیگر مثل کافیه، مطول، کفایه، هدایه، قاموس، کشاف و غیره اندکی بیندیشیم که عبارات و اشارات آن‌ها چقدر پیچیده و مشکل هستند، حتی برای فهم یک کتاب عمر یک انسان صرف می‌شود. این مسئله از آگاهان پوشیده نیست. اما در روز قیامت تنها از کتاب و سنت پرسیده می‌شود نه از کتاب‌های دیگر.

بایستی انسان، علم ضروری و آنچه راکه فرض است بداند. بعد اگر فرصت کافی داشت به دیگر علوم، که خود خواهان آن است، بپردازد.

عالمان بد همیشه از قرآن پاک دوری می‌کنند و بیشتر به داستان‌ها و روایات دروغین و سخنان استادان و بزرگان خود می‌پردازند و آن‌ها را بر قرآن و سنت ترجیح می‌دهند. در صورتی که پیامبر فرموده است «من در بین شما دو پند دهنده جا گذاشتم: یکی خاموش که مرگ است و دیگری گویا که قرآن است» دوری از قرآن و عدم ارتباط با آن تنها این مصیبت را ببار نمی‌آورد که انسان‌ها تنها صلاحیت درک قرآن را از دست می‌دهند، بلکه کم‌کم با قرآن مخالف می‌شود.

﴿إِنَّا جَعَلنَا عَلَى قُلُوبِهِم أَكِنَّةً أَن يَفقَهُوهُ وَ فِي ءَاذَانِهِم وَ قراً وَ إِن تَدعُهُم إِلَى الهُدَى فَلَن يَهتَدُوا إِذاً أَبداً﴾ (کهف، ۵۷)

«ما بر دل‌های آنان [به سبب کفر گرایی‌شان] پرده‌هایی افکنده‌ایم تا آیات را نفهمند [و نور ایمان به دل‌هایشان نتابد] و به گوش‌هایشان سنگینی انداخته‌ایم [تا ندای حق را نشنوند] و لذا هر چند آنان را به سوی هدایت بخوانی، هرگز راهیاب نمی‌شوند [و به دین حق نمی‌گروند].»

باز می‌فرماید:

﴿و إِذ لَم يَهتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذا إِفكٌ قَدِيم﴾ (احقاف، ۱۱)

«و چون خودشان با آن هدایت و راهیاب نشده‌اند، می‌گویند این همان دروغ‌های قدیمی است.»

﴿بَل كَذَّبُوا بِمَا لَم يُحِيطُوا بِعِلمِه وَ لَمَّا يَأتِهِم تَأوِيلُهُ﴾ (یونس، ۳۹)

«بلکه آنان چیزی را تکذیب می‌کنند که اصلاً از آن آگاهی ندارند و واقعیت هم برایشان روشن نشده است.»

علمای سوء اغلب قرآن را با هدف خوش صوتی می‌خوانند و برای نشان دادن استعداد خوش صوتی خود، قرآن را وسیله قرار می‌دهند، ولی از به جا آوردن احکام طفره می‌روند و حتی برخی قبل از شروع موعظه، به یک حافظ خوش صدا امر می‌کنند که چند آیه بخواند. گمان می‌کنند به این شکل ما حق قرآن را ادا کرده‌ایم.

امام غزالی در کیمیای سعادت، درباره چنین افرادی می‌گویند:

ای عزیز آگاه باش که کسی که قرآن را می‌خواند برای وی درجهٔ بزرگی است بر وی فرض است که احترام قرآن را نگه دارد و از گفتار ناپسند دوری گزیند که خدای ناکرده قرآن دشمن او نگردد و پیامبر ﷺ فرموده است: اکثر منافقین امت من قرآن خوانانند.

سلیمان دارانی می‌گوید که فرشتگان دوزخ، از همه شدیدتر با قرآن‌خوانان مفسد برخورد می‌کنند. در تورات نوشته است که حق تعالی فرموده‌اند: ای بنده من شرم نمی‌کنی از اینکه اگر برادرت برای تو نامه‌ای بفرسند، اگر تو در راهی باشی، می‌ایستی یا از راه کنار رفته می‌نشینی و یکایک حروف آن را می‌خوانی و در آن دقت و تأمل می‌نمایی، این کتاب من نامه من به تو است نوشته‌ام که در آن فکر و دقت نمایی و آن را بکار ببندی، اما تو از این چیز انکار می‌کنی و به آن عمل نمی‌کنی و اگر آن را می‌خوانی در آن دقت نمی‌کنی.

حسن بصری رحمه الله فرموده‌اند. که گذشتگان می‌دانستند که این قرآن نامه‌ای از طرف خداوند متعال است، شب آن را می‌خواندند و در آن فکر و دقت می‌کردند و روز آن را بکار می‌بستند، در حالی که شما آن را تعلیم و تعلم می‌کنید، حروف آن را به خوبی تلفظ و زیر و زبر آن را به خوبی ادا می‌کنید، اما آن را بکار نمی‌برید و در آن سستی به خرج می‌دهید، خواندن برای حفظ کردن است و حفظ کردن برای بکار بستن است، آن‌هایی که می‌خوانند و عمل نمی‌کنند، مثل کسی می‌مانند که از طرف کارفرمایشان حکمی بدستشان رسیده باشد که طبق آن عمل نمایند ولی آن‌ها یکجا نشسته و آن را با صدای خوش می‌خوانند و حروف آن را به خوبی تلفظ می‌کنند و به احکامی که در آن آمده هیچ اعتنایی نمی‌کنند، پس چنین کسانی مستحق عذاب و عقوبت هستند.

عالمان و ترس از خداوند

هر چقدر انسان از صفات خداوند بیشتر آگاه باشد، به همان اندازه از نافرمانی حکم خدا پرهیز می‌کند.

در صحیح بخاری، حضرت انس رضی الله عنه روایت می‌کند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده: «من از همه‌ی شما از بازخواست خداوند بیمناک‌تر هستم.»

«هر که عارف‌تر است ترسان‌تر است.»

خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللهَ من عِبادِهِ العُلَمَاءُ﴾

در جایی دیگربهشت را جایگاه خدا ترسان قرار داده و فرموده است:

﴿ذَالِكَ لِمَن خَشِيَ رَبَّه﴾ (بینه، ۸)

«این [همه نعمت و خوشی] از آنِ کسی خواهد بود که از پروردگار خویش بهراسد.»

کسانی می‌توانند از اعمال و گناهانی که خداوند از آن‌ها ناخشنود می‌شود، بپرهیزند که قرآن را می‌خوانند و می‌فهمند. کسی که مطالعه‌ی قرآن وی را از این کارهای ناخوشایند دور نکند، عالم نامیده نمی‌شود. او هرگز قرآن را نفهمیده و هرگز ترس خداوند در دلش رسوخ نکرده است:

﴿أَفَمَن شَرَحَ اللهُ صَدرَهُ لِلإِسلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِه فَوَيلٌ لِلقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم مِّن ذِكرِاللهِ أُولَئكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ* أَللهُ نَزَّلَ أحسَنَ الحَدِيثِ كِتَاباً مُّتَشَبِهاً مَّثَانِيَ تَقشَعِرُّ مِنهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخشَونَ رَبَّهُم ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُم وَ قُلُوبُهُم إِلَى ذِكرِالله ذَلِكَ هُدَى اللهِ يَهدِي بِهِ مَن يَشَآءُ وَ مَن يُضلِلِ اللهُ فَمَا لَهُ مِن هَادٍ﴾ (زمر، ۲۳-۲۲)

«آیا کسی که خداوند سینه‌اش را برای پذیرش اسلام گشاده و فراخ ساخته است و دارای [بینش روشن از] نور پروردگار خویش است [و در پرتو آن، راه را از چاه تشخیص می‌دهد، همچون کسی است که هدایت الهی در سایه‌ی اسلام پرتوی به دل او نیفکنده است و درونش با ایمان تابان نشده است؟!] وای بر کسانی که دل‌های سنگینی دارند و یاد خدا بدان‌ها راه نمی‌یابد [و قرآن یزدان در آن‌ها اثر نمی‌گذارد!] آنان واقعاً به گمراهی و سرگشتگی آشکاری دچارند. خداوند بهترین سخن را [به نام قرآن] فرو فرستاده است، کتابی را که [از لحاظ کاربرد و گیرایی الفاظ و والایی معانی، در اعجاز] همگون و [مطالبی چون مواعظ و براهین و قصص و مسائل مقابل و مختلف، در آن] مکرر است. [شنیدن آیات] آن لرزه بر اندام کسانی می‌افتد که از پروردگار خود می‌ترسند و از آن پس پوست‌هایشان و دل‌هایشان [و همه‌ی وجودشان] نرم و آماده‌ی پذیرش قرآن خدا می‌گردد. این [کتاب مشتمل بر] رهنمود الهی است و خدا هر که را بخواهد در پرتو آن راهیاب می‌سازد و خدا هر که را که گمراه کند، اصلاً رهنما و راهبری نخواهد داشت.»

باز خداوند می‌فرماید:

﴿وَ لِيَعلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا العِلمَ أَنَّهُ الحَقُّ مِن رَبِّكَ فَيُؤمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُم وَ إِنَّ اللهَ لَهَادِ الَّذِينَ ءَامَنُوٓا إِلَى صِرَاطٍ مُستَقِيمٍ﴾ (حج، ۵۴)

«و اینکه عالمان و آگاهان بدانند که آنچه [پیامبران به مردم می‌گویند] حق بوده و از جانب پروردگار توست. پس باید بدان ایمان بیاورند تا دل‌هایشان بدان آرام گیرد و در برابرش تسلیم و خاضع شود، قطعاً خداوند مومنان را به راه راست رهنمود می‌نماید.»

و می‌فرماید:

﴿وَ مَن يُطِعِ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَخشَ اللهَ وَ يَتَّقهِ فَأُولئكَ هُمُ الفَائزُونَ﴾ (نور، ۵۲)

«و هرکسی از خدا و پیامبرش پیروی کند و از خدا بترسد و از [مخالفت فرمان] او بپرهیزد، این چنین کسانی به مقصود خود رسیدگانند.»

کسی که بیش از هر چیز، خوف خداوند در دلش باشد، هرگز از کسی یا چیزی دیگر نمی‌ترسد و برای اجرای احکام خداوند از کسی ترسی ندارد و بنابراین شخص عالم، بیش از همه عامل به عمل صالح و نیکوست.

امام غزالی رحمه‌الله در *احیاء علوم الدین* می‌گوید:

«عالم آن کس نیست که تنها لباس روحانی پوشیده و نام و شهرت و فضیلت یافته است. چنین کسانی بیش از تمام مردم، از خوف خدا فاصله دارند. هدف ما از عالمان کسانی هستند که نعمت‌های خدا و افعال را می‌دانند و چنین افرادی کم یافت می‌شوند. به همین منظور، فضیل بن عیاض می‌گوید: اگر از شما کسی سؤال کرد، از خداوند خوف دارید؟ در پاسخ او خاموش بمانید، چون که اگر بگویید نه کافر می‌شوید و اگر پاسخ مثبت دهید دروغ گفته‌اید باز می‌گوید: خوف آن است که اعضا را از انجام گناه بازدارد و پایبند به طاعت باشد و تا زمانی که خوف بر اعمال اثر نگذارد، نام آن وسوسه و خواطر است و آن را نمی‌سزد که خوف گویند و اگر خوف همراه عمل نباشد، هیچ‌گونه خیری در بر ندارد و در واقع دارای زیان است؛ چون این خوف از جهل و ناتوانی سرچشمه می‌گیرد.»

امام غزالی در ادامه می‌افزاید:

«خداوند تبارک تعالی، هدایت، رحمت، رضا و علم را که مقام بهشتیان است برای اهل خوف در سه آیه چنین بیان کرده است: رحمت و هدایت را این‌گونه: ﴿هدىً و رَحمَةٌ لِلَّذِينَ هُم لِرَبِّهِم يَرْهَبُونَ﴾ (اعراف، ۱۵۴)

«الواحی که در نوشته‌های آن سراسر هدایت و رحمت برای کسانی بود که از پروردگار خود می‌ترسیدند.»

علم را در سوره‌ی فاطر آیه‌ی ۲۸ چنین بیان کرده است: ﴿إِنَّمَا يَخشَى اللهَ مِن عِبَادِهِ العُلَمَاءُ﴾

«تنها بندگان دانا و دانشمند، از خدا ترس آمیخته با تعظیم دارند.» و در سوره‌ی بینه آیه‌ی ۸، رضا را این گونه بیان کرده است ﴿رَّضِيَ اللهُ عَنهُم وَ رَضُوا عَنهُ ذَالِكَ لِمَن خَشِيَ رَبَّهُ﴾ «خدا از آنان راضی است و آنان هم از خدا خشنودند! این همه نعمت از

آن کسی خواهد بود که از پروردگار خویش بهراسد.» افزون بر این، هر آنچه که در فضیلت علم آمده است، آن را می‌توان فضیلت خوف هم قرار داد، چون خوف ثمره‌ی علم است.»

هنگامی که انسان به سبب خوف از خدا، از بدی‌ها دوری می‌کند، این اجتناب و این خوف را تقوا می‌نامند، یعنی نتیجه‌ی خوف تقوا است. به همین سبب تقوا را موجب اکرام و بزرگی می‌دانند: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللهِ أَتْقَاكُمْ﴾ (حجرات، ۱۳)

«بی‌گمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا متقی‌ترین شماست.»

به همین سبب حکم داده است که: ﴿اِتَّقُوا اللهَ﴾ و فرموده است: ﴿خَافُونِ إِن كُنتُم مُؤْمِنِينَ﴾

«اگر شما مؤمنید پس از خدا بترسید.»

در این آیه خوف را شرط ایمان قرار داده است، همان‌گونه که برای عالمان، خوف خدا را لازم قرار داه برای کسانی که از پند و اندرز عالمان و ناصحان استفاده می‌برند، نیز خوف خدا را قرار داده است:

﴿فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَى * سَيَذَّكَّرُ مَن يَخْشَى﴾ (اعلی ۱۰-۹)

«اگر پند و اندرز سودمند باشد، پند واندرز بده. کسی که]احساس مسئولیت می‌کند و از خدا] می‌ترسد، پند و اندرز خواهد گرفت.»

می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَىٰ﴾ (نازعات، ۲۶)

«در این [داستان موسی و فرعون، درس و] عبرت بزرگی است برای کسی که [از خدا] بترسد.»

حضرت فضیل‌﷫ می‌گوید: کسی که از خدا می‌هراسد، این هراس از خداوند وی را بسوی خوبی‌ها سوق می‌دهد.

شبلی می‌گوید: «وقتی از خداوند هراسان می‌شوم، در برابرم دروازه‌ای از حکمت و عبرت گشوده می‌شود که هرگز آن را قبلاً ندیده‌ام.»

ابن حبّان از ابو امامه حدیثی بدین شرح روایت کرده است: «**مَن خاف الله تعالی خافه کلُّ شیءٍ و من خاف غیر الله خوّفَهُ اللهُ من کلّ شیءٍ**»

«کسی که از خداوند هراس دارد، تمام چیزها از وی هراس دارند و کسی که از غیر خدا هراس دارد، خداوند او را از هر چیزی می‌هراساند.»

از این مطالب چنین استنباط می‌شود که هر کس بایستی از اعمالی بپرهیزد که خداوند آن‌ها را دوست ندارد و لازم است که عالم از همه پرهیزگارتر باشد. امّا کسی که دچار کبر و نخوت، بنده‌ی زر و نوکر شکم و گرفتار حسد و ریا و پلیدی‌های دیگر گردد و خواهان دوری مردم از کتاب خداوند باشد، هرگز جزء علما به شمار نمی‌آید.

در اینجا دوست دارم قسمتی از دو شماره‌ی مجله‌ی پیام اسلام راکه در اکتبر ۱۹۳۵ م. به سردبیری عبدالحق عباس و آقای افضل میرزا پخش و نشر شده است بیاورم:

«پیامبر ﷺ فرموده است: «**أشد الناس عذاباً یوم القیامةِ عالم لاینفعه الله بعلمهِ.**»

«در روز جزا از تمام مردم سخت‌ترین عذاب به عالمی چشانده می‌شود که خداوند او را توفیق استفاده از علمش نداده است.»

باز می‌فرماید: «**مَنِ ازداد علماً و لم یزدد هُدیً لَم یزدد مِن اللهِ اِلّا بُعداً.**»

«کسی که علمش را افزون کند، اما در هدایت فزونی حاصل نکند، جز دوری از خداوند چیزی نمی‌یابد.»

هنگامی که عالم در علم غوطه‌ور می‌شود و در آن دقت و تأمل می‌کند، از سلامتی محروم است، یعنی یا او هلاک می‌شود، یا سعادت ابدی می‌یابد.

خلیل بن احمد رحمه‌الله می‌گوید: انسان چهار گونه است:

۱ـ کسی که می‌داند و می‌داند که می‌داند، این شخص عالم است، پس از وی پیروی کن.

۲ـ کسی که می‌داند و نمی‌داند که می‌داند، این شخص در خواب است، پس او را بیدار کن.

۳ـ کسی که نمی‌داند و می‌داند که نمی‌داند، این شخص طالب هدایت است، پس او را راهنمایی کن.
۴ـ کسی که نمی‌داند و نمی‌داند که نمی‌داند، این شخص جاهل است، پس از وی دوری کن.
سفیان ثوری رحمه الله می‌گوید: علم برای عمل ندا می‌دهد، اگر کسی قبول کرد خوب است و الّا از دست می‌رود. خداوند فرموده است.

﴿وَاتلُ عَلَيهِم نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانسَلَخَ مِنهَا﴾ (اعراف، ۱۷۵)

«[ای محمد] بر آنان بخوان خبر آن کس را که به او آیات خود را دادیم، اما او از آن‌ها بیرون رفت.

علمای آخرت کسانی‌اند که به جای دین، دنیا را نخواهند گرفت و در مقابل دنیا، آخرت را نخواهند فروخت؛ چون عزت آخرت و خواری دنیا برای آنان روشن است و به کسی که تفاوت دنیا و آخرت و ضرر رسانی دنیا را نمی‌داند، هرگز عالم گفته نمی‌شود. اگر کسی از پذیرش این موضوع تن می‌زند بداند که چیزی را انکار می‌کند که قرآن و احادیث نبوی و تمامی کتاب‌های آسمانی و اقوال همه‌ی انبیا بر آن دلالت دارند. اما کسی که این موضوع را می‌داند و به آن عمل نمی‌کند، خواسته‌های نفسانی بر وی غلبه و او را هلاک کرده‌اند و کسانی که از چنین افرادی پیروی کرده‌اند نیز هلاک شده‌اند. حال چنین افرادی را چگونه می‌توان در شمار علمای ربانی قرار داد؟

در مناجات حضرت داوود آمده است که خداوند می‌فرماید:
آیا می‌دانی من با کسانی که خواسته‌های نفسانی خود را بر محبت من ترجیح می‌دهند چکار می‌کنم؟ آنان از لذت مناجات با من محروم می‌شوند. ای داود، درباره‌ی چنین عالمی که او را محبت دنیا مدهوش کرده است از من سؤال مکن. چنین افرادی تو را از مسیر محبت من منحرف می‌کنند. این کسان راهزنان بندگان من هستند. ای داود، هرگاه طالب مرا دیدی، خدمت وی را انجام بده. ای داود، کسی که فردی را بسوی من بیاورد که از من گریخته است، نام او را در ردیف شهیدان می‌نویسم و کسی را که من در ردیف شهیدان قرار دادم، او به عذاب آتش جاویدان مبتلا نخواهد شد. حضرت حسن علیه السلام می‌گوید: سزای علما مرگ قلب آن‌هاست و مرگ قلب به سبب علاقه‌ی شدید به دنیاست. حضرت عمر رضی الله عنه می‌گوید: وقتی شما عالمی را یافتید که سخت به محبت دنیا گرفتار است، او را در مورد دینش متهم کنید؛ چون تمام طالبان در چیزی غرق می‌شوند که آن را دوست دارند.

یحیی بن معاذ رازی رحمه الله علمای دنیا پرست را چنین خطاب می‌کرد:

«ای اهل علم، خانه‌های شما قیصری و کسرایی‌اند، چکمه‌هایتان جالوتی و سواری‌هایتان قارونی و ظرفهایتان فرعونی‌اند و سوگواری‌هایتان جاهلانه و مذاهبتان شیطانی، پس شریعت محمّدی کجاست؟ و شعری به این معنا گفته است که شبان، گوسفندان را از خطر گرگ محفوظ می‌دارد، اما اگر شبان خود گرگ شود، چه بر سر گوسفندان بیچاره می‌آید؟ می‌گوید: ای گروه قاریان و ای نمک‌های شهر، چه چیزی نمک را اصلاح می‌کند، اگر نمک خود بگندد. بدان که برای دینداری لازم است که در خوردن و نوشیدن و پوشیدن و مسکن و در همه امور زندگی دنیوی، اعتدال را پیش بگیرند و به سوی عیش و نوش و تن‌پروری مایل نشوند و به آن مبالغه نکنند، هم چنان که در ترک آن‌ها نیز مبالغه نکنند و بکوشند که از ارتباط با سلاطین و اهل دنیا جهت به دست آوردن دنیا، بپرهیزند و در حد امکان از فتنه و فساد اجتناب ورزند.»

(پایان مطلب رساله‌ی پیام اسلام

علما و پاداش پند و اندرز

واعظان حقیقی در دنیا پیامبرانند. خداوند متعال آنان را برای اجرای امر به معروف و نهی از منکر مبعوث کرده است. کامل‌ترین واعظ نیز پیامبر خدا، حضرت محمّد ﷺ بود و بعد از وی بر تمامی امت او و به ویژه بر علما لازم است که امر به معروف و نهی از منکر کنند. چنانکه از آیه‌ی ۱۰۴ سوره‌ی آل‌عمران ثابت است:

﴿وَ لَتكُن مِنكُم اُمَّةٌ يَدعُونَ إِلَى الخَيرِ وَ يَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ وَ يَنهَونَ عَنِ المُنكَرِ وَ اوُلئِكَ هُمُ المُفلِحوُن﴾ **(آل عمران، ۱۰۴)**

«باید از میان شما گروهی باشند که به نیکی فرا بخوانند و امر به معروف و نهی از منکر کنند و آنان خود رستگارند.»

به همین سبب علما را وارثان پیامبران دانسته‌اند. پس همه ما بایستی قبل از هر چیز بیندیشیم که خداوند متعال به پیامبران علیهم السلام در خصوص با کار اساسی و حقیقی آنان، که همان پند و اندرز و امر به معروف و نهی از منکر است، چه دستورات ویژه‌ای داده است. توجه به این دستورات وظیفه‌ی تمام عالمان دین است. یکی از دستورات ویژه‌ی خداوند به همه‌ی پیامبران، که آن را با تأکید فراوان بیان فرموده، این است که برای پند و اندرز، هرگز هیچ اجر و مزدی طلب نکنند، چون عامل اصلی فقدان تأثیر درپند و اندرز، طلب اجر و مزد مستقیم و غیرمستقیم پند دهنده است.

نصیحت‌گری که خواسته‌ی خود را در لفافه‌ی پند و اندرز ابراز می‌دارد، نصیحت وی را فطرت انسانی قبول نخواهد کرد. بدین سبب آفریدگار فطرت، قبل از هر چیز گرفتن مزد و پاداش را بر نصیحت‌گر حرام‌کرده است و این چیز را مقدم بر همه چیز بر پیامبران لازم دانسته است.

چنانچه پیامبر را بدین‌گونه مخاطب فرموده: ﴿قُل مَا أَسئَلُكُم عَلَيهِ مِن أجرٍ إلَّا مَن شَاءَ أَن يَتَّخِذَ إلَى رَبِّهِ سَبِيلاً﴾ (فرقان، ۵۷)

«بگو: من در برابر ابلاغ این آیین هیچ‌گونه پاداشی از شما مطاله نمی‌کنم. تنها پاداش من این است که کسی ـ اگر خواست ـ راه به سوی پروردگارش در پیش گیرد.»

باز فرموده است: ﴿قُل مَا سَأَلتُكُم مِن أجرٍ فَهُوَ لَكُم إن أَجْرِيَ إلَّا عَلَى اللهِ و هُوَ عَلَى كُلِّ شَيءٍ شَهِيدٌ﴾ (سبا، ۴۷)

«بگو: هر مزدی که [در مقابل تبلیغ دعوت آسمانی] از شما خواسته باشم، برای خودتان. [من پاداش مادی چشم نمی‌دارم، بلکه] اجر و مزد من بر خدا است و بس. او آگاه از هر چیزی و حاضر وناظر بر هر امری است.»

و فرموده است:
﴿قُل مَا أسْئَلُكُمْ عَلَيهِ مِن أجرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ المُتَكَلِّفِينَ﴾ (ص، ۸۶)

«[ای پیغمبر!] بگو: من از شما در مقابل تبلیغ قرآن و رساندن دین خدا هیچ پاداشی نمی‌طلبم و از زمره‌ی مدعیان [دروغین نبوت هم] نیستم.»

و فرموده است:
﴿وَ مَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيهِ مِن أَجرٍ إن هُوَ إلَّا ذِكرٌ لِلعَالَمِينَ﴾ (یوسف، ۱۰۴)

«تو در برابر این [اندرز و راهنمایی]، پاداشی از آنان نمی‌خواهی، [پس اگر آنان نپذیرفتند غمگین مباش. چرا که] قرآن جز پند و اندرزی برای همه‌ی جهانیان نیست.»

حضرت نوح ﷺ مردم زمان خویش را چنین خطاب کرد.

﴿وَ مَا أَسأَلُكُمْ عَلَيهِ مِن أَجرٍ إِن أَجرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ العَالَمِيْنَ﴾
(شعراء، ۱۰۹)

«من در مقابل این [دعوت] هیچ مزدی از شما نمی‌خواهم. مزد من جز بر پروردگار جهانیان نیست.»

حضرت هود عین همین جمله را در سوره‌ی شعراء آیه‌ی ۱۲۷ به قوم عاد می‌گوید و به همین سخنان حضرت صالح و حضرت لوط و حضرت شعیب علیهم السلام در سوره‌ی شعراء آیه‌های ۱۴۵ و ۱۶۴ و ۱۸۰ نیز موجود هستند. از آیه‌های فوق روشن می‌شود که گرفتن اجر و مزد برای تبلیغ و پند و اندرز طبق سنت انبیا حرام است.

از احادیث ثابت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از برخی مردم تنها برای همین موضوع بیعت گرفته است که هرگز از کسی چیزی نخواهند. در صحیح مسلم حدیثی به این مفهوم آمده که خداوند پاک است و تنها پاکی را می‌پذیرد، هر حکمی که به مؤمنان داده است به رسولان نیز چنین حکمی داده است. ﴿یا ایُّهَا الرُّسُلُ کُلُوا مِن الطَّیِّبَاتِ وَ اعمَلُوا صالِحاً﴾. و به مؤمنان حکم داده است که: ﴿یا ایُّهَا الذین آمَنُوا کُلُوا مِن طَیِّباتِ مَا رَزَقْناکُم﴾

آن‌گاه حضرت صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی شخصی صحبت کرده که سفرهای دور و درازی انجام می‌دهد، پر از گرد و غبار و چرک آلود است و دستان خود را به سوی آسمان بلند می‌کند و صدا می‌زند: یا رب یا رب، در حالی که خوردن و نوشیدنش حرام و پوشاکش حرام است، چگونه دعای وی مستجاب می‌شود.

در مسند امام احمد رحمه الله از ابن مسعود حدیثی روایت شده که وقتی بنده‌ای مال حرام می‌خورد و از آن مال حرام صدقه می‌دهد، صدقه‌ی وی هرگز قبول نخواهد شد و در آن برکتی نخواهد بود، اگر آن مال را جا بگذارد برای جهنم توشه خواهد شد، چون بدی را بدی از بین نخواهد برد، بلکه نیکی بدی را از بین می‌برد، نجاست با نجاست پاک نمی‌شود.

در دارمی از جابر رضی الله عنه حدیثی نقل شده که: جسمی که از حرام رشد کرده هرگز به بهشت نخواهد رفت و مستحق جهنم است. علما و واعظان عموماً از این نوع احادیث برای مردم می‌گویند و آنان را از مال حرام می‌ترسانند، اما خود آنان هرگز به این مطلب توجه ندارند که اجر و مزدی که در برابر این حدیث خوانی‌ها و منبر رفتن‌ها از مردم می‌گیریم قطعاً حرام است و در قیامت حال ما چگونه خواهد بود. این چنین با عملکرد حرام خود اجرای احکام شرعی را بی‌اثر می‌کنند و با این عمل در نگاه مردم، حرام را حلال می‌نمایانند و دیگران را نیز به حرام‌خوری ترغیب می‌کنند. این‌گونه عالمان بی‌گمان می‌میرند، امّا سلسله‌ی گناه آنان ادامه دارد. اگر این گونه کسان به هنگام مرگ توبه کنند، چندان برای آنان مفید نخواهد بود، چون این حرکت زشت را به بقیه یاد داده‌اند و بعد از مرگ آنان از بین نخواهد رفت. خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ﴾

«ما خودمان مردگان را زنده می‌کنیم و چیزهایی را که [در دنیا] پیشاپیش فرستاده‌اند و [کارهایی را که کرده‌اند و همچنین] چیزهایی را که [در آن] بر جای نهاده‌اند می‌نویسیم.»

در این آیه مراد از آثار این گونه گناهان است.

بیهقی در *شعب الایمان* حدیثی آورده است که طلب رزق حلال بعد از فرضیت نماز، روزه، حج و زکات، بر هر کسی که برای مایحتاج اهل و عیال خود نیازمند کسب باشد، فرض است. در صحیح مسلم این حدیث آمده است که شخصی که از مردم می‌طلبد تا به مال خود بیفزاید، گویا آن شخص آتش جهنم را می‌طلبد. این حدیث برای کسانی است که بدون نیاز خود را محتاج و نیازمند نشان می‌دهند و از مردم کمک مالی می‌طلبند، خواه این افراد بنام مدارس یا دیگر انجمن‌ها، کشکول گدایی داشته باشند، یا اینکه بنام نشر رساله و یا کتاب و غیره باشد. در صحیح نسایی حدیثی بدین مضمون آمده است که رسول

خداﷺ می‌فرماید: کسی که تضمین کند که از مردم چیزی طلب نکنند، من برای وی بهشت را تضمین می‌کنم.

از آیات و احادیث فوق نتیجه می‌گیریم که برای عالم، ضروری است که بی‌طمع، پاک و مبرّا از حب مال و منال دنیا باشد. شخصی که خود گرفتار طمع مال و قلبش متمایل به جمع‌آوری آن است، وی هرگز نمی‌تواند فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر را انجام دهد. چنین شخصی نه سردمداران بدکردار را می‌تواند نصیحت کند و نه کسان عادی را می‌تواند به راه راست بیاورد؛ امّا علمای حق که خواستار خشنودی خداوند هستند، می‌توانند حق نصیحت‌گری و رهبری را به خوبی ادا کنند.

خلیفه‌ی عباسی، هارون الرشید، قبل از اینکه به ریاست بغداد برسد، با سفیان ثوری از علمای آن زمان، دوستی و تعلق خاطری داشت و با هم رفت آمدها داشتند. زمانی که هارون به پادشاهی رسید، سفیان ثوری رابطه‌ی خود را یک‌جانبه قطع کرد. هارون به سبب علاقه‌ی فراوانی که به او داشت، طی نامه‌ای نوشت که چرا برادری و محبت را فراموش کرده‌ای. اگر بار سنگین سلطنت بر گردنم نمی‌بود، خودم شخصاً به حضور شرفیاب می‌شدم. کسانی را که برای تبریک گفتن نزد من آمده‌اند از مال بی‌نیاز کرده‌ام. تو هم قدم رنجه کن و ما را مسرور کن. هنگامی که قاصد نامه را در کوفه به دست سفیان ثوری داد، وی در پشت همان نامه چنین پاسخ داد و قاصد را مرخص کرد: ای هارون، تو خبر داری که من دوستی و ملاقات با تو را قطع کرده‌ام، ولی اکنون که این نامه را خواندم از تو بیزار شدم؛ چون اکنون تو مرا به گواهی گرفتی که اموال بیت المال مسلمانان را به کسانی که سزاوار نبوده‌اند داده‌ای. بیاد داشته باش که من فردای قیامت نزد خداوند گواهی خواهم داد که تو اموال مسلمانان را بدون خشنودی آنان خرج کرده‌ای. پس ای هارون، اکنون حلاوت قرآن و لذت علم و زهد از تو سلب شده است و تو به این راضی شده‌ای که رهبر ستمگران باشی. ای هارون، از خداوند بترس و سعی به رعایت حال مردم کن. امت محمّدﷺ را حفظ کن. این

حکومت در حال چرخش است و اگر نبود به تو نمی‌رسید. بعد از این نیز برای من نامه نفرست. می‌گویند این پاسخ در اعمال بعدی هارون تأثیر مثبت فراوان داشته است. والله اعلم.

برخی از علمای ربانی گفته‌اند که بدکردار بودن ملت به رفتار روسایشان بستگی دارد و بدکردار بودن رؤسا به رفتار سوء علمایشان بستگی دارد و سبب بدکردار بودن علماء حب جاه و مال و زراندوزی است. وقتی عشق جمع‌آوری مال بر عالم چیره می‌شود، هرگز نمی‌تواند امر به معروف و نهی از منکر کند. می‌گویند حذیفه مرعشی به یوسف بن اسباط نوشت که شنیده‌ام پیش شیر فروش رفته‌ای و قیمت پرسیده‌ای و او گفته است: هشت پیسه و تو گفته‌ای: شش پیسه حساب کند. اکنون او به علت اینکه عالم هستی به همین قیمت شیر را به در خانه‌ات می‌رساند. این نوعی گدایی و طلب است و به زیان دین تمام می‌شود. هشیار باش که هلاک نشوی.

شاه عبدالعزیز درباره‌ی تعلیم علم و امامت نمازهای پنجگانه چنین گفته است:

«اگر شخصی چنین باشد که چون دستمزدش را بدهند امامت کند و اگر قطع کنند امامت را ترک کند، چنین امامت و آموزش علم دین مستوجب عذاب می‌شود؛ چون دین فرض است و برای ادای فرض مزد گرفتن درست نیست. این مسئله شامل نماز، روزه، معلمان علم دین و واعظان، همه می‌شود. تنها کسانی که جهت نگه داری و آموزش و تربیت کودکان از صبح تا شب کلاس برگزار می‌کنند، از این حکم مستثنی هستند؛ چون آنان تمام وقت خود را در این راه صرف می‌کنند.»

هم چنان که در برابر انجام عبادات، مزد گرفتن حرام است، در برابر ترک گناهان و چیزهای حرام نیز مزد گرفتن حرام است.

امام غزالی در **کیمیای سعادت** می‌گوید:

«دشمنان خداوند آن دسته از عالمان هستند که نزد فرمانروایان و زمامداران می‌روند و بهترین فرمانروایان و زمامداران کسانی هستند که نزد علما می‌روند.»

و نیز می‌گوید:
«علما امانتدار پیامبرانند تا زمانی که با سلاطین، جهت جمع‌آوری مال و کسب جاه آمیزش نکنند. وقتی که به این عمل دست زدند، به امانت خیانت کرده‌اند و تو از این مسئله بپرهیز و دوری کن.»
در مکتوبات غزالی حدیثی نقل شده است که پیامبرﷺ فرموده است:
«کسی که برای خشنودی خدا علم کسب کرد و آن را وسیله‌ی جمع‌آوری مال قرار داد، هرگز بوی بهشت را حس نخواهد کرد.»

عباده بن صامت رضی الله عنه می‌گوید: دوستی زاهد و عالم با توانگران علامت ریا است. محمد بن مسلمه می‌گوید: مگسی که روی نجاست می‌نشیند بهتر از عالمی است که به درگاه پادشاه حاضر می‌شود.

خلیه‌ی اموی، سلیمان بن عبدالملک، وقتی وارد مدینه شد، ابو حازم را که از علمای بزرگ مدینه بود طلبید و پرسید: دلیل چیست که ما از مرگ ناخوش می‌شویم. وی در پاسخ گفت: شما دنیا را آباد کرده‌اید و آخرت را ویران، وقتی انسان از آبادی بسوی ویرانی رهسپار می‌شود ناخوش می‌شود.

سفیان ثوری از کسی چیزی نمی‌گرفت و می‌گفت: اگر یقین داشتم که او در جایی از آن سخن نمی‌گوید، می‌گرفتم؛ اما می‌ترسم که تعریف کند که من به فلانی، فلان چیز و یا این قدر پول دادم.

پیامبرﷺ چنین دعا کرده است: «خدایا، به شخص فاجر این قدرت را مده که به من احسان کند؛ چون قلبم او را به سبب احسانش دوست می‌دارد.»

امام غزالی می‌گوید: طلب کردن از مردم از فواحش است و فواحش بدون ضرورت حلال نیستند، طلب کردن از مردم به سه دلیل از فواحش محسوب می‌شود:

۱ـ اظهار مفلسی و شکایت از خداست، چراکه اگر بنده بجز مالک از کسی دیگر بخواهد، برای مالک عیب است و خدا به این کار خشنود نیست.

۲ـ خود را نزد همنوع خوار می‌کند، در حالی که مسلمان فقط در برابر خداوند ذلیل است.

۳- طرف مقابل را به رنج و زحمت می‌اندازد. احتمال دارد به سبب شرم چیزی بدهد و در دل ناراحت شود، که این خود حرام است.

خلاصه آنکه سؤال کردن و تکدی گری حرام است، مگر در حالت بسیار بحرانی و نیاز شدید. سؤال کردن برای لباس خوب پوشیدن و خوراک خوب خوردن و نوشیدن قطعاً حرام است. کسی که تمام وقت خود را به عبادت می‌گذارند و به سبب ناداری و نیاز به روزی سؤال می‌کند، برای اوست که تنها به فرایض بسنده کند و برای کسب روزی بکوشد و از طلب بپرهیزد.

رسول خدا ﷺ فرموده است: «کسی که چیزی داشته باشد و باز هم سؤال کند روز قیامت در حالی حشر می‌شود که بر چهره‌ی او تنها استخوان وجود دارد و گوشت آن کاملاً افتاده است.»

بعضی از واعظان و خطابه‌گویان مردم عادی را با چرب زبانی و بدیهه‌گویی می‌فریبند و آنان را از قبا و دستار خود می‌ترسانند، یا در انظار عموم آنان در رودرواسی می‌اندازند و کسانی راکه چیزی نمی‌دهند تحقیر می‌کنند و خواسته‌ی خود را با آنان مطرح می‌کنند و مردم را برخلاف میل قلبی‌شان وامی‌دارند که حتماً چیزی بدهند. گرفتن پول به این طریق مثل رهزنی در بیابان است و با آن هیچ فرقی ندارد: شخصی را سر گردنه می‌گیرند و دارایی او را به زور از او می‌ستانند؛ چرا که آنچه به رهزن داده می‌شود از ترس اسلحه و بدون رضایت قلبی داده می‌شود و آنچه که به این واعظان حرفه‌ای داده می‌شود، نیز بدون رضایت قلبی و از ترس زبان آنان داده می‌شود.

تکبر و غرور عالمان

اگر همراه با آگاهی از کتاب و سنت، فضل خداوند نیز شامل حال انسان گردد، یعنی علم با عمل همراه باشد، انسان از غرور و تکبر به دور می‌ماند و در غیر این صورت از همه بیشتر این عالم است که درمعرض این بیماری‌های خطرناک و کشنده قرار می‌گیرد. متأسفانه در این زمان مشاهده می‌شود که برخی از علما به این پلیدی آلوده‌اند. کسی که لذت جمع‌آوری مال بر وی غلبه کند، از آخرت غافل می‌ماند و هر مقدار که بر علمش افزون گردد، بیماری‌های قلبی او فزونی می‌یابند و مخصوصاً کبر و غرورش بیش از پیش نمایان می‌شوند. گر چه علم خود وسیله‌ی درمان بیماری کبر و غرور است، همچنان که قبلاً گفته شد و از: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ ثابت است. اما آن علم، علم کتاب و سنت است و چون مردم تنها فقه و مقدمات علم دین را علم دین می‌دانند و فقیه و ادیب و فیلسوف و منطق‌دان را عالم می‌نامند، لذا بیش از همه این نوع علما به کبر و غرور و نخوت دچار می‌شوند. این افراد به پاکیزگی ظواهر، یعنی طهارت جسم و لباس و محل نماز و آبی که با آن طهارت می‌کنند، اهتمام کافی دارند و بیش از حد احتیاط می‌کنند، ولی برای زدودن پلیدی اندیشه و دل بطور مطلق نمی‌اندیشند. در آراستن ظاهر نماز و مطابق شرع ساختن لباس‌های خود، کوشش زیاد به خرج می‌دهند؛ اما از متوجه کردن قلب خود به سوی خدا و دریافتن حقیقت نماز غافل‌اند. خود را مستحق تعظیم و تکریم دادند و از دیگران توقع خدمت و اظهار عجز در برابر خود دارند و اظهار برتری علمی خود را ضروری می‌دانند، سخن

هر کسی را رد می‌کنند، مجلس بحث و مناظره‌ی آنان همیشه گرم است و جهت صدور فتوای کفر در همه‌ی اوقات آماده‌اند، نه در دل‌هایشان خوف خدا هست و نه به اندیشه‌ی صلاح و کامیابی امت مسلمان هستند و نه به روز جزا می‌اندیشند:

خداوند می‌فرماید: ﴿تِلْكَ الدَّارُ الاخِرةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُـلُوّاً فِي الأرضِ وَ لَا فَسَاداً و العَاقِبَةُ لِلمُتَّقِين﴾ (قصص، ۸۳)

«ما آن سرای آخرت را تنها بهره‌ی کسانی می‌گردانیم که در زمین خواهان تکبر و استکبار نیستند و فساد و تباهی نمی‌جویند و عاقبت از آن پرهیزگاران است.»

کبر و غرور در بین عالمای یهودی و مسیحی نمایان شده بود. در سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۱۳ درباره‌ی آن چنین سخن به میان آمده است:

﴿وَ قَالَتِ اليَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيءٍ وَ قَالَتِ النَّصَارَى لَيسَتِ اليَهُودُ عَلَى شَيءٍ وَ هُم يَتلُونَ الكِتٰب﴾

«و یهودیان می‌گویند: مسیحیان دارای حق و حقیقتی نبوده و بر چیزی بند نیستند و مسیحیان نیز می‌گویند: یهودیان دارای حق و حقیقی نبوده و بر چیزی بند نیستند، در حالی که هر دو دسته کتاب می‌خوانند.»

باز فرموده است: ﴿وَ مِنَ النَّاسِ مَن يُعجِبُكَ قَولُهُ فِي الحَيَاةِ الدُّنيَا وَ يُشهِدُ اللهَ عَلَى مَا فِي قَلبِهِ و هُوَ أَلَدُّ الخِصَامِ﴾ (بقره، ۲۰۴)

«در میان مردم کسی یافت می‌شود که سخن او در [پاره امور و اسباب معاش] زندگی دنیا، تو را به شگفت می‌اندازد [و فصاحت و حلاوت کلام او، مایهd اعجاب تو می‌شود] و خدا را بر آنچه در دل خود دارد گواه می‌گیرد و حhل آنکه او سرسخت‌ترین دشمنان است.»

باز فرموده است: ﴿وَ قَالَتِ اليَهُودُ و النَّصَارَى نَحنُ أَبنَاءُ الله و أحِبَّاءُهُ﴾ (مائده، ۱۸)

«یهودیان و مسیحیان می‌گویند: ما پسران و عزیزان خداییم.»

قرآن پاک اخلاق انسان را به مقامی می‌رساند که از بدگویی و فحاشی حتی به معبودان باطل مشرکان وی را باز می‌دارد. ویژگی‌های بندگان نیک و صالح را چنین بیان می‌کند: ﴿وَ عِبَادُ الرَّحْمٰنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الأَرْضِ هَوناً وَ إذَا خَاطَبَهُمُ الجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَاماً﴾ (فرقان، ۶۳)

«و بندگان [خوب خدای] رحمان کسانی‌اند که آرام [و بدون غرور و تکبر] روی زمین راه می‌روند و هنگامی که نادانان آنان را مخاطب [دشنام‌ها و بد و بیراههای خود] قرار می‌دهند، به آنان سلام می‌کنند و از آنان روی می‌گردانند.»

باز فرموده که چنانچه ضرورت بحث و مباحثه پیش آمد با نهایت نیکویی و نرمی و خوش اخلاقی بحث کنند: ﴿أدعُ إلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بالحِكْمَةِ وَ المَوعِظَةِ الحَسَنَةِ و جادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أحسَن﴾ (نحل، ۱۲۵)

«[ای پیامبر!] مردمان را با سخنان استوار و بجا و اندرزهای نیکو وزیبا به راه پروردگارت فرا خوان و با آنان به شیوه‌ی هر چه نیکوتر و بهتر گفتگو کن.»

باز فرموده: ﴿إدفَع بِالَّتِي هِيَ أَحسَنُ فَإذَا الَّذِى بَينَكَ و بَينَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾ (فصلت، ۳۴)

«با زیباترین و بهترین شیوه پاسخ بده، نتیجه این کار آن خواهد شد که کسی که میان تو و او دشمنانگی بوده است، بناگاه همچون دوست صمیمی گردد.»

صفت کافران را چنین بیان کرده است:

﴿قَد كَانَت ءَايَاتِى تُتلَى عَلَيكُم فَكُنتُم عَلَى أَعْقَابِكُم تَنكِصُون* مُستَكبِرِينَ بِهِ سَامِراً تَهجُرُون﴾ (مؤمنون، ۶۶ و ۶۷)

«آیات من [در دنیا] بر شما خوانده می‌شد و شما بر پاشنه‌های خود چرخی می‌زدید [و بدان‌ها پشت می‌کردید]. از این عقب‌گرد و روی گردانی، به خود می‌بالیدید و [آیات ما را] در گفت و گوهای شبانه خود به باد استهزا می‌گرفتید و [از آنها] بدگویی می‌کردید.»

باز فرموده:

﴿وَ جَحَدُوا بِهَا واستَيقَنَتها أَ نفُسُهُم ظُلماً وَ عُلُوّاً فَانظُر كَيفَ كَانَ عَاقِبَةُ المُفسِدِينَ﴾ (نمل، ۱۴)

«ستمگرانه و مستکبرانه معجزات را انکار کردند، هر چند که در دل بدان‌ها یقین و اطمینان داشتند. بنگر سرانجام و سرنوشت تباهکاران چگونه شد.»

و فرموده است:

﴿إِنَّ الله لا يُحِبُّ مَن كَانَ مُختَالاً فَخُوراً﴾ (نساء، ۳۶)

«بی‌گمان خداوند دوست نمی‌دارد کسی را که خودخواه و خودستا باشد.»

نخستین گناه و نافرمانی بر اثر تکبر به ظهور آمده است. ابلیس لعین تنها به سبب تکبر، از سجده برای آدم علیه السلام تن زد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

«دو چیز خلق را هلاک کرد، یکی پیروی از هوی و هوس و دومی خودستایی و اعجاب به نفس.»

از جمله راههای شناخت علمای ربانی این است که اگر کسی از آنان تعریف و تمجید کند، به مداح پیش از حقش ندهند و اگر کسی آنان را هجو و نکوهش کند، از حق وی به اندازه‌ی ذره‌ای کم نکنند.

غالباً مشاهده شده که اگر شخصی به فردی تحصیل‌کرده و عالم، خطا یا عیبش را تذکر دهد، سخت ناراحت می‌شود و با پرخاش می‌گوید شما در جایگاهی نیستید که مرا اندرز کنید. ما تحصیل‌کرده و عالم هستیم و شما جاهل و در مقام انتقاد از علما قرار ندارید. همچنین برای پوشاندن خطای خود، توجیهات عجیب و غریب ردیف می‌کنند و آن بیچاره را شرمسار می‌کنند. خداوند می‌فرماید:

﴿و إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللهَ أَخَذَتهُ العِزَّةُ بِالإثمِ فَحَسبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئسَ المِهَادُ﴾

(۲۰۶، بقره)

«و هنگامی که به او گفته شود: از خدا بترس، عظمت [و نخوت، سراپای] او را فرا می‌گیرد و [غرور] گناه [او را به بزهکاری وادار] می‌کند، پس دوزخ او را بسنده است و چه بد جایگاهی است.»

امام غزالی‌ﷺ می‌گوید: هنگامی که عالم خود را به کمال علم آراسته می‌بیند، دیگران را در برابر خود بهایم و حیوان می‌پندارد. نتیجه‌ی چیره شدن تکبر بر او این است که توقع دارد احترام و تعظیم و خدمت او را انجام دهند. اگر مردم چنین نکنند تعجب می‌کند و اگر خودش به مردم توجه بکند و یا برای دعوت و ارشاد برود، منت می‌گذارد و در کارهای اخروی خود را نزد خداوند از آنان بهتر می‌داند و امید قوی به نجات خود دارد و می‌گوید همه نیازمند دعا و نصیحت من هستند و به خاطر من است که از جهنم نجات می‌یابند. به این دلیل است که رسول خدا فرموده است: «آفة العلم الخيلاء» «آفت علم، خرامیدن و خود بزرگ پنداشتن است» چنین عالمی را بهتر است جاهل بنامیم؛ چون عالم کسی است که خطرات آخرت را مشخص کند و باریکی صراط مستقیم را بشناسد و به سبب ترس از اینکه مبادا در روز قیامت همین علم علیه وی حجت و دلیل شود، هرگز به تکبر نزدیک نگردد. ابو الدرداءﷺ فرموده است: هر مقدار علم شخص بیشتر شود، درد و مصیبت وی افزون‌تر می‌گردد.

اما تکبری که از افزایش علم حاصل می‌شود به دو علت است:

علت نخست: از علم واقعی و حقیقی، که علم دین است، دور می‌ماند و تنها به علوم تجربی و... مثل ریاضیات، اخترشناسی، مناظره و مباحثه و غیره می‌پردازد. از این‌ها تکبر افزایش می‌یابد. علم فقه و فتوا نیز علم دنیا محسوب می‌شوند. گرچه دین به آن‌ها نیاز دارد، ولی خوف الهی از آن‌ها پدیدار نمی‌شود. اگر شخص تنها به فتوا بپردازد و دیگر علوم سلوک و معارف را ترک کند، سیاه دل و متکبر می‌شود و چنین است حال کنونی واعظان و عالمان ما که با سخنان قافیه‌دار و بی‌فایده و سخنانی که فقط تحسین شنوندگان و صدای تکبیر آنان را به

آسمان بلند می‌کند و موشکافی‌هایی که تعصبات مذهبی و تفرقه بین مذاهب را افزایش می‌دهند و چنین وانمود می‌کنند که سخنان دین این گونه‌اند، تمام این امور تخم حساد و دشمنی را در دل زنده می‌کنند و درد و فروتنی پدید نمی‌آورند، بلکه تکبر و نخوت را افزایش می‌دهد.

علت دوّم: بدنهادی و کج‌خلقی شخصی است. شخص با وجود آنکه علم مفید (تفسیر و حدیث) راکسب کند و باز هم تکبر ورزد و هدفش از آموزش علم دین، این باشد که بر مردم فخر فروشی و جاه و مقام کسب کند. هنگامی که علم نافع در باطن چنین شخصی جای می‌گیرد، با مختصات باطنی وی در می‌آمیزد؛ مثل آبی که از ابر فرو می‌ریزد، صاف و شفاف است. اما چون به هر گیاهی برسد، با مختصات آن گیاه در می‌آمیزد و یکی می‌شود، مثلاً چون به حنظل (هندوانه ابوجهل) برسد تلخی آن بیشتر می‌شود و به هندوانه و خربزه برسد، شیرینی آن بیشتر می‌شود.

حضرت ابن عباس‌ﷺ روایت کرده است که آن حضرت‌ﷺ فرمودند: برخی از مردم قرآن می‌خوانند، اما قرآن از حلق آنان تجاوز نمی‌کند و می‌گویند، چه کسی می‌تواند مثل ما قرائت کند و آنچه راکه ما می‌دانیم دیگران نمی‌دانند. حضرت این سخن را فرمود و به اصحاب نگریست و فرمود: این چنین افراد در امت من همه دوزخی‌اند. حضرت عمرﷺ گفته است: ای مردم، شما از علمای متکبر نباشید؛ چون علم، جهل شما را نخواهد پوشاند. خداوند تبارک و تعالی به پیامبر حکم متواضع بودن داده است:

﴿وَ اخفِض جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِن المؤمِنِينَ﴾ (شعرا، ۲۱۵)

«و بال [محبت و مودت] خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند بگستران.»

امام غزالی در جایی دیگر گفته است: در حدیث شریف آمده است که به زودی روزگاری فرا می‌رسد که مردم آن اگر به اندازه‌ی یک دهم شما عمل کنند، جزء رستگاران خواهند بود. اگر این حدیث نبود ترس ناامیدی وجود داشت، اما

در این زمان کم هم زیاد است؛ چون برای دین یار و مددکاری نمانده است، حقایق دینی کهنه شده‌اند و کسانی که این راه را می‌خواهند طی کنند تنها هستند و رنج آن چند برابر است و به اجبار به اندکقناعت می‌کنند.

بسیاری از عالمان دین چنین هستند. چون فضیلت علم و علما را در احادیث می‌خوانند مغرور می‌شود و تنها به این سبب که عالم هستند خود را از دیگران بهتر می‌دانند، در حالی که به علم خود پایبند نیستند و درصدد تزکیه‌ی نفس خویش هم برنمی‌آیند. خداوند می‌فرمایند:

﴿قَد افلَحَ مزن تزکی﴾

«کسی نجات می‌یابد که خود را پاک گرداند.»

برای تزکیه‌ی نفس صرفاً آگاهی از روش تزکیه کافی نخواهد بود، چون اگر پزشک، که علم پزشکی را به خوبی می‌داند، بیمار گردد و از دارو استفاده نکند و ادعا داشته باشد که من از روش معالجه‌ی این بیماری به خوبی آگاهم، این آگاهی او هرگز موجب تندرستی او نخواهد شد، تا آن هنگام که خود دارو را عملاً استعمال نکند. خداوند چنین عالمان غیرمتهد را در قرآن این‌گونه مثال می‌زند:

﴿کَمَثَلِ الحِمَارِ یَحمِلُ أَسفارا﴾ (جمعه، ۵)

«به دراز گوشی می‌مانند که کتاب‌هایی را برمی‌دارد [ولی از محتوای آن‌ها خبر ندارد].»

پیامبر ﷺ فرموده است:

«عالم بی‌عمل را واژگون به جهنم می‌اندازند، طوری که گردنش می‌شکند و آتش او را می‌چرخاند، مثل دراز گوشی که آسیاب را می‌چرخاند. تمام دوزخیان گرد او جمع می‌شوند می‌پرسند: ای شخص، کیستی و چرا چنین عذاب می‌بینی؛ می‌گوید: من کسی هستم که امر به معروف می‌کرده‌ام و خود بدان عمل نمی‌کرده‌ام.»

ابودرداء رضی الله عنه می‌گوید: بر جاهل یک بار افسوس و بر عالم بی‌عمل هفت بار افسوس. چون علم علیه او گواه خواهد شد که دانسته گناه کرده‌ای.

برخی از عالمان چنین هستند که در علم و عمل کوتاهی می‌کنند و در اعمال خود مرتکب ریا می‌شوند و از طهارت قلب، غفلت می‌کنند و قلب را از تکبر و حسادت و ریا و جاه‌طلبی و غیره پاک نمی‌کنند.

کسی که ذره‌ای تکبر داشته باشد هرگز به بهشت نمی‌رود. حسادت ایمان را می‌سوزاند، هم چنانکه آتش چوب خشک را. کسانی که ظاهر خود را بیارایند و باطنشان پلید باشد، به توالتی می‌مانند که از بیرون آن را تزیین کنند و درونش پر از نجاست است.

امام غزالی می‌گوید:

«بعضی از علما تمام وقت خود را صرف فقه می‌کنند، ولی از این غافلند که تعریف فقه، چیزی جز دانستن آنچه دولت و پادشاه با آن مملکت را اداره کند نیست و آنچه انسان را به راه آخرت مشتاق کند، دانش دیگری است. این فقیه چنین درک کرده است که هر چه ظاهراً در فقه راست و موجه نماید، همان در آخرت سودمند است. چنانچه شخصی در آخر سال همه اموال خود را به زن خود بفروشد، فتوای ظاهری چنین است که مأمور زکات نمی‌تواند از او زکات بگیرد. شاید فقیه این را درک نکند که کسی که به عمد برای ساقط کردن زکات از عهده‌ی خود به چنین عملی دست زند، نزد خداوند غیب‌دان با منکران زکات یکسان مورد خشم قرار می‌گیرد؛ چون زکات پاک کننده‌ی بخل و خست است. اگر شخصی با حیله از بخل فرمان برد، حیله‌گر چگونه نجات می‌یابد؟»

ابن ماجه از کعب بن مالک روایت کرده است که پیامبر خدا ﷺ فرمود:

«کسی که علم را فقط برای بحث و جدل با علما و نشان دادن برتری خود و یا ایجاد اختلاف و فتنه بین جاهلان و یا جلب توجه مردم بسوی خود و کسب مال از این طریق، بخواند، خداوند متعال اورا در آتش جهنم خواهد انداخت.»

علما و ریاکاری

خداوند می‌فرماید:
﴿فَمَن كَانَ يَرجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَليَعمَل عَمَلاً صَالِحاً وَ لَا يُشرِكْ بِعِبَادةِ رَبِّهِ أحَـدَاً﴾
(کهف، ۱۱۰)

«پس هر کس که خواهان دیدار خدای خویش است، باید که کار شایسته کند و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد.»

بی‌گمان کسی که خداوند را عبادت می‌کند و نیز خواهان آن باشد که مردم از عبادتش باخبر شوند و به پارسامنش بودن او اعتقاد پیدا کنند، مرتکب شرک شده است؛ چون وی در عبادت خود مخلوق خدا را شریک قرار داده است:

خداوند مـی‌فرماید: ﴿فَوَيلٌ لِلمُصَلِّينَ الَّذينَ هُم عَن صَلَاتِهِم سَاهُونَ الَّذِينَ هُم يُراءونَ﴾ (ماعون، ۴-۶)

«وای به حال نمازگزاران، همان کسانی که نماز خود را به دست فراموشی می‌سپارند، همان کسانی که ریا و خودنمایی می‌کنند.»

باز مـی‌فرماید: ﴿وَ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أمَوالَهُم رِئَآءَ النَّاسِ وَ لَا يُؤمِنُونَ بِاللهِ وَ لَا بِاليَومِ الآخِرِ وَ مَن يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قريناً فَساءَ قَرِيناً﴾ (نساء، ۳۸)

«و [آنان] کسانی‌اند که اموال خود را ریاکارانه صرف می‌کنند و خودنمایانه می‌بخشند [تا مردم آنان را ببینند و تعریف و تمجیدشان کنند] نه به خدا ایمان و نه به آخرت باور دارند [چراکه از شیطان پیروی کرده‌اند و شیطان آنان را از راه بدر برده است] و هر که شیطان همدم او باشد [چه بد همدمی برگزیده است و] شیطان بدترین همدم است.»

پیامبر خدا ﷺ فرموده است: در روز قیامت شخصی را می‌آورند و از وی می‌پرسند که چه عبادتی آورده‌ای؟ در پاسخ می‌گوید: من جان خود را در راه خدا را فدا کرده‌ام. خداوند می‌فرماید: دروغ می‌گویی. تو برای این جهاد کرده‌ای که مردم بگویند فلان کس آدم شجاع و دلیری است، و فرمان می‌دهد که او را به جهنم ببرید. از کسی دیگر نیز پرسیده می‌شود. او در پاسخ می‌گوید: من تمامی اموال خود را در راه خدا بخشیده‌ام. خداوند در پاسخ می‌گوید: برای این بخشیده‌ای که مردم بگویند خیلی بخشنده‌ای. این هم دوزخی می‌شود. باز شخصی را می‌آورند که می‌گوید: من با مشقت زیاد علم آموخته‌ام و قرآن خوانده‌ام. خداوند می‌فرماید: برای این علم آموخته‌ای که مردم بگویند فلانی عالم و دانشمند است. این هم به دوزخ می‌پیوندد.

نقل شده است که کسی شیطان را در خواب دید که بیکار نشسته است. از وی پرسید که شب و روز در گمراه کردن مردم مشغولی، پس سبب چیست که بیکار نشسته‌ای؟ پاسخ داد: از وقتی علمای ریاکار پیدا شده‌اند، کار مرا آسان کرده‌اند. آنان شب و روز به این کار مشغولند. ظاهر خود را متشرع می‌کنند و افراد را بدام می‌اندازند. ریاکاری یعنی خود را در نظر مردم نیکو جلوه دادن و در باطن در پی جلب خشنودی خداوند نبودن و به خدا ایمان نداشتن.

در این باره حدیثی بیان شده که ریا برادر کوچک شرک است و ریا و نفاق در واقع یک چیز است.

خداوند درباره‌ی منافقان می‌فرماید:

﴿إِنَّ المُنافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الأَسفَلِ مِنَ النَّارِ﴾

«بی‌گمان منافقان در اعماق دوزخ و در پایین‌ترین مکان آن هستند.»

انسان منافق، انسان‌های دیگر را خدای خود قرار داده و تعریف و تمجید آنان را مد نظر دارد و سختی عبادات را تحمل می‌کند، اما وقتی که بیننده‌ای برای نظارت عبادتش نباشد، عبادت و زهد را ترک می‌کند. گاه درجه‌ی سبکسری‌اش

به جایی می‌رسد که فکر می‌کند همان طور که نزد مردم نیکو و زاهد است، خداوند هم از کردارش راضی است! او از تعریف و ستایش مردم خوشحال می‌شود و اگر مردم او را نستایند، احساس ناراحتی می‌کند.

روایت است که معاویه بن ابوسفیان برای ام المؤمنین عایشه رضی‌الله عنها نامه‌ای فرستاده و خواسته بود که مرا نصیحت کن. ام المؤمنین در پاسخ نوشته بود: «من از پیامبر خدا ﷺ شنیده‌ام کسی که در جلب خشنودی خداوند از ناخرسندی مردم باک نداشته باشد، خداوند از او خشنود است و مردم نیز از وی خشنودند و شر مردم را از سر وی کم می‌کند و کسی که در پی حشنود کردن مردم باشد و از ناخرسندی خداوند باک نداشته باشد، پس خداوند او را به مردم می‌سپارد.»

ریاکاری علما از همه چیز خطرناک‌تر و از همه بیشتر گمراه کننده‌ی مسلمانان است؛ چون آنان برای به نمایش گذاشتن علم و فضل خود، در بحث و جدل بسیار می‌کوشند و امت اسلام را از حقیقت اسلام دور می‌کنند.

پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید:

«من برای امت خود، از هیچ چیز به اندازه‌ی شرک کوچک نمی‌ترسم: مردم پرسیدند: ای رسول خدا، آن چیست؟ فرمود: ریا.» **(روایت احمد)**

باز می‌فرماید:

«در قیامت خداوند به ریاکاران می‌فرماید: بروید از کسانی جزای خود را بگیرید که به خاطر آنان عبادت می‌کردید.» **(روایت احمد)**

باز می فرماید:

«از جب الحزن به خدا پناه ببرید. مردم پرسیدند: ای رسول خدا، جب الحزن چیست؟ فرمود: برای علمای ریاکار جایی در دوزخ مثل غار یا چاه یا بیشه است که از ترس آن جهنم روزانه صد بار به خدا پناه می‌برد.» **(روایت ترمذی)**

امام غزالی در *کیمیای سعادت* حدیثی دراز نقل کرده که خلاصه‌ی بخش آخر آن چنین است: اعمال بنده‌ای را فرشتگان تا آسمان هفتم می‌برند. در این

اعمال نماز، روزه، حج، زکات، نفقه، جهاد و همه چیز هست. تمامی این اعمال مثل آفتاب روشن‌اند. سه هزار فرشته همراه آنان می‌روند. وقتی به آسمان می‌رسند فرمان داده می‌شود که این اعمال را به صورت بنده‌ی مذکور بزنید و بر قلب وی قفل بگذارید؛ چون برای انجام این اعمال مقصد وی خداوند نبوده است.

هر عملی که صرفاً برای خدا نباشد ریاست و خداوند عمل ریاکار را قبول نخواهد کرد. فرشتگان عمل کسی دیگر را نزد خداوند تعالی می‌برند که شامل خلق نیکو و تسبیح خداوند تعالی است. پروردگار می‌فرماید: ای فرشتگان، شما نگهبان اعمال او هستید؛ اما من نگهبان قلب او هستم. این شخص این اعمال را برای من انجام نداده است، بلکه در قلبش مقاصد دیگری داشته است و نفرین من بر او باد. فرشتگان همه می‌گویند: پرورگارا، نفرین تو و همه‌ی ما بر او باد.

امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه می‌گوید: علامت ریاکاری سه چیز است:

۱ـ وقتی تنهاست سست است و در جمع مسرور، ۲ـ وقتی تعریف می‌شود عمل را افزایش می‌دهد، ۳ـ وقتی نکوهش می‌شود عمل را کم می‌کند. باز می‌گوید: در قیامت به علما می‌گویند: آیا مردم اجناس را به شما بسیار ارزان نمی‌فروختند؟ آیا برای انجام امور شما آماده نبودند؟ آیا اول شما را سلام نمی‌کردند؟ این‌ها همه جزای اعمال شما هستند که بدست آورده‌اید و اعمال شما خالص برای خدا نبوده است.

کسی از عمر پرسید: اجازه می‌دهید هر روز صبح مردم را نصیحت کنم؟ وی در پاسخ گفت: می‌ترسم زیاد بادکنی و بر اثر آن به ثریا بلند شوی (یعنی خود را خیلی بلند مرتبه بدانی).

اگر کسی تنها برای کسب خشنودی خدا مردم را وعظ و نصیحت کند و مطلقاً به اندیشه‌ی ستایش مردم نباشد، برای او انجام این عمل مشکلی نخواهد داشت، اما اگر از صدای خوش و اظهار دانش بسایر خود لذت ببرد و از این عمل چنین تصور کند که او را تمجید و تعریف می‌کنند، پس خاموشی به جای وعظ بهتر است و برای او ضروری است که نفس خود را زیر پا له کند و آن‌گاه نصیحت را آغاز کند و چنان خاموش و مرعوب از منبر فرود آید که مردم او را به چشم

حقارت ببینند و دربا‌ه‌ی شیوایی گفتار و علم و دانایی‌اش تردید کنند و اعتقادشان نسبت به او سست گردد. گاهی نیز در مجلس از دیگر علما مسئله‌ای ساده را جهت استفاده بپرسد تا مردم فکر نکنند او همه چیز را می‌داند و تبحر علمی‌اش را تعریف نکنند و به این شکل غرور خود را درمان کند.

متأسفانه برخی از مردم برای رهایی از ریا خود را «ملامتی» می‌ساختند و بدین ترتیب فرقه‌ای بنام «ملامتیه» تشکیل دادند که در ظاهر اعمال خلاف شرع انجام می‌دادند و در خفا عبادت می‌کردند. این نوع اعمال خالی از خطر نیستند و اگر با دقت بنگریم این مسلک از همه بیشتر ریاکار و مکار و در نتیجه گرفتار دام شیطان هستند؛ چون مردم می‌بینند که بر خلاف شرع اعمال انجام می‌دهند و می‌دانند که در حقیقت خیلی پایبند شرع و بسیار عابد و زاهدند و بدین سبب بازارشان بیش از پیش گرم و پر رونق می‌شود.

ابراهیم ادهم می‌گوید: کسی که کسب شهرت را نیکو دانست، خداوند را نشناخته است. ابوسعید خدری می‌گوید: در حالی که ما در مورد دجال صحبت می‌کردیم رسول خدا ﷺ وارد شد و فرمود: آیا برای شما از چیزی که من از آن می‌ترسم نگویم؟ برای شما خطر آن از دجال بزرگ‌تر است. همه گفتیم: بله. فرمودند: شرک خفی است، یعنی وقتی کسی برای ادای نماز برمی خیزد و آن نماز را به سبب حضور کسی، طولانی می‌گزارد. (**روایت ابن ماجه**) حضرت مورد نماز را تنها برای مثال ذکر کرده وگرنه ریا تنها به این مورد منحصر نیست.

بدین سبب ترس از ریا از مسئله‌ی دجال بیشتر است که دجال با نشانه‌هایی خاص که برای علما مشخص است ظاهر می‌شود، اما ریا عملی بی‌نهایت پوشیده است که برخی از مشایخ آن را از تشخیص حرکت مورچه در شب تاریک بر سنگی تیره، مشکل‌تر می‌دانند.

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «ذره‌ای ریا نیز شرک است.» (**ابن ماجه**)

متأسفانه در این روزها بازار ریا گرم است و از کسی پوشیده نیست که علمای ما چقدر به آن گرفتارند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَ مَا يُؤمِنُ أَكثَرُهُم بِاللهِ إلاّ وَ هُم مُّشرِكُونَ﴾ (یوسف، ۱۰۶)

«و اکثر آنان که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرکند.»

علما و رجزخوانی، بحث و جدل و ریشخند

پروردگار درباره‌ی پیامبرش می‌فرماید:

﴿وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ و قُرَانٌ مُبِينٌ﴾

(یس، ۶۹)

«ما به پیامبر [اسلام سرودن] چکامه نیاموخته‌ایم و چامه سرایی او را نسزد. این [کتاب هم] جز یادآوری [عاقلان به قانون و فرمان یزدان جهان] و کتاب خوانی روشنگر [حقایق برای مؤمنان] نیست.»

در جایی دیگر می‌فرماید:

﴿و الشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الغَاوُون﴾ (شعرا، ۲۲۴)

«سرگشتگان و گمراهان از شاعران پیروی می‌کنند.»

از جمله نیرنگ‌های بزرگ شیطان این است که به واعظان و خطیبان چنین تلقین می‌کند که بدون شعر و شعرخوانی نمی‌شود مردم را موعظه و نصیحت کرد. به همین علت، واعظان و خطیبان به جای حفظ آیات قرآن و احادیث نبوی، بیشتر به حفظ اشعار اهمیت می‌دهند. اگر شعر برای پند و اندرز ضروری بود، پیامبران با آن مردم را به توحید فرا می‌خواندند و پیامبر ما شاعری زبردست می‌شد و اصحاب نیز پس از وی هر یک در شاعری ستارگانی نورانی می‌شدند، اما خداوند پیامبر خود را از شعر و شاعری بر حذر داشته و این را منافی شأن وی دانسته است.

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اگر کسی که شکمش پر از چرک باشد و آن چرک‌ها زندگی او را تباه کنند، بهتر از این است که از شعر پر باشد.» در **مرقات** [شرح مشکاة اثر ملاعلی قاری] اشاره شده که منظور شعری است که انسان را از علم واقعی باز دارد.

ابوسعید خدری می‌گوید: همراه با پیامبر می‌رفتیم که در موضع عرج یک نفر، شاعر در حال شعر خواندن در برابر ما قرار گرفت. آن حضرت فرمود: «این شیطان را بگیرید. اگر کسی شکمش پر از چرک باشد، بهتر است از اینکه از شعر پر باشد.»

گاه برای تأیید حق، شعر گفتن در قرآن و سنت جایز تلقی شده، شده، امّا بازار شعرو شاعری را لازمه‌ی تبلیغ و وعظ شمردن ناجایز و قبیح است.

حضرت انس رضی الله عنه روایت می‌کند که: پیامبر خدا ﷺ، ساربانی داشت به نام انجشه که صوت خوبی داشت. در یکی از سفرها آن حضرت به او گفت: **رويدك يا أنجشة لا تكسر القوارير،** «ای انجشه، در مدی‌های خود شیشه‌ها را مشکن.» قتاده گفته است: در این روایت مراد از شیشه‌ها، زنان هستند. این حدیث متفق علیه [بخاری و مسلم] است. پس معلوم می‌شود که به گونه‌ای شعر خواندن که به زنان برسد و در احساسات آنان رخنه کند، ناجایز است. در کتاب ***الشفاء*** قاضی عیاض به صراحت آمده است کسانی که در شأن خداوند یا یکی از پیامبران علیهم السلام اساءه‌ی ادب کند یا واژه‌ای اهانت‌آمیزی بر زبان آورد، کافر می‌شود. اما متأسفانه اکثر واعظان میان نطق خود اشعاری می‌خوانند که طی آن‌ها به خدا و پیامبرانی مثل حضرت موسی و عیسی سخنان اهانت‌آمیزی آمده است. هنگامی که از دهان واعظان چنین سخنانی بیرون می‌آید، مردم عادی چگونه احتیاط را مراعات کنند. از این گذشته، برخی از جاهلان عالم‌نما، مرید و معتقد به افرادی به اصطلاح پیر می‌شوند که نماز و روزه را بد و بیراه می‌گویند، حتی به خداوند توهین می‌کنند و این مریدان احمق، برای توجیه جهالت پیرشان، می‌گویند: «مردم نمی‌دانند. مردم به ظاهر شریعت پایبندند و پیر ما اهل حقیقت و معرفت است.» گویا آنان مدعی‌اند که پیامبر خدا ﷺ شریعتی را که به اصحاب گرامی آموزش داده و

آنچه بنام کلام الهی به مردم رسانده، نعوذبالله همه‌ی آن‌ها نمایشی بوده‌اند و حقیقت چیز دیگری بوده است.! کسی که چنین بگوید و چنین اعتقادی داشته باشد، مرتکب گناه و گستاخی بزرگی در شأن پیامبر خداﷺ شده و از دایره‌ی اسلام خارج می‌شود.

پیامبر ﷺ مشروب خواران را نفرین شده دانسته است؛ اما اینان پیران شراب‌خوار خود را مقرب بارگاه الهی می‌دانند.

گاه علمای اسلام و واعظان، در برابر پیروان مذاهب باطل و یا برای تفهیم همدیگر نیاز به بحث و مناظره پیدا می‌کنند، لذا در این مورد هم خداوند متعال چنین راهنمایی کرده است:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ (نحل، ۱۲۵)

«[ای پیامبر!] مردمان را با سخنان استوار و بجا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فرا خوان و با آنان به شیوه‌ی هر چه نیکوتر و بهتر گفت و گو کن.»

در سوره‌ی اسراء آیه‌ی ۵۳ فرموده است:

«[ای پیامبر!] به بندگانم بگو: سخنی [در گفتار و نوشتار خود] بگویند که زیباترین [و نیکوترین سخن‌ها] باشد، چرا که اهریمن [با سخن‌های زشت] در میان آنان فساد و تباهی به راه می‌اندازد و بی‌گمان اهریمن [از دیرباز] دشمن آشکار انسان بوده است.»

و در سوره‌ی مومنون آیه‌ی ۹۶ فرموده است:

[به کار دعوت خویش ادامه بده و خصال] بد [آنان] را با [خصال] نیک [خود] و [سخنان] نامطلوب [آنان] را با بهترین [منطق] پاسخ بگو، ما کاملاً از چیزهایی که [درباره‌ی تو و دعوت تو] می‌گویند، آگاهیم.»

و در سوره‌ی عنکبوت آیه‌ی ۴۶ فرموده است:

«با اهل کتاب [یعنی با یهودیان و مسیحیان] جز به روشی که نیکوتر باشد، بحث و گفت وگو مکن.

در سوره‌ی فصلت آیات ۳۴ و ۳۵ فرموده است:

«نیکی و بدی یکسان نیست، [زشتی دیگران را] با بهترین شیوه پاسخ بده. نتیجه‌ی این کار آن خواهد شد که کسی که میان تو و او دشمنانگی بوده است، بناگاه همچون دوست صمیمی گردد. به این خوی [و خلق عظیم] نمی‌رسند مگر کسانی که دارای صبر و استقامت باشند و بدان نمی‌رسند مگر کسانی که بهره‌ی بزرگی [از ایمان و تقوا و اخلاص] داشته باشند.»

پیامبر ﷺ فرموده است:

«با برادر خود بحث بی‌جا مکن، با وی شوخی بی‌جا مکن و همچنین خلاف وعده مکن.» **(روایت ترمذی)**

باز فرموده است:

«بزرگ‌ترین دشمن خداوند کسی است که بسیار جنگ‌طلب و فتنه‌انگیز است.» **(روایت بخاری و ترمذی و نسایی)**

علمای بد عموماً با مخاطبان خود با ترشرویی و بد خلقی رفتار می‌کنند و همیشه با مخاطبان سخنان دو پهلو بکار می‌گیرند و صحبت می‌کنند. آنان را بدین وسیله تحقیر می‌کنند. این نوع برخورد را کمال می‌دانند و فخر می‌جویند. در صورتی که پند و اندرز دینی بایستی با محبت و خلوص و نیت پاک و دلسوزی تمام گفته شود.

امام غزلی مفاسد موجود میان علمای زمان خود را چنین توضیح داده است:

«این افراد تمام عمر خود را در بحث و جدل و مناظره و یا تعصب مذهبی و یا فتاوا و غیره صرف می‌کنند. آنان تنها این مسایل را علم می‌دانند. به علومی که آنان را در زندگی رهنمون شود و در آخرت نجات دهد نمی‌پردازند، یا به علومی که آنان را از حرص به قناعت، از ریا به اخلاص و از غفلت به پرهیزگاری و خوف

خدا وادارد، رو نمی‌آورند. اگر کسی به علوم باطنی توجه نماید می‌گویند این شخص منکر علم است.

امام می‌گوید:

«نصیحت کردن و نصیحت شنیدن آسان است، امّا نصیحت را پذیرفتن و به آن عمل‌کردن و استمرار داشتن دشوار است، به ویژه برای کسانی که در حال تحصیل علم هستند؛ چون آنان عموماً چنین فکر می‌کنند که فقط تحصیل علم وسیله‌ی نجات آنان است و از عمل به آن کاملاً بی‌نیاز هستند، در صورتی که بسیار به آن نیاز دارند؛ چون تحصیل خود حجت می‌شود تا آنان به آن عمل کنند. در روز قیامت بیشترین عذاب به عالمی اختصاص دارد که از علم خود در جهت رساندن خیر فایده‌ای نبرده است. پس اگر کسی خواهان سعادت اخروی است و می‌خواهد طوری عمل نکند که عملش علیه خودش گواه باشد، باید از این چهار چیز پرهیز کند:

اولاً، مناظره نکند چون آفت‌های یادگیری فن مناظره و مهارت در این کار بیشتر از فواید آن است؛ چون ریا، حسد، فخرجویی و غیره در آن وجود دارد و اگر ناگزیر به مناظره شدید، دو چیز را رعایت کنید: ۱ـ برایتان تفاوت نداشته باشد که سخن حق بر زبان شما جاری شود یا بر زبان مخالف شما، ۲ـ این مناظره و مباحثه را در خلوت انجام دهید، نه در حضور عموم.

ثانیاً: وعظ گویی نکن و این را شغل خود قرار مده. اگر برای بهبود حال دوستان و عزیزان ناچار به این کار شدی از انجام دو چیز پرهیز کن: ۱ـ از آرایش عبادات و تکلف در فصاحت و قافیه‌بندی بپرهیز؛ چون خداوند دشمن ظاهرسازان سیاه‌دل است و ظاهرسازی دلیل غفلت و ویرانی درون است. وعظ گویی برای آن است که خوف مصیبت آخرت را در دل‌ها ایجاد و انسان را بی‌قرار کند، جوشش آتش آه و ناله و خوف از مصیبت را وعظ و نصیحت می‌گویند. اگر سیل بنیان کن با خانه‌ای نزدیک باشد و جان اهل و عیال و مال و متاع اهالی خانه را تهدید کند و در این موقع حساس کسی بخواهد آنان را نجات دهد، ناگزیر برای آگاه کردن آنان ندا می‌دهد تا هرچه زودتر آنان خود را نجات دهند. در چنین موقعیت اضطراری، ندا دهنده به دنبال کلمات زیبا و دلنشین نمی‌گردد، بلکه با همان حالت معمولی خود ندا می‌دهد. وعظ گفتن برای

مردم باید چنین باشد. ۲ـ واعظ نباید انتظار داشته باشد که مردم برای صدای خوش و قدرت کلام او تکبیر بفرستند و نعره‌های تشویقی بلند کنند و نباید با صدا و وعظ خود جمع را احساساتی و مضطرب کند.

ثالثاً: نزد صاحبان قدرت و حکومت نرو و با آنان طرح دوستی مگیر چون برای تو در آن خیری نیست به جز ذلت.

رابعاً: از صاحبان قدرت و حکومت هرگز چیزی طلب مکن، حتی اگر حلال باشد؛ چون در آنچه قدرتمندان می‌دهند، احتمال ظلم و نفاق هست و فساد در دین نیز وجود دارد و طمع بستن به جاه و مال آنان بیشتر باعث تباهی دین انسان می‌شود. شاید گاهی انسان مجبور شود به خاطر مال و متاعی که حکام و سلاطین می‌دهند، در برابر نفاق و ظلم آنان سکوت کند و همه‌ی این‌ها باعث هلاکت انسان می‌گردند. از این چهار چیز تا حد امکان بایستی پرهیز کرد.»

علمای سوء عموماً نکته‌سنجی و ریشخند و تمسخر را از کمالات خود می‌دانند و به مردم بهتان می‌بندند و خنداندن شنوندگان خود را، موفقیّت خود در علم می‌دانند. در حالی که خداوند می‌فرماید:

﴿يَاَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُو لَا يَسخَر قَومٌ مِن قَومٍ عَسَى أَن يَكُونُوا خَيراً مِنهُم وَ لَانِساءٌ مِن نِسَاءٍ عَسَىَ أَن يَكُنَّ خَيراً مِنْهُنَّ وَ لَا تَلمِزُوا أَنفُسَكُم وَ لَا تَنَابَزُوا بِالأَلْقَابِ بِئسَ الاِسْمُ الفُسُوقُ بَعدَ الإِيمَانِ وَ مَن لَّم يَتُب فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّلِمُونَ﴾ (حجرات، ۱۱)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، نباید گروهی از مردان شما گروه دیگری را استهزا کنند، شاید آنان بهتر از اینان باشند، و نباید زنانی زنان دیگری را استهزا کنند؛ زیرا چه بسا آنان از اینان خوب‌تر باشند و همدیگر را طعنه نزنید و مورد عیبجویی قرار ندهید و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند مخوانید و منامید، برای مسلمان چه بد است، بعد از ایمان آوردن سخنان ناگوار و گناه آلود [دالّ بر تمسخر] گفتن و بر زبان راندن! کسانی که [از چنین اعمال و اقوالی] دست بر ندارند و توبه نکنند، آنان ستمگرند.»

پیامبر ﷺ می‌فرماید: بعضی از مردم سخنانی بر زبان جاری می‌کنند که فقط مردم را بخندانند، چنین افرادی آن‌قدر دور پرت می‌شوند که فاصله‌ی آن از فاصله‌ی زمین تا آسمان بیشتر است. هدف این است که این گونه اشخاص از رحمت خداوند دور می‌شوند و در دوزخ می‌افتند. (روایت بیهقی)

باز می‌فرماید: صحبت کردن مؤدبانه و محترمانه شاخه‌ای از ایمان است و سخن نیشدار و بی‌ادبانه شاخه‌ای از نفاق است.

در حدیثی دیگر می‌فرماید: من و امت من از ظاهر پرستی و ریا بدور هستیم. (روایت ترمذی)

غزالی در **کیمیای سعادت** می‌گوید: اگر در مجلسی شخصی مردم را با سخنان مضحک می‌خنداند، آن مجلس را ترک کنید.

در حدیثی که سعد بن ابی‌وقاص روایت می‌کند، پیامبر ﷺ فرموده است:

«لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَخْرُجَ قَومٌ يَأكُلُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ كَمَا تَأْكُلُ البَقَرَةُ بِأَلسِنَتِهَا. (رواه بیهقی)

«قیامت بر پا نخواهد شد تا وقتی که عده‌ای با زبانشان شکم خود را سیر کنند هم چنان که گاو با زبان [دهان] خود می‌خورد.»

مراد از این‌گونه افراد، بی‌گمان واعظان حرفه‌ای زمان ما هستند، که با چرب‌زبانی و انواع ترفندها سخن می‌گویند و در نهایت مزدش را از مردم می‌خواهند. چنین کسانی یقیناً حرام می‌خورند.

حضرت عبدالله‌بن عمر روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

«إنّ الله يبغضُ البَلِيغَ مِنَ الرِّجَال الَّذِى يَتَخَلَّلُ بِلِسَانِهِ كَمَا يَتَخَلَّلُ البَاقِرَةُ بِلِسَانِهَا»

«خداوند از مرد سخنوری که زبانش را مثل گاو می‌چرخاند، نفرت دارد.»

در شرح این حدیث گفته‌اند که مراد از مرد سخنور کسی است که در سخنرانی به دنبال کلمات و سخنان مخصوص بگردد تا خود را فردی عالم و دانا

بنمایاند و اظهار فصاحت و سخنوری کند و مردم را بفریبد و آنچه را که مقصود اوست، به این روش به دست آورد.

علمای سوء عموماً کردار بد خود را نیکو و جهالت خویش را دانایی تلقی می‌کنند و همیشه با علمای ربانی آماده‌ی مناظره و بزرگنمایی خود در برابر آنان هستند. مردم ساده‌دل را حامی خود می‌انگارند. از کج‌زبانی و هنجارگریزی در بحث و مناظره بهره‌برداری می‌کنند. قرآن و سنت را کنار می‌نهند. فتواها و گفته‌های استادان و پیران و مرشدان خود را ملاک قرار می‌دهند و دانسته یا ندانسته برخلاف گفته‌ی خدا و پیامبران عمل می‌کنند.

خداوند تبارک و تعالی درباره‌ی چنین افرادی می‌فرماید:

﴿وَ مَا لَهُم بِهِ مِن علمٍ إن يَتَّبِعُون اِلّا الظَّنَّ و اِنَّ الظَّنَّ لَا يُغنِي مِنَ الحَقِّ شيئاً﴾ (نجم، ۲۸)

«آنان در این باب چیزی نمی‌دانند و جز از ظن و گمان پیروی نمی‌کنند و ظن و گمان هم [در بخش اعتقادات به کسی سودی نمی‌رساند و انسان را] بی‌نیاز از حق نمی‌گرداند.»

در سوره‌ی احقاف آیه‌ی ۱۱ می‌فرماید:

﴿و إِذ لَم يَهتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذا إفكٌ قَدِيمٌ﴾ (احقاف، ۱۱)

«چون خودشان با آن هدایت و راهیاب نشده‌اند می‌گویند: این همان دروغ‌های قدیمی است.»

باز می‌فرماید: ﴿بَل كَذَّبُوا بِمَا لَم يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمَّا يأتِهِم تَأوِيلُهُ﴾ (یونس، ۳۹)

«بلکه آنان چیزی را تکذیب می‌کنند که اصلاً از آن آگاهی ندارند و واقعیت آن برایشان روشن نشده است.»

در سوره‌ی کهف آیه‌ی ۵۷ می‌فرماید:

﴿إنّا جَعَلنا عَلَى قُلُوبِهِم أَكِنَّةً أن يَفقَهُوهُ وَ فِي ءَاذَانِهِم وَقْراً و إِن تَـدعُهُم إِلَى الهُدَى فَلَن يَهتَدُوا إِذاً أَبَدَاً﴾ (کهف، ۵۷)

«ما بر دل‌های آنان پرده افکنده‌ایم تا آیات را نفهمند [و نور ایمان به دل‌هایشان نتابد] و به گوش‌هایشان سنگینی انداخته‌ایم [تا ندای حق را نشنوند] و لذا هر چند آنان را به سوی هدایت بخوانی، هرگز راهیاب نمی‌شوند.»

درباره‌ی نیکوکاران می‌فرماید:

﴿و إِذَا سَمِعُوا اللَّغوَ أَعرَضُوا عَنهُ وَ قالوا لَنَا أَعْمَالُنَا و لَكُم أَعْمَالُكُم سَلَامٌ عَلَيكُم لَا نَبتَغِي الجَاهِلِينَ﴾ (قصص، ۵۵)

«و هنگامی که یاوه بشنوند از آن روی می‌گردانند [و دشنام را با دشنام پاسخ نمی‌گویند، بلکه] می‌گویند : اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شماست. وداع و بدرودتان باد ! ما خواهان [همنشینی با] نادانان نیستیم.»

علما و وحدت مسلمانان

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ اعتَصِمُو بِحبلِ اللهِ جَمِیعاً وَلَا تَفَرَّقُوا وَ اذکُرُوا انِعمَتَ اللهِ عَلَیکُم إِذ کُنتُم أَعدَاءً فَأَلَّفَ بَینَ قُلُوبِکُم فَأَصبَحتُم بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً وَ کُنتُم عَلَی شَفَا حُفرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنقَذَکُم مِنهَا کَذَلِكَ یُبَیِّنُ اللهُ لَکُم ءایاتهِ لَعَلَّکُم تَهتَدُون﴾

(آل‌عمران، ۱۰۳)

«و همگی به رشته‌ی خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود به یاد آورید که بدانگاه که [برای همدیگر] دشمنانی بودید و خدا میان دل‌هایتان [انس و الفت برقرار کرد و آن‌ها را به هم] پیوند داد. پس [در پرتو نعمت او برای هم] برادرانی شدید و [همچنین شما با بت‌پرستی] بر لبه‌ی گودالی از آتش [دوزخ] بودید [و هر آن با فرا رسیدن مرگتان بیم فرو افتادنتان در آن می‌رفت] ولی شما را از آن رهانید [و به ساحل ایمان رساند]. خداوند این چنین برایتان آیات خود را آشکار می‌سازد، شاید که هدایت شوید.»

در این آیه خداوند به مسلمانان حکم می‌کند که به ریسمان خدا (قرآن و سنت) چنگ زنید و بین همدیگر تفرقه نیندازید. روشن است که وحدت زمانی شدنی است که همه به یک جهت گرایش پیدا کنند و آن جز قرآن و سنت چیز دیگری نیست و پیروی از قرآن و سنت است که انسان را مسلمان کامل و صادق می‌سازد و اگر این ریسمان خدا رها شود، باز همان حالت تفرقه که به لبه‌ی جهنم

ختم می‌شود، پدیدار خواهد شد. پس از ماندن بر فرمان به چنگ زدن به ریسمان خدا چنین می‌فرماید:

﴿وَلْتَكُن مِنكُم أُمَّةٌ يَدعُونَ إِلَى الخَيرِ وَ يَأمُرُونَ بالمَعْرُوفِ وَ يَنهَونَ عَنِ المُنكَرِ وَ أُولئِکَ هُمُ المُفلِحُون﴾ (آل عمران، ۱۰۴)

«باید از میان شما گروهی باشند که به نیکی فرا خوانند و امر به معروف و نهی از منکر کنند و آنان رستگارند.»

یعنی اتحاد مسلمانان زمانی استوار می‌گردد که به کتاب و سنت محکم چنگ زده شود. روش استوار ماندن بر قرآن و سنت این است که گروه دعوتگر بسوی خیر (قرآن و سنت)، یعنی علمای ربانی در بین مردم همیشه وجود داشته باشند. پس روشن شد که راه نجات مردم از تفرقه و گروهبندی و فرقه‌گرایی و مذهب سازی کار علما و واعظان هستند، اما متأسفانه امروزه این عمل زشت در بین مسلمانان مثل طوفانی سهمگین درآمده که همه چیز را در مسیر خود در هم می‌کوبد و از بین می‌برد. عامل اصلی این مسئله نیز بی‌مسئولیتی عالمان و ناگ‌اهی آنان از فرایض خود چیز دیگری نیست. خداوند متعال پس از دو آیه‌ی فوق در این آیه چنین راهنمایی می‌کند:

﴿وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا مِن بَعدِ مَا جَاءَهُمُ البَيِّنَاتُ وَ أُولَئِكَ لَهُم عَذَابٌ عَظِيم﴾ (آل عمران، ۱۰۵)

«و مانند کسانی‌نشوید که پراکنده شدند و اختلاف ورزیدند، [آن هم] پس‌از این آنکه نشانه‌های‌روشن [پروردگارشان] به‌آنان رسید و آنان‌را عذاب بزرگی‌است.»

یعنی مثل بنی اسراییل، یهودیان و مسیحیان، که با وجود رهنمود الهی با هم اختلاف ورزیدند، شما این کار را نکنید. امّا علمای اسلام همان روش آنان را در پیش گرفتند، اصل و حقیقت (قرآن) راکنار گذاشتند و از روی ظن و گمان به دنبال موهومات راه افتادند و شیرازه‌ی ملت مسلمان را از هم پاشیدند.

خداوند در سوره‌ی انعام با شفافیت تمام از پیروی یهود ما را بازداشته و نتیجه‌ی غفلت از قرآن را بیان کرده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُم وَكَانُوا شِيَعاً لَّستَ مِنهُم فِي شَيءٍ إِنَّمَا أَمرُهُم إِلَى اللهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفعَلُونَ﴾ (انعام، ۱۵۹)

«بی‌گمان کسانی که آیین [یکتاپرستی راستین] خود را پراکنده می‌دارند و دسته دسته و گروه گروه می‌شوند [و هر دسته و گروهی از مکتبی و مذهبی پیروی می‌کنند] تو به هیچ وجه از آنان نیستی و [حساب تو از آنان جدا و] سر و کارشان با خداست و خدا آنان را از آنچه می‌کنند باخبر می‌سازد.»

در سوره‌ی زخرف آیه‌ی ۳۶ نتیجه‌ی غفلت از قرآن را چنین می‌فرماید:

﴿وَمَن يَعشُ عَن ذِكرِ الرَّحمَنِ نُقَيِّض لَهُ شَيطَاناً فَهُوَ لَهُو قَرِينٌ﴾

«هر کس از یاد خدا غافل و رو گردان شود، اهریمن را مأمور او می‌سازیم و چنین اهریمنی همواره همدم وی می‌گردد [و گمراه و سرگشته‌اش می‌سازد].»

منظور این است که دوری از قرآن، تسلط اهریمنان، یعنی نیروهای باطل را به دنبال دارد و اهریمنان آنان را از راه راست به گرداب‌های سهمگین می‌برد، در حالی که فکر می‌کنند به راه راست می‌روند.

می‌فرماید:

﴿إستَحوَذَ عَلَيهِمُ الشَّيطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكرَ اللهِ أُولئكَ حِزبُ الشَّيطَانِ أَلَا إِنَّ حِزبَ الشَّيطَانِ هُمُ الخَسِرُونَ﴾ (مجادله، ۱۹)

«اهریمن بر آنان چیره گشته است و یاد خدا را از خاطرشان برده است. اینان حزب اهریمن هستند. هان! قطعاً حزب اهریمن زیانکار و زیانبارند.»

یعنی در نتیجه‌ی غفلت و دوری از قرآن، انسان بی‌باک و گستاخ می‌شود و به لشکر شیطان می‌پیوندد. این آیات به روشنی نشان می‌دهند که این همه تفرقه و گروه‌گرایی و پراکندگی به سبب غفلت و دوری از قرآن است و اهریمنان به جای

قرآن کسان دیگری مثل اربابان، امامان و رهبران و استادان و پیران و سخنان آنان را در اندیشه و ذهن‌شان جای‌گزین می‌کنند و آن‌ها را از فرموده و گفتار خداوند و قرآن بالاتر و برتر می‌دانند و همیشه برای صدق گفته‌های خود و توجیه آن‌ها، گفته‌های این کسان را گواه می‌گیرند و بدین‌سان امت اسلام را پاره پاره و به گروهها و دسته‌ها و مذاهب گوناگون تبدیل می‌کنند و هر گروه خود را هدایت یافته و رهرو راه راست می‌دانند:

﴿كُلُّ حِزبٍ بِمَا لَدَيهِم فَرِحُونَ﴾ (روم، ۳۲)

خداوند در سوره‌ی یونس آیه‌ی ۳۶ می‌فرماید:

«بیشتر مشرکان [در معتقدات خود] جز از شک و گمان پیروی نمی‌کنند و شک و گمان هم اصلاً انسان را از حق و حقیقت بی‌نیاز نمی‌سازد. بی‌گمان خداوند آگاه از چیزهایی است که انجام می‌دهند.»

وقتی مسلمانان به ویژه عالم نمایانی که نادانی و ناآگاهی‌شان مشهود است، قرآن را کنار می‌گذارند و به سخنان استادان جاهل‌تر از خود دل‌خوش می‌کنند و گمان‌های آنان را اساس مذهب و دین می‌دانند، پس در مورد انسداد راههای هدایت و بسته بودن درهای توسعه و پیشرفت و پیروزی مسلمانان، نبایستی تعجب کرد. خداوند در سوره‌ی کهف آیه‌ی ۵۷ می‌فرماید:

«چه کسی ستمکارتر از کسی است که با آیات پروردگارش پند داده شود و او از آن‌ها روی بگرداند و آنچه را که با دست خود پیشاپیش فرستاده است فراموش کند؟! ما بر دل‌های آنان پرده‌هایی افکنده‌ایم تا آیات را نفهمند و به گوش‌هایشان سنگینی انداخته‌ایم (تا ندای حق را نشنوند) و لذا هر چند آنان را به سوی هدایت بخوانی، هرگز راهیاب نمی‌شوند.»

پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«إنَّما أخَافُ عَلَى أُمَّتِي الأئِمَّةَ المُضِلِّيْنَ» (روایت ابوداود و ترمذی)

«من بر امتم از پیشوایان گمراه کننده می‌ترسم.»

عموماً، عالمان و روحانیون هستند که ترویج و حمایت حق را رها می‌کنند و از فرقه‌های خود حمایت بی‌جا می‌کنند و این کار را بر خود فرض می‌دانند و این چنین گروه‌گرایی و بسته‌بندی را در بین مسلمانان می‌بخشند و این اوضاع ناگوار را پایدار و ابدی می‌سازند.

پیامبرﷺ فرموده است:

«مَن نَصَرَ قَومَهُ عَلَى غَيرِ الحَقِّ، فَهُوَ كَالبَعِيرِ الَّذِي رُدِّيَ، فَهُوَ يُنْزَعُ بِذَنَبِهِ» **(رواه ابوداود)**

«کسی که قوم خود را به ناحق یاری می‌رساند، مثل شتری است که در چاهی افتاده و با دمش آن را بیرون می‌کشند.»

وحدت‌شکنان مسلمانان کسانی هستند که مدعی‌پیشوایی‌مذاهبند. اگر این افراد به راه راست بیایند، مسلمانان از پراکندگی و افتراق نجات می‌یابند. برای هدایت آنان به راه راست هیچ چیزی جز قرآن و سنت وجود ندارد. برای رسیدن به این هدف بایستی عموم مسلمانان بکوشند به افرادی که وحدت مسلمانان را به هم می‌زنند توجه نکنند و پیرامون آنان گرد نیایند و خواسته‌های آنان را برآورده نکنند و در پی عالمان فتنه‌گر و پارسانما راه نیفتند. به ظاهر دستار و قبا و ریش و عصای این گونه افراد فریب نخورند و به چرب‌زبانی و خوش‌سخنی و حرکات پارساگونه‌ی آنان اعتنا نکنند.

مولای روم چه خوب می‌گوید:

ای بسا ابلیس آدم روی هست   پس به‌هر دستی‌نباید داد دست

سعدی شیرازی این مفهوم را به گونه‌ای دیگر بیان کرده است:

به نزدیک من، شبرو راهزن   به از فاسق پارسا پیرهن

یکی از علمای مصر به نام ابو زید از کتاب مشهور ***زادالمعاد*** اثر علامه ابن القیمؒ خلاصه‌ای به نام *هدی الرّسول* چاپ و منتشر کرده است. عبدالرّزاق

ملیح آبادی نیز آن را به زبان اردو بنام *اسوه‌ی حسنه* ترجمه کرده است. قسمتی از آنچه را ابو زید در مقدمه نوشته، در اینجا نقل می‌کنم وی می‌نویسد:

«وقتی ما از علما می‌خواهیم که مردم را به این رهنمود و راه راست بخوانید تا ما همه زیر لوای یک پیشوا (قرآن و سنت) که در میان مسلمانان وحدت و هماهنگی ایجاد می‌کند و اختلاف‌ها و افتراق‌ها را از بین می‌برد، درآییم و دین اسلام با تمام سادگی و آسانی خود جلوه‌گر شود و به دلیل آسان بودن، عمل به آن در شرق و غرب و شمال و جنوب، مثل سیل روان رایج شود و به همه چیز خوبی برساند. چون این سخن را می‌شنوند، در پاسخ می‌گویند که شما به اجتهاد فرا خوانید و علیه مذاهب چهارگانه پرچم دشمنی به دست گرفته‌اید و به جایگاه و قداست چهار امام توهین می‌کنید و... در حالی که ما هیچ سخن تازه‌ای نگفته‌ایم. تنها چیزی را می‌گوییم که خداوند متعال بارها و بارها گفته و بدان فرمان داده است، یعنی پیروی از سنت نبوی. ما به ائمه‌ی اربعه احترام می‌گذاریم و یقین داریم که ائمه‌ی اربعه و آنانی که قبل از آنان بوده‌اند، در حق همه‌ی مسلمانان احسان کرده‌اند و منت گذاشته‌اند. آنان دین را حفاظت کرده‌اند و بدون کم و کاست به ما رسانده‌اند. ما نیز همواره به آنان احترام می‌گذاریم و از آنان ممنون و سپاسگزاریم. اما این بدان معنا نیست که ما سخنان و دیدگاهایشان را بر سخنان پیامبر ﷺ ترجیح بدهیم. وآنگهی، خود ائمه‌ی اربعه نیز ما را از چنین عملی بازداشته‌اند؛ چون آنان از همه پایبندتر به سنت پیامبر خدا و از داعیان بزرگ بوده‌اند. کسی نمی‌تواند ادعا کند که این امامان تنها برای ترویج دیدگاهها و سخنان خود، کتاب‌های مذهبی نوشته‌اند و مسلمانان را مکلف به پیروی از آن‌ها کرده‌اند. بدون شک آنان از احادیث مسائل را استنباط کرده‌اند. جز این‌ها کتاب‌های دیگری که به آنان نسبت داده می‌شوند، از آنان نیستند. این کتاب‌ها را افرادی پس از آنان نوشته‌اند تا اجتهادات آنان را مدوّن کنند و فتاوای آنان را منتشر کنند. به مرور زمان شمار این کتاب‌ها فزونی یافته و افراد از آن‌ها مسائل جدید را استخراج کرده‌اند، تا حدی که به هزاران جلد رسیده‌اند و اکنون شمارش نام مؤلفان و ناشران و شارحان آن‌ها دشوار است. هیچ مشکلی نخواهد بود که این کتاب‌ها را در کتابخانه‌ها نگهداری کنیم و علما از آن‌ها برای توسعه‌ی دامنه‌ی اندیشه و افزایش معلومات و تقویت بینش و رفع مشکلات زمان خود، از آرا و نظرات آنان تا جایی که امکان دارد، استفاده کنند.

علمای هر عصری موظف‌اند که به وضعیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و اخلاقی امت اسلام توجه کافی کنند و برای امت، اصول و قواعدی مطابق با اصول دین وضع کنند.

شریعت اسلام بر دو نوع از احکام استوار است: در یک نوع آن هرگز در هیچ زمان هیچ گونه تغییر و تحولی رخ نمی‌دهد و همیشه ثابت و یکنواخت هستند، مثل نماز، روزه، زکات و عبادات دیگر که خداوند آن‌ها را به شکل خاصی مقرر کرده است و در آن‌ها جایی برای تغییر و تحول وجود ندارد و نیازی نیز به این کار نیست و نخواهد بود؛ چون عبادات با همان شکل و احکام خود مفید هستند و به ما وحدت می‌دهند و ما را منظم می‌کنند و برای تمامی پیشرفت‌های اجتماعی که یک ملت زنده نیاز دارد، ما را آماده می‌کنند. پس احکامی که در این باب خداوند از آغاز صادر کرده‌اند، در هر عصر و زمانی، یکسان باقی می‌مانند و همیشگی هستند.

دسته‌ی دوّم احکامی هستند که عموماً مربوط به زندگی مادی و روابط، همزیستی و داد و ستدهای مردم هستند، مثل صلح و جنگ، روابط بین‌الملل، آموزش و پرورش، تجارت، حرفه، صنعت، تعزیرات عمومی و غیره...

روشن است که گذر زمان همیشه یکسان نیست. شریعت اسلام برای این دسته از احکام، اصول و قواعد کلی وضع کرده است؛ اما از بیان حکم جزئی و تفصیلی خودداری کرده است، تا راههای پیشرفت دنیا برای امت اسلام کاملاً باز بماند و از سوی دیگر بر علما و اهل حل و عقد فرض کرده است که در شرایط گوناگون به اندازه‌ی فهم و اجتهاد خود، قوانین وضع کنند. بنابراین، سخت ضروری است که درباره‌ی این دسته از مسائل نیز به شریعت عمل کنیم و مجبور به عمل به آنچه پیشینیان انجام داده‌اند، نباشیم. رسول خدا ﷺ و اصحاب گرامی نیز در زمان خود، با اهل شورا و با توجه به اصول کلی که شریعت الهی مقرر داشته است، قوانین وضع می‌کردند.

این اصول شرعی، در مفاهیم خود آن قدر انعطاف و شمولیت دارند که در شرایط گوناگون، تغییر و تحولات تمام زمان‌ها را در بر می‌گیرند. بایستی بر حسب نیاز و تحت اصول کلی شریعت، قوانین جدید وضع کرد و نبایست در برابر هر سخن جدید یا کار جدید مثل سنگ خارا ایستاد و راه توسعه و پیشرفت امت اسلام را سد کرد و فتوای کفر و فسق را در جیب نهاد و هر مخالف را ملحد و زندیق نامید. این از یک سو

از سوی دیگر نبایست دلداده‌ی هر چیز غربی و وارداتی شد و برای تقلید از اروپا و غرب، شریعت الهی و ویژگی‌های امت اسلام را بر باد داد، بلکه میانه‌روی و اعتدال را پیشه‌ی خود ساخت و از یک سو ملت مسلمان را با شریعت پیوند داد و از سوی دیگر در تمام جنبه‌های زندگی، امت را رهبری و رهنمایی کرد. در چنین حالتی کتب فقهی برای علما مفید واقع می‌شوند. آنان با مطالعه‌ی این‌گونه کتاب‌ها در می‌یابند که گذشتگان چگونه قوانین وضع کرده‌اند و در موقعیت‌های ویژه چه حکم‌هایی صادر کرده‌اند. در صورتی هم که همان قوانین و احکام در این برهه از زمان لازم باشند، از آن‌ها استفاده کنند و در غیر این صورت با تغییر و ایجاد کم و کاست، آن‌ها را با روزگار کنونی سازگار کنند. به هیچ وجه درست نیست که این کتاب‌ها را مقدس بدانند و آن‌ها را پرستش کنند و هر یک از سطور آن‌ها را وحی تلقی کنند و اختلاف‌نظر در آن‌ها را گناهی نابخشودنی بدانند. امّا متأسفانه علمای روزگار ما فریضه‌ی مهم رهنمایی امت اسلام را کنار گذاشته‌اند و بر پیشانی خود مهر عجز و ناتوانی و بی‌کفایتی زده‌اند و به تقلید کورکورانه و تن‌پروری دچار گشته‌اند. به همین سبب است که به جای کوشش و تحقیق در کتاب‌های فقهی گذشتگان، آن‌ها را قبله‌ی آمال خود قرار داده‌اند و چنان اسیر آن‌ها گشته‌اند که هرگز نامی از آزادی نمی‌برند. حال بسی دریغ است که علمای ما با تنگ‌نظری‌ها و تنگ‌دلی‌های خود، جلوی پیشرفت خود و امت را گرفته‌اند و باعث دور شدن دین از زندگی مردم شده‌اند. بدبختی بزرگ‌تر این است که تمام مسلمانان را مکلف به پیروی و تقلید از این کتاب‌ها می‌کنند. اگر کسی بگوید مرا کتاب خدا و سنت پیامبر کافی است، بی‌درنگ او را زندیق می‌نامند و مهر خروج از دین بر او می‌زنند، در حالی که امامان گرامی هرگز چنین کاری انجام نداده‌اند و کسی را به انجام چنین عملی فرمان نداده‌اند.»

در خاتمه کتاب فوق دانشمند مصری می‌گوید:

«امروز مسلمانان در تمام ابعاد زندگی عقب مانده‌اند، حتی در مذهب و در آموزش‌های مذهبی نیز عقب افتاده‌اند. به تدریس کتاب‌هایی مشغول هستند که آنان را از قرآن دور می‌کند. اکنون تلاوت قرآن با هدف عمل به آن نیست، بلکه صرفاً برای تبرّک تلاوت می‌شود. اگر ما مثل گذشتگان نیک‌سیرت از قرآن استفاده می‌کردیم،

اکنون وضعمان بدین شکل، که ما عقب مانده باشیم و دیگران پیشرفته باشند، نبود. کاش می‌دانستیم که پیشرفت دیگران، تنها به علت پایبندی به اصولی است که قرآن برای ما آورده بود، ولی ما از آن‌ها رویگردان شدیم و دیگران با وجود اینکه کافر بودند از آن‌ها استفاده کردند و بر دنیا چیره شدند.»

دانشمند مصری، شیخ محمد ابو زید، در مطالب فوق وضعیت علمای مصر را نوشته که سطر سطر آن منطبق با وضعیت علمای هندوستان است.

علما و پایداری و بردباری

این یک سنت تخلّف‌ناپذیر برای پیامبران علیهم‌السلام بوده که همه ناگزیر به تحمل مخالفت‌ها بوده‌اند و بر هر پیامبر پیامبر ناگزیر باران مصایب فرود می‌آمده است. اما تمامی پیامبران علیهم‌السلام با سلاح پایداری و بردباری دفاع می‌کرده‌اند و هرگز از انجام وظیفه بازنمی‌مانده‌اند.

خداوند آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله را چنین مورد خطاب قرار می‌دهد:

﴿وَ لَقَد كُذِّبَت رُسُلٌ مِن قَبلِكَ فَصَبَرُوا عَلَى ما كُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتَّى أَتاهُم نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمٰتِ اللهِ وَ لَقَد جَاءَكَ مِن نَّبَإِي الْمُرسَلِينَ﴾ (انعام، ۳۴)

«پیامبران فراوانی پیش از تو تکذیب شده‌اند [و مورد اذیت و آزار قرار گرفته‌اند] و در برابر تکذیب‌ها شکیبایی کرده‌اند و اذیت و آزار شده‌اند [و گرفتاری‌ها و شکنجه‌ها را تحمل کرده‌اند] تا یاری ما آنان را دریافته است [و در مبارزه‌ی حق و باطل پیروز شده‌اند. تو نیز چنین باش، این سخن خداوند است و مبتنی بر وعده‌ی پیروزی است] و هیچ چیزی نمی‌تواند سخنان خدا را دگرگون سازد. بی‌گمان به تو اخبار و سرگذشت پیامبران رسیده است [و می‌دانی که رسالت با شداید همراه است].»

بر این اساس، آیه‌ی فوق علمای حق را، که وارثان پیامبران هستند و در راه اعتلای کلمه خدا تلاش می‌کنند، نیز شامل می‌شود. پس رویارویی با مصایب و مشکلات برای آنان ضروری است. در مقابل آنان، لشکرهای شیطانی ناگزیر صف‌آرایی می‌کنند. همان‌طور که پیامبران علیهم‌السلام ناچار به شنیدن هتاکی‌های

زادگان باطل و تهمت‌های ناروای آنان بوده‌اند، علمای ربّانی نیز قطعاً این مراحل‌را طی خواهند کرد. علمای‌ربانی مانند پیامبران، تقوا و پرهیزگاری در پیش می‌گیرند و همراه با علم خود عمل می‌کنند. چنین افرادی مستحق پیشوایی هستند. خداوند درباره‌ی آنان می‌فرماید:

﴿وَ جَعَلنَا مِنهُم أَئِمَّةً یهدُونَ بِأَمرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ کَانُوا بِآیاتِنَا یُوقِنُون﴾

(سجده، ۲۴)

«و از میان بنی اسراییل پیشوایانی را پدیدار کردیم که به فرمان ما [مردمان را] راهنمایی می‌کردند، بدانگاه که بنی اسراییل [در راه خدا بر تحمل سختی‌ها] شکیبایی ورزیدند و به آیات ماایمان کامل پیداکردند.»

درباره‌ی علمای سوء و گمراه کننده، قرآن کریم چنین سخن می‌گوید:

﴿وَاتلُ عَلَیهِم نَبَأَ الَّذِی وَ آتَیناهُ آیاتِنَا اتَینَهُ فانسَلَخَ مِنهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّیْطانُ فَکَانَ مِنَ الغَاوِین﴾ (اعراف، ۱۷۵)

«برای آنان بخوان خبر آن کسی را که بر او [علم و آگاهی از] آیات خود را دادیم [و او را از احکام کتاب آسمانی پیامبر روزگار خود مطلع ساختیم] اما او از [دستور] آن‌ها بیرون رفت [و بدان‌ها توجه نکرد] و شیطان بر او دست یافت و از زمره گمراهان گردید.»

بر این‌گونه کسان شیاطین مسلط می‌شوند. این افراد در شرایط گوناگون پایداری ندارند و ثابت نمی‌مانند. گاه به حرص و هوا، گاه به بیم و طمع و گاه به دشمنی و خصومت مبتلا می‌شوند و از راه راست کنار می‌روند و مسیر تبلیغ حق را سد و برای داعیان حق مشکل آفرینی می‌کنند. خداوند مسلمانان را چنین خطاب کرده است:

﴿لَتُبلَوُنَّ فِی أَموَالِکُم وَ أنفُسِکُم وَ لَتَسمَعُنَّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتٰبَ مِن قَبلِکُم و مِنَ الَّذِینَ أَشرَکُوا أَذیً کثیراً و إن تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فإنَّ ذَالِکَ مِن عَزمِ الأُمُورِ﴾

(آل عمران، ۱۸۶)

«بطور مسلم از لحاظ مال و جان خود مورد آزمایش قرار می‌گیرد و حتماً از کسانی که پیش از شما بدانان کتاب داده شده است و از کسانی که کفر ورزیده‌اند، اذیت و آزار فراوانی می‌بینید و اگر [در برابر آزمایش مالی و جانی] بردباری کنید و [از آنچه باید پرهیز کرد] بپرهیزید، [کارهای شایسته همین است و] این اموری است که باید بر انجام آن‌ها عزم را جزم کرد و در اجرای آن‌ها کوشید.»

از آیه‌ی فوق روشن می‌شود که دعوتگر راه حق، زیان‌های مالی و جانی را بایستی تحمل کند، و همراه آن بدگویی‌ها و تهمت‌های اهل کتاب را نیز تاب بیاورد. شنیدن ناسزاها ناگزیر است و راه درمان آن‌ها تنها صبر و تقواست. خداوند صابران و متقیان را ستوده است و درباره‌ی چنین افراد که به قرآن ایمان دارند و آن را کتاب برحق می‌دانند، فرموده است:

﴿وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللهُ بِهِ أَن يُوصَلَ وَ يَخشَونَ رَبَّهُم وَ يَخَافُونَ سُوءَ الحِسَابِ * وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابتِغَاءَ وَجهِ رَبِّهِم وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَنفَقُوا مِمَّا رَزَقنَاهُم سِرّاً وَ عَلَانِيَةً وَ يَدرَءُونَ بِالحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولئِكَ لَهُم عُقبَى الدَّارِ﴾ (رعد، ۲۲ و ۲۱)

«و کسانی که برقرار می‌دارند پیوندهایی را که خدا به حفظ آن‌ها دستور داده است [از قبیل: رابطه‌ی انسان با آفریننده‌ی جهان، پیوند انسان با جامعه‌ی انسانی و رابطه‌ی او با همنوعان به ویژه خویشان و نزدیکان] و از پروردگارشان می‌ترسند و از محاسبه‌ی بد هراسناکند. و کسانی که [در برابر مشکلات زندگی و اذیت و آزار دیگران] به خاطر پروردگارشان شکیبایی می‌ورزند و نماز را چنانکه باید می‌خوانند و از چیزهایی که بدانان داده‌ایم بگونه‌ی پنهان و آشکار می‌بخشند و خرج می‌کنند و با انجام نیکی‌ها، بدی‌ها را از میان بر می‌دارند. آنان عاقبت نیک [که بهشت است] از آن ایشان است.»

باز هم درباره‌ی چنین صابرانی می‌فرماید که این چنین افراد وقتی در بهشت جای می‌گیرند از هر در که وارد شوند فرشتگان بر آنان سلام می‌فرستند و می‌گویند:

﴿سَلَامٌ عَلَيكُم بِمَا صَبَرتُم فَنِعمَ عُقبَى الدَّارِ﴾ (رعد، ۲۴)

«[فرشتگان بدانان خواهند گفت:] درودتان باد! [همیشه به سلامت و خوشی بسر می‌برید] به سبب شکیبایی [بر اذیت و آزار] و استقامتی که [بر عقیده و ایمان] داشتید. چه پایان خوبی [دارید].»

باز می‌فرماید: ﴿مَا أَصابَ مِن مُّصِیبَةٍ إِلَّا بإذنِ اللهِ وَ مَن یُؤمِن بِاللهِ یَهدِ قَلبَهُ وَ اللهُ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ﴾ (تغابن، ۱۱)

«هیچ واقع و حادثه‌ای جز به فرمان و اجازه‌ی خدا رخ نمی‌دهد و هر کس که به خدا ایمان داشته باشد، خدا دل او را [به ثبات و آرامش و خشنودی به قضا و قدر الهی می‌رساند و] رهنمود می‌گرداند و خداوند از هر چیزی کاملاً آگاه است.»

روشن شد که وقتی ایمان کامل به خداوند حاصل شود، خداوند آن قلب را راهنمایی می‌کند و شخص، مصایب وارد شده را حکم خداوندی می‌داند و برای رفع آن‌ها به خداوند متوسل می‌شود و هرگز تبدیل به نیروی گمراه و شیطان مرعوب نمی‌شود.

و می‌فرماید: ﴿وَ بَشِّرِ الصّابِرِین* الّذِینَ إذا أَصٰبَتْهُم مُصِیبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّآ إِلَیهِ رَاجِعُون* أُولٰئِكَ عَلَیهِم صَلَوَاتٌ مِن رَّبِّهِم وَ رَحمَةٌ و أُولٰئِكَ هُمُ المُهتَدُونَ﴾ (بقره، ۱۵۷-۱۵۵)

«و مژده بده به بردباران. آن کسانی که چون بلای‌ی بدانان می‌رسد، می‌گویند: ما از آن خدای‌یم و به سوی او باز می‌گردیم. آنان [همان بردباران با ایمانی هستند که] الطاف و رحمت و احسان و مغفرت خدایشان شامل حال آنان می‌گردد و مسلّماً آنان راه یافتگان هستند.»

درباره‌ی پاداش و جایگاه کسی که خداوند بستاید و بر کسی که رحمت الهی ببارد و او را راهنما باشد، همنین کافی است.

و می‌فرماید : ﴿یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اصبِرُوا و صابِرُوا وَ رابِطُوا وَ اتَّقُوا اللهَ لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ﴾ (آل عمران، ۲۰۰)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شکیبایی ورزید و استقامت و پایداری کنید و [از مرزهای مملکت خویش] مراقبت بعمل آورید و از [خشم] خدا بپرهیزید، تا رستگار شوید.»

در قرآن کریم بیش از هفتاد بار از صبر و صابران صحبت شده است و ذکر همه‌ی آن‌ها در اینجا مقدور نیست.

ابو سعید خدری در حدیثی بیان می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: پیامبران علیهم السلام با سخت‌ترین مصایب امتحان می‌شوند و پس از آن‌ها علمایند که در آزمایش سخت قرار داده می‌شوند؛ چون آنان وارثان پیامبرانند، و پس از آنان نیکان.

مقصود اینکه این یک سنت دیرین است و دعوتگران حق و علمای ربانی ناگزیر بایستی با مشکلات و مصایب دست و پنجه نرم کنند و آنان همیشه با قدرت و پایداری ظاهر شده‌اند و هیچ چیز آنان را از گفتن حق باز نداشته است.

ابو یزید رحمه الله بسطامی را عالمان و روحانی نمایان، هفت بار از شهر بسطام بیرون کردند و هر بار مردم او را به سبب اخلاص و پاکدامنی‌اش دوباره به شهر باز می‌گرداندند.

ذوالنون مصری را طوق زنجیری به گردن انداختند و از مصر بیرون کردند و برای جنید بغدادی فتوای کفر صادر کردند.

محمد بن فضیل بلخی را فقط به جرم پیروی از حدیث، ریسمان به گردن انداختند از بلخ بیرون کردند. حکیم ترمذی را به دلیل تألیف کتاب‌های *علل الشریعة* و *ختم الاولیاء*، از شهر بیرون راندند که او اولیا را بر انبیا برتر دانسته است، در حالی که قضیه برعکس آن بود. ابو عثمان مغربی را بر شتری سوار کردند و در بازار مکه گرداندند و آنگاه از آنجا اخراج کردند، در حالی که او دانشمند و عابد معتبری بود.

سبکی، از دانشمندان و پیروان سنت پیامبر، را تهمت کفر زدند. وقتی این سخن به گوش ابوالحسن خوارزمی رسید، گفت: اگر خداوند تاکنون جهنم

نساخته بود، برای تنبیه این قوم که سبکی را تهمت زدند جهنم می‌آفرید. اگر سبکی به بهشت نرود، پس چه کسی بهشتی است.

ابوبکر نابلسی، شخصیتی صاحب فضل و دانشمندی زاهد بود که روحانیون مغرب، علیه او نزد پادشاه وقت گواهی نادرست دادند. وقتی او بر سر سخن خود ایستادگی کرد، به دستور پادشاه پوست او را زنده زنده کندند. در حالی که پوست او را می‌بریدند، قرآن می‌خواند. نزدیک بود مردم شورش کنند. پادشاه بی‌درنگ حکم کشتن صادر کرد و بعد پوستش را کندند. ابوالقاسم نصر آبادی را که از پیروان سنت رسول خدا بود، از بصره بیرون کردند.

علیه امام غزالی به جرم تألیف کتاب *احیاء علوم الدین*، فتوای کفر صادر کردند؛ اما خداوند او را چنان کمک کرد که احیاء علوم‌الدین با آب طلا نوشته شد، محی‌الدین ابن عربی صاحب ***فتوحات مکیه*** و ***فصوص الحکم*** را کافر قلمداد کردند. امام ابوحنیفه را به سبب نپذیرفتن منصب قضا شلاق زدند و به زندان انداختند. یک دست امام مالک را خلیفه‌ی عباسی، ابوجعفر منصور، بدین سبب شکست که برخلاف نظر خلیفه فتوا صادر کرده بود. امام احمد را بر سر مسئله‌ی خلق قرآن آزار دادند و به زندان انداختند. امام نسایی را آن‌قدر زدند که جان سپرد. امام بخاری را از بخارا بیرون راندند که عاقبت در جایی به نام خرتنگ درگذشت.

شیخ احمد سرهندی، معروف به مجدد الف ثانی، چون جهانگیر شاه را سجده و تعظیم نکرده بود، به مدت سه سال در قلعه‌ی گوالیار زندانی کردند. حضرت میرزا جان جانان را گروه میرزا نجف خان شهید کردند. اگر به خواهیم همه‌ی دانشمندانی را که بدین گونه شهید و طرد شده‌اند بیاوریم، خارج از حوصله‌ی این بحث است. تنها برای مثال چند تن از بزرگان را از کتاب ***تسلیة المصاب*** انتخاب و در اینجا درج کردیم. این سخن پیجیده چندان نیست و به آسانی فهمیده می‌شود که هر کس برای اعلای کلمه‌ی حق بپاخیزد، عمل وی برای فاسقان خودپرست و شیفتگان دنیا و منکران قیامت و بندگان جاه و زر و شکم‌پرستان که اربابان حکومت را خدای خود می‌پندارند، گوارا نخواهد بود.

آنان قطعاً موفقیت چنین افرادی را به معنای شکست خود خواهند دانست و برای مخالفت و رویارویی با آنان کمر خواهند بست و یکدست خواهند شد و برای بازداشتن آنان از این عمل نیکو و پاک، انواع و اقسام حیله‌ها و تدابیر شیطانی را به‌کار خواهند برد. این واقعیت تلخ در لا به لای تاریخ اقوام وکشورها و پیامبران یافت می‌شود. در هر برهه از زمان، دعوتگران حق ناگزیر به رویارویی با زادگان باطل شده‌اند، ولی همیشه با پایداری و شجاعت از صبر کمک گرفته‌اند. قرآن و سنت نیز این حقایق آشکارا بیان کرده‌اند.

بنابراین، طالبان حق و حقیقت بایستی دقت کنند که چه کسانی از علما بر اساس خواهش و خواسته‌های خود و خشنودی اطرافیان، خود را مثل بازیگران تئاتر درمی‌آوردند و همه‌ی توش و توان خود را برای جلب نظر و خوش نگه داشتن آنان صرف می‌کنند، تا بتوانند پول و مالی به دست بیاورند و برای برآوردن خواهش خود از انجام هیچ عملی رویگردان نخواهند شد. و چه کسانی از علما مردم را برای پیروی از قرآن و سنت آماده می‌کنند و در آنان انگیزه‌ی اعمال صالح بوجود می‌آورند و مردم را از زندگی پست و حیوانی دور و برحذر می‌دارند و برای آنان مربیان دلسوز و دوستان مهربان و بی‌غرض و برای درمان دردهای روحی آنان، طبیبنی حاذق و برای پیشرفتشان بسوی مقاصد بالا و سعادت واقعی سخت می‌کوشند و بدور از هر نوع ترس و غرض و در برابر مخالف های مخالفان و اذیت و آزار آنان صبر می‌کنند و به‌کار خویش سرگرمند و جز خدا از کسی ترسی ندارند و به کسی پناه نمی‌برند و از کسی تمنایی ندارند.

علمای اسلام و علمای بنی اسراییل

ابو سعید خدری می‌گوید که پیامبر ﷺ فرمود:

شما از کسانی که قبل از شما بوده‌اند وجب به وجب و متر به متر پیروی می‌کنید، تا جایی که اگر آنان در سوراخ سوسمار رفته‌اند شما نیز می‌روید، اصحاب پرسیدند: ای رسول خدا، کسان قبل از ما همان یهودیان و مسیحیان هستند. فرمود: پس چه کسانی؟ (روایت مسلم) در این حدیث، هدف از وجب و متر این است که در هر کار کوچک و بزرگ مثل آنان عمل می‌کنید.

در قرن هفتم، امام نووی رحمه الله در شرح این حدیث نوشته است: «این حدیث از معجزات پیامبر بود که اکنون تحقق یافته است.» اگر امام نووی مسلمانان این زمان را می‌دید، یقیناً می‌گفت از یهودیان و مسیحیان بدتر شده‌اند. حدیثی از ابن عمر رضی الله عنه روایت شده است که حضرت فرمود:

> «آنچه که بر بنی اسراییل گذشته است، بر امت من نیز خواهد گذشت، هم چنان که یک لنگه کفش برابر لنگه‌ی دیگرش هست، (یعنی بدون تفاوت) تا جایی که اگر از آنان کسی با مادرش زنا کرده باشد در امت من نیز چنین افرادی پیدا می‌شوند که این کار را انجام دهند. بنی اسرائیل ۷۳ فرقه شدند و امت من نیز ۷۳ فرقه می‌شوند که همه آنان به دوزخ می‌روند جز یک فرقه. مردم پرسیدند: کدامین؟ فرمود: «همان که به روش من و اصحابم گامزن باشند.»

امروزه هر کسی می‌تواند عقیده و عمل خود را، عمل رسول خدا و اصحاب بنامد؛ اما برای بازشناختن فرقه‌ی ناری از فرقه‌ی ناجی ناگزیر باید سیره‌ی رسول خدا را که در دسترس هست بدانیم.

ابو واقد لیثی حدیثی نقل کرده است که فرمود: «و الذی نفسی بیده لترکبنّ سنن من کان قبلکم.» (روایت ترمذی)

«والله شما مردم به روش گذشتگان خود برمی‌گردید.»

وقتی نفوذ عملکرد نادرست یهودیان و مسیحیان در ملت مسلمان اجتناب‌ناپذیر است، پس بایستی به قرآن چنگ بزنیم و عملکرد نادرست یهودیان و مسیحیان را بازشناسیم. برای شناخت علمای بد، معیاری مطمئن، که همان قرآن و سنت است در اختیار داریم. هر کسی که عملکردش مطابق با عملکرد یهودیان و مسیحیان باشد، یقیناً از علمای سوء و گمراه کننده است.

خداوند می‌فرماید: ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالبِرِّ و تَنسَونَ أَنفُسَكُم و اَنتُم تَتلُونَ الكِتٰبَ أَفَلَا تَعقِلُونَ﴾ (بقره، ۴۴)

«آیا مردم را به نیکوکاری فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید [و آنچه به دیگران می‌گویید، خودتان عمل نمی‌کنید؟] در حالی که شما کتاب می‌خوانید [و تورات را در اختیار دارید] آیا نمی‌فهمید [و عقل ندارید تا شما را از این کردار زشت باز دارد]؟»

برخی از علما این سو و آن سوی روند و مردم را وعظ و نصیحت و تشویق به انفاق در راه خدا می‌کنند و دنیا را زندان مؤمن و بهشت کافر برمی‌شمارند و از مردمان می‌خواهند که خود را برای‌سرای بازپیسن آماده کنند، اما در همان حال خود آنان غرق در جمع‌آوری پول و مال هستند و تنها به طمع جمع‌آوری پول، واعظ شده‌اند و از منزل راه افتاده‌اند و هرگز از گرفتن پول سیر نمی‌شوند. یقیناً آنان از علمای ربانی نخواهند بود، بلکه از دوستان و لشکریان شیطان هستند؛ چون با عمل خویش عده‌ای دیگر را نیز به این راه ترغیب می‌کنند. تشویق کردن چنین کسانی قطعاً گناه و گرم شدن بازار آنان برای امت اسلام کاملاً زیان‌آور خواهد بود.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَ مِنهُم اُمِّيُّنَ لَا يَعلَمُون الكِتٰبَ إِلَّا أَمَانِيَّ و إن هم إلَّا يَظُنُّونَ﴾ (بقره، ۷۸)

«و پاره‌ای از آنان افراد بیسوادی هستند که [از] کتاب [خدا، تورات] جز [یک مشت خرافات و دروغ‌هایی که احبارشان بهم یافته‌اند و با] آرزوهای [آنان سازگار است] نمی‌دانند و تنها به پندارهایشان دل بسته‌اند.

اکثر واعظان و عالم‌نمایان در فهم قرآن نادانند و دیگران را نیز از آموزش مردم بازمی دارند و می‌گویند: فهمید کتاب خدا غیر ممکن است. فقط طوطی وار آن را بخوانید. آنان در مدارس، به آموزش قرآن اهمیت نمی‌دهند. آری، بعضی از کتاب‌های تفسیر را تدریس می‌کنند، امّا این تدریس همان کتاب‌هاست، نه تدریس قرآن؛ چون همه بحث حول محور اقوال و نظرات مفسر می‌چرخد. در فهم معانی و مطالب قرآن نه معلم دقت دارد و نه متعلم؛ چون طبق پندار باطل آنان، فهمیدن قرآن غیرممکن است. پس کسانی که از قرآن استدلال نمی‌کنند و از فهماندن و فهمیدن آن دیگران را بازمی‌دارند و فهم آن را غیر ممکن تلقی می‌کنند، یقیناً از زمره‌ی علمای سوء هستند:

﴿أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعضِ الكِتٰبِ و تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ﴾ (بقره، ۸۵)

«آیا به بعضی از [دستورات] کتاب [آسمانی] ایمان می‌آورید و به بخش دیگر [دستورات] آن کفر می‌ورزید.»

در آیه‌ی ۸۶ همین سوره می‌فرماید: اینان کسانی‌اند که آخرت را به زندگی دنیا فروخته‌اند.

پس بعضی از عالم‌نمایان یا مفتیان که برخلاف احکام روشن قرآن، مسلک امامان و استادان و رأی بزرگان خود را مقدّم می‌دارند و آیات قرآن را تأویل می‌کنند و مطابق با دیدگاه آنان آنها می‌کنند، یا این آیات را منسوخ و غیرقابل استفاده قرار می‌دهند، چنین عالم‌نمایانی جزء علمای اهل کتاب و علمای سوء هستند.

باز فرموده است: ﴿فَنَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الكِتَابَ كِتَابَ اللهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِم كَأَنَّهُم لَا يَعلَمُون﴾ (بقره، ۱۰۱)

«جمعی از اهل کتاب، کتاب خدا را پشت سر افکندند گویی آنان نمی‌دانند.»

کسانی که قرآن را غیر قابل فهم می‌دانند و هیچ توجّهی به آن نمی‌کنند و از اینجا و آنجا داستان و حکایات و اقوال غیر خدا را برای شنوندگان بیان می‌کنند و برای فتاوای خود ارائه‌ی دلایل قرآنی را عیب می‌دانند، نیز شامل علمای سوء هستند.

خداوند در سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۱۳ می‌فرماید:

«و یهودیان می‌گویند: مسیحیان دارای حق و حقیقتی نبوده و بر چیزی بند نیستند، و مسیحیان نیز می‌گویند: یهودیان دارای حق و حقیقتی نبوده و بر چیزی بند نیستند، در حالی که هر دو دسته کتاب می‌خوانند.»

کسانی که بدون دلایل قرآنی همدیگر را تکفیر و تفسیق کنند و علیه همدیگر مشغول به صدور فتوا باشند، نیز از زمره‌ی علمای سوء خواهند بود.

خداوند باز فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللهُ مِنَ الْكِتَٰبِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً أُولَٰئِكَ ما يَأْكُلُونَ فِى بُطُونِهِم إِلَّا النَّارَ﴾ (بقره، ۱۷۴)

«کسانی که آنچه را خدا از کتاب [آسمانی] نازل کرده است، پنهان می‌دارند [یا دست به تأویل ناروا و تحریف می‌یازند] و آن را به بهای کم [و ناچیز دنیا] می‌فروشند، آنان جز آتش چیزی نمی‌خورند.»

فرموده است: ﴿وَ إِذ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَٰبَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَآءَ ظُهُورِهِم وَ اشْتَرَوا بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً﴾

آل عمران، ۱۸۷)

«و (بیاد بیاور ای پیامبر!) آن‌گاه را که خداوند پیمان مؤکد [بر زبان انبیا] از اهل کتاب گرفت که باید کتاب [خود] را برای مردمان آشکار سازید و توضیح دهید و آن را کتمان و پنهان نسازید، اما آنان آن را پشت سر افکندند و به بهای اندکی آن را فروختند!»

در اینجا نیز مشخص شد که کسانی که دانسته و آگاهانه و از روی اغراض دنیوی احکام قرآن را پنهان می‌کنند از علمای سوء هستند.

خداوند در سوره‌ی آل عمران می‌فرماید: ﴿أَلَم تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ الكِتٰبِ يُدعَونَ إِلَى كِتٰبِ اللهِ لِيَحكُمَ بَينَهُم ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنهُم وَ هُم مُّعرِضُونَ﴾ (آل عمران، ۲۳)

«آیا آگاهی از حال کسانی که بدانان بهره‌ای از کتاب [آسمانی] داده شده است، [هنگامی که] آنان به سوی کتاب خدا [قرآن] دعوت می‌شوند تا در میانشان داوری کند [و حق را از باطل جدا سازد، ولی آنان دعوت را نمی‌پذیرند] سپس گروهی از آنان سرپیچی می‌کنند و حال آنکه [همیشه چنین کسانی از حق و حقیقت] روی گردانند.»

هر عالمی که قرآن کریم را حکم و داور نسازد و از پذیرش قضاوت قرآنی تن زند و غیر قرآن را مقدم بدارد و بر این کار پای بفشارد، یقیناً شامل گروه ذکر شده یعنی علماء سوء، می‌شود.

باز فرموده است: ﴿يَا أَهلَ الكِتابِ لِمَ تَلبِسُونَ الحَقَّ بالبَاطِلِ وَ تَكتُمُون الحَقَّ و أَنتُم تَعلَمُونَ﴾ (آل عمران، ۷۱)

«ای اهل کتاب! چرا حق را به باطل می‌آمیزید و کتمانش می‌کنید و حال آنکه شما می‌دانید [که عقاب و عذاب خدا در برابر چنین کاری چیست]؟»

اهل کتابی که در آیه‌ی فوق از آنان سخن رفته امثال آنها امروزه در بین مسلمانان فراوان یافت می‌شوند.

خداوند در همین سوره آیه‌ی ۷۵ فرموده است:

«در میان آنان کسانی هستند که اگر دیناری به رسم امانت بدانان بسپاری، آن را به تو باز پس نمی‌دهند مگر آنکه پیوسته سرشان ایستاده باشی. این بدان سبب است که آنان می‌گویند: ما در برابر امّی‌ها [یعنی غیر یهود] مسئول نیستیم و بازخواستی نداریم! و بر خدا دروغ می‌بندند [و چنین چیزی حکم خدا نیست] و حال آنکه آنان [این را] می‌دانند.»

خیانت کنندگان به امانات و کسانی که خوردن اموال غیر مسلمان را حلال و جایز می‌دانند و برای این عمل زشت فتوا صادر می‌کنند، نیز در گروه علمای سوء قرار دارند.

خداوند فرموده است: ﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبًا مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡجِبۡتِ وَٱلطَّٰغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ هَٰٓؤُلَآءِ أَهۡدَىٰ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ سَبِيلًا﴾ (نساء، ۵۱)

«آیا در شگفت نیستی از کسانی که بهره‌ای از [دانش] کتاب [آسمانی] بدانان رسیده است [چگونه خویشتن را از هدایت کتاب‌های یزدان و راهنمایی خود و فطرت و ندای وجدان بدور داشته‌اند و] به بتان و شیطان ایمان می‌آورند و درباره‌ی کافران [قریش] می‌گویند که اینان از مسلمانان بر حق‌تر و راه یافته‌ترند.»

عالم نمایان حسادت‌پیشه که در امور خادمان اسلام و توحیدگران مشکل‌آفرینی می‌کنند، نیز در این دسته علمای سوء قرار دارند.

خداوند می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ وَلَا تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡحَقَّ﴾ (نساء، ۱۷۱)

«ای اهل کتاب! در دین خود غلو مکنید [و درباره‌ی عیسی راه افراط و تفریط نپویید] و درباره‌ی خدا جز حق مگویید.»

باز می‌فرماید: ﴿قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ غَيۡرَ ٱلۡحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوٓاْ أَهۡوَآءَ قَوۡمٖ قَدۡ ضَلُّواْ مِن قَبۡلُ وَأَضَلُّواْ كَثِيرٗا وَضَلُّواْ عَن سَوَآءِ ٱلسَّبِيلِ﴾

(مائده، ۷۷)

«بگو: ای اهل کتاب ! بنا حق در دین خود راه افراط و تفریط مپویید و از هوس‌ها و امیال گروهی که پیش از این گمراه شده‌اند و بسیاری را گمراه کرده‌اند و از راه راست منحرف گشته‌اند، پیروی مکنید.»

طوفان‌های هولناک غلوّ و افراط در دین که بر مسلمانان فرود آمده بر کسی پوشیده نیست. روحانیان افراطی از بر باد رفتن اصول عقاید و اعمال، هیچ باکی ندارند، امّا برای برپایی مسایل فرعی و سنت‌های وضعی بیش از اندازه غلو و افراط می‌کنند، تا حدی که برای بالا و پایین زدن پاچه‌ی شلوار و کوتاهی و بلندی

محاسن یا پوشیدن کت و شلوار یا کلاه و کراوات فتوا صادر می‌شود! ولی برای حرام خوری، طاغوت‌پرستی و دنیا را بر هر چیز ترجیح دادن و تحمل مشکلات و مصایب در راه خدا خود را کنار کشیدن، و همگامی با منافقان را، هرگز تقبیح و جلوگیری نمی‌کنند.

باز فرموده است: ﴿سَمَّاعُونَ لِلكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ﴾ (مائده، ۴۳)

«آنان بسی دروغ را می‌شنوند و می‌پذیرند و بسیار مال حرام را می‌خورند.»

باز فرموده است: ﴿ يَآ أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيراً مِنَ الأَحبَارِ و الرُّهبَانِ لَيَاكُلُونَ أَموَالَ النَّاسِ بِالبَاطِلِ وَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللهِ﴾

«ای مؤمنان! بسیاری از علمای دینی یهود و مسیحی، اموال مردم را به ناحق می‌خورند و دیگران را از راه خدا باز می‌دارند [و از اطمینان مردمان به خود سوء استفاده می‌کنند و از پذیرش اسلام ممانعت می‌کنند، ای مومنان! شما همچون آنان نشوید و مواظب علمای بدکردار و عارفان ناپرهیزگار خود باشید و بدانید اسم و رسم، دنیا پرستان مال اندوز را تغییر نمی‌دهد].»

واعظان حرفه‌ای و بعضی از روحانیان و امامان مساجد را بنگرید که چگونه برای پر کردن شکم‌هایشان انواع و اقسام بدعت‌ها را ترویج کرده‌اند، مثل برپایی مراسم سوّم، دهم، چهلم و سالگرد برای یادبود مردگان و ختم قرآن و گرفتن اجرت‌های آنچنانی از بازماندگان شخص فوت شده. با سخنرانی‌ها و جلسات گوناگون راههای خالی کردن جیب مردم راه را هموار کرده‌اند و روشهای جمع‌آوری پول در مساجد، خوراک دادن برای مردگان به مدت هفت پنجشنبه و خوراک دادن در چهلم برای بیرون راندن روح مرده از منزل و مولود خوانی و غیره غیره را ایجاد کرده‌اند. بعضی از دوستان می‌گویند که بعضی از عالم‌نمایان حرکات ناشایسته‌ای انجام می‌دهند، بدین شکل که خود شخص پیش یکی از روحانیان هندو می‌رود و می‌گوید که چند مدتی است موضوعی یا حالتی برای کسب درآمد پیش نیامده است. شما در روزنامه یا در مجتمع خود به اسلام حمله

کنند و ما به طرفداری از دین و به همین بهانه در بین مسلمانان غوغا راه می‌اندازیم و از احساسات مردم استفاده و میدان بحث و مباحثه را باز می‌کنیم، یا این که ما در وعظ و سخنرانی خود به مذهب شما حمله می‌کنیم و چیزهایی می‌گوییم، شما گفته‌های ما را بنویسید و در بین هندوها پخش و احساسات آن‌ها را علیه ما برانگیزانید و ما را به چالش بطلبید و بدین ترتیب ما و شما موقعیتی بهم می‌زنیم و نزد مردم دارای قدر و منزلت می‌شویم. هم چنان که طرف هندو این مسئله را می‌پذیرد و میدان بحث و مناظره باز می‌شود و آن عالم‌نمامولوی از ساکنان منطقه مبلغ قابل توجهی جمع‌آوری می‌کند و دوستان خاص و همراز خود را برای شرکت در مباحثه دعوت می‌کند و چندین روز بازارشان برو بیایی پیدا می‌کند و داغ می‌شود. در مجالشان انواع و اقسام خوراکی‌ها سفره را رنگین می‌کند. آنان آتش شکم خود را فرو می‌نشانند و موقع خداحافظی به هر یک از دستیاران و دوستان خود مبلغی جهت دندان تیز کردن برای طرف مقابل می‌دهند و بیشتر پول بدست آمده را خود آن عالم‌نمای فتنه‌انگیز با زرنگی به جیب می‌زند و مسلمانان ساده‌دل را در حالی رها می‌کند که وی را بیش از پیش حامی اسلام، شیر اسلام و خادم دین متین می‌پندارند و همواره برای دست‌بوسی وی سر و دست می‌شکنند:[1]

﴿وَ لَبِئسَ مَا شَرَوا بِهِ أَنفُسَهُم لو کانُوا یَعلَمون﴾ (بقره، ۱۰۲)

«چه زشت و ناپسند است آنچه خود را بدان فروخته‌اند [و آن را پیشه‌ی خویش ساخته‌اند] اگر می‌دانستند.»

باز می‌فرماید: ﴿وَ جَعَلنَا قُلُوبَهُم قَاسِیَةً﴾ (مائده، ۱۲)

«و دل‌هایشان را سخت کردیم [به گونه‌ای که دلیل و اندرز بدان راه نمی‌یافت].»

۱- لازم به یادآوری است که چنین رسم ناخوشایندی شاید در بین طبقه‌ای ناآگاه از مردم هند رواج داشته وگرنه در هیچ کجای جهان اسلام چنین پدیده‌ای نه تنها بین عالمان که حت یبین توده‌ی مردم نیز دیده نشده است و روشن است که مسلمانان و عالمان روشن‌بین ایران‌زمین، سرزمین دانش و فرهنگ و تمدن، از چنین عملکرد ناخوشایندی پاکند و هرگز دامن خود را بدان نمی‌آلایند. مترجم.

امروزه کج‌خلقی و سنگدلی عالم‌نمایان در مقابل ضعیفنا بر کسی پوشیده نیست، امّا همینان آستان حاکمان سجده‌ی تعظیم فرود می‌آورند. مردم را از جهنم می‌ترسانند، اما خودشان اعمال جهنمیان را انجام می‌دهند، و از جهنم هیچ باکی ندارند. از خوبی‌های خشوع و خضوع به مردم می‌گویند، لیکن خوف خدا را به خود راه نمی‌دهند.

خداوند درباره‌ی اهل کتاب می‌فرماید: ﴿فَأَغْرَينَا بَينَهُمُ العَدَاوَةَ وَ البَغْضَاءَ إلى يَومِ القِيَامَةِ﴾ (مائده، ۱۴)

«لذا به پاداش آن تا روز قیامت، میان آنان کینه و دشمنی افکندیم.»

مشاهده نشده است که دو اصطلاح عالم همطراز با هم صمیمی و با اخلاص باشند، با وجود آنکه هم فکر و هم مشرب هستند. برای کوچک کردن و خوار شمردن همدیگر هیچ موقعیّتی را از دست نمی‌دهند و همیشه می‌کوشند خود به تنهایی یکه‌تاز میدان باشند. به هم سطح خود هرگز میدان نمی‌دهند. اگر مردم اندکی به این موضوع دقّت کنند، بدتر از آن را هم در بین آنان خواهند دید. خداوند می‌فرماید: ﴿و لَتَجِدَنَّهُم أَحرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ﴾ (بقره، ۹۶)

«و آنان را حریص‌ترین مردم بر زندگی [این دنیا] خواهی یافت.»

در بین مسلمانان بسیارند روحانی نمایانی که هرگز حاضر نخواهند بود جهت کسب خشنودی خدا، جان خود را به خطر بیاندازند. آنان در پی لقمه‌ی چرب، پوشاک‌تر و تمیز و خانه‌ای راحت و مرفه هستند و آسایش تن خود را بر هر چیزی ترجیح می‌دهند. برای کسب آسایش و تنعم به پست‌ترین کارها تن در می‌دهند و برای کسب کوچک‌ترین راحتی، مردم را به بدترین وجه آزار می‌دهند. آنان در راه حق و در راه دین، تحمل شکنجه و رفتن به زندان را حتی تصور هم نمی‌کنند. برای فراهم کردن وسایل آسایش، بسیار حریص هستند و از سختی و مشکلات فرسنگ‌ها دور می‌گریزند. اگر چشم‌داشت سود مالی داشته باشند، در کارهای سیاسی دخالت می‌کنند و خود را همدرد مسلمانان نشان می‌دهند و اگر

بیم ناخرسندی حکومت و احتمال مصیبت در آن باشد، بی‌درنگ خود را کنار می‌کشند و آن را کار دنیوی و بیهوده‌ای قلمداد می‌کنند و خاموش می‌شوند و می‌گویند خیر ما در همین است.

خداوند می‌فرماید: ﴿إِتَّخَذُوٓا أَحبَارَهُم وَرُهبانَهُم أَربَاباً مِن دُونِ اللهِ﴾ (توبه، ۳۱)

«یهودیان و ترسایان علاوه از خدا، علمای دینی و پارسایان خود را هم به خدایی پذیرفته‌اند.»

عدی بن حاتم از یاران پیامبر، که قبلاً از اهل کتاب بوده است، می‌گوید: نزد پیامبر بودم. حضرت ﷺ این آیه [آیه‌ی ۳۱ سوره‌ی توبه] را خواند. عرض کردم: ای رسول خدا، ما هرگز عالمان خود را رب نمی‌گفتیم. پیامبر فرمود: مگر هر چیزی را که آنان حرام می‌نامیدند، شما حرام می‌دانستید و چیزی که آنان حلال می‌دانستند، شما نیز حلال می‌دانستید. گفتیم واقعاً به همین صورت بوده است. فرمود: همین است که آنان را عملاً رب شما قرار داده است.

مفسران در تفسیر این آیه نوشته‌اند که اگر عالمان یهود و مسیحی به مردم خود می‌گفتند: خدا را فرو گذارید و ما را عبادت کنید، کسی سخن آنان را نمی‌پذیرفت، اما آنان چیزهایی را که خداوند حرام کرده حلال و آنچه را که خداوند حلال کرده حرام می‌دانستند و مردم نیز این را قبول می‌کردند. این عمل است که آنان را به عنوان رب تلقی می‌کردند.

برخی از روحانیان مسلمان نیز مثل راهبان و عالمان یهودی و مسیحی هستند و مسلمانان نیز مثل بنی‌اسراییل، امامان را در مقام رب نشانده‌اند. معمولاً مردم این گونه نمی‌پرسند که درباره‌ی فلان مسئله قرآن و حدیث چه می‌گویند، بلکه افعال و آرا و اقوال روحانیان را حجت شرعی تلقی می‌کنند و چشم بسته در پی آنان روان هستند. این عذر هرگز درست نیست که چون علما برخلاف حکم خدا و پیامبر عمل نمی‌کنند، بایستی از آنان بی چون و چرا اطاعت کرد. این چنین

عذری، یهودیان و مسیحیان نسبت به عالمان خود داشتند، امّا خداوند آنان را مجرم و گمراه قرار می‌شمارد. بنابراین، خداوند دوست ندارد قرآن و سنت را رها کنیم و اقوال و افعال عالمان را مدار شریعت قرار دهیم. از علما بایستی پرسید که درباره‌ی فلان مسئله حکم خدا و رسول چیست؟ نه اینکه شما چه می‌گویید، یا استاد و امام شما چه گفته است؟ اصولاً خواسته‌ی این دسته از علما این است که مردم آنان را رب و ارباب تلقی کنند. آنان در هر یک از فتواهای خود، حکم خود یا حکم ارباب خود را مطرح می‌کنند و چنانچه پافشاری شود که قرآن و حدیث در این مورد چه می‌گویند، آن وقت است که عالم یا مفتی چنان خشمگین می‌شود و از کوره در می‌رود که گویا کلمه‌ی کفر بر زبان آورده‌اند. رأی قرآن و حدیث را از او پرسیدن، برابر با مرگ اوست، یا انگار برای او سم کشنده است. وقتی که او به کنز و *قدوری* و *عالم‌گیری* قاضی خان و *هدایه*[1] ارجاع می‌دهد، خواهان سکوت و تسلیم طرف مقابل و اطمینان سؤال کننده است، در حالی که خداوند می‌فرماید:

﴿فَاستَمسِك بِا الَّذِی أُوحِیَ إِلَیكَ إِنَّكَ عَلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ و إِنَّهُ لَذِكرٌ لَّكَ وَ لِقَومِكَ و سَوفَ تُسأَلُونَ﴾ (زخرف، ۴۴)

«محکم چنگ بزن بدان چیزی که به تو وحی شده است؛ چرا که تو قطعاً بر راه راست قرار داری و قرآن مایه‌ی بیداری تو و قوم توست و از شما [درباره‌ی این برنامه‌ی الهی] پرسیده خواهد شد.»

باز می‌فرماید: ﴿فإِن تَنازَعتُم فِی شیٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنتُم تُؤمِنُونَ بِاللهِ وَ الیَومِ الآخِرِ ذَلِكَ خَیرٌ وَ أَحسَنُ تَأوِیلاً﴾ (نساء، ۵۹)

«و اگر در چیزی اختلاف داشتید آن را به خدا [با عرضه‌ی به قرآن] و پیامبر [با رجوع به سنت نبوی] برگردانید [تا در پرتو قرآن و سنت، حکم آن را بدانید]. [باید چنین

۱ـ نام کتاب‌هایی فقهی در مذهب امامابوحنیفه هستند.

عمل کنید] اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این کار [یعنی رجوع به قرآن و سنت] برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است.»

و می‌فرماید:

﴿وَ أَنَّ هَذاَ صِرَاطِي مُستَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُم عَن سَبِيلِهِ ذَلِكُم وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُم تَتَّقُونَ﴾ (انعام، ۱۵۳)

«این راه، راه مستقیم من است. از آن پیروی کنید و از راههای [باطلی که شما را از آن نهی کرده‌ام] پیروی نکنید که شما را از راه خدا [منحرف و] پراکنده می‌سازد. این‌ها چیزهایی است که خداوند شما را بدان توصیه می‌کند تا پرهیزگار شوید [و از مخالفت با آن‌ها بپرهیزید].»

از این قبیل آیات و احادیث فراوان است. خداوند هر یک از رسولانش را برای این مبعوث کرده است که مردم از آنان اطاعت کنند؛ چون آنان حامل رهنودی هستند که از آسمان نازل گشته است. فرمان‌بری از حضرت محمد ﷺ بر ما فرض است؛ چون آن حضرت ما را به هدایت قرآنی فرا می‌خواند. هدایت قرآن و هدایت رسول خدا دو چیز جدا از هم نیستند.

چیزی که قابل توجه است، این است که امروزه بعضی از علمای ما به رأی و قیاس خود و استادان و بزرگان خود بیش از حدّ اصرار دارند و در مقابل، قرآن و حدیث را عملاً کنار گذاشته‌اند. خداوند درباره‌ی علمای اهل کتاب می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُم وَ كَانُوا شِيَعاً لَّستَ مِنهُم فِي شَيءٍ إِنَّمَا أَمرُهُم إِلَى اللهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُو يَفعَلُونَ﴾ (انعام، ۱۵۹)

«بی‌گمان کسانی که آیین [یکتاپرستی] خود را پراکنده می‌دارند و دسته دسته و گروه گروه می‌شوند [و هر دسته و گروهی از مکتبی و مذهبی پیروی می‌کنند] تو به هیچ وجه از آنان نیستی و [حساب تو از آنان جدا و] سر و کارشان با خداست و خدا آنان را از آنچه می‌کنند باخبر می‌سازد.»

خداوند در قرآن بارها گروهبندی و فرقه‌گرایی را تقبیح کرده است. مسلمانان در آغاز یک جماعت و یک دسته بودند:

﴿وَ مَا جَعَلَ عَلَيكُم فِی الدِّينِ مِن حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُم إِبرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ المُسلِمِينَ مِن قبلُ و فِی هَذَا﴾ (حج، ۷۸)

«در دین کارهای دشوار و سنگین را بر دوش شما نگذاشته است [و بلکه تکالیف و وظایفی مقرر کرده است که با فطرت سالم هماهنگ و با توان انسانی سازگار است این دین همان] آیین پدرتان ابراهیم است. خدا شما را قبلاً [در کتاب‌های پیشین] و در این [واپسین کتاب] مسلمانان نامیده است.»

بعد از قرن سوّم هجری وقتی که رأی و قیاس را در دین دخالت دادند و در این کار پافشاری کردند و روش بزرگان خود را مبنای دین‌ورزی قرار دادند، از کتاب خدا غفلت کردند و برای مسلمانان اطاعت از خدا و پیامبر را کافی ندانستند و تا شخص حنفی، شافعی، حنبلی، مالکی، اهل حدیث، شیعه، سنی، قادری، چشتی، نقشبندی و یا به گروه و فرقه‌ای وابسته نبود، اسلام او کامل نمی‌شد.

از همان زمان در اسلام و امت اسلام رخوت و انحطاط نمودار گشت. اکنون نیز هر کدام از این عالم‌نمایان بر فرقه‌گرایی و گروهبندی پافشاری می‌کنند، امّا برای این عمل خود هیچ گونه دلیل شرعی ندارند.

خداوند درباره علمای بنی‌اسراییل می‌فرماید:

﴿وَ قَالُوا قُلُوبُنَا غُلفٌ﴾ (بقره، ۸۸)

«گفتند دل‌های ما سر پوشیده و در غلاف است.»

در نتیجه‌ی قبول نکردن دعوت قرآن، خداوند درباره‌ی علمای بنی‌اسراییل فرموده است:

﴿بَل لَّعَنَهُمُ اللهُ﴾

«بلکه خداوند آنان را به سبب کفرشان نفرین کرده است.»

و این که قرآن را نمی‌فهمند نتیجه‌ی لعنت خداوند است. امروز ما نیز با چشم وگوشمان می‌بینیم و می‌شنویم، که از سوی علمای سوء اعلام می‌شود که قرآن را ما هرگز نمی‌فهمیم و از قرآن نمی‌شود احکام و مسائل را استنباط کرد و جز تقلید، نمی‌شود از قرآن و سنّت دین آموخت و فهمید. ویژگی‌های علمای یهودی و مسیحی را در قرآن فراوان می‌توان یافت. تمام این ویژگی‌ها با رفتار علمای سوء مسلمانان امروزی مطابقت دارد. قبلاً پاره‌ای از رفتار آنان را بازگفتم و به سبب تکرار همه را بیان نمی‌کنم.

بیهقی در شعب *الایمان* از حضرت علی عليه السلام نقل کرده که پیامبر صلى الله عليه وسلم فرموده است: دیری نمی‌پاید که زمانی فرارسد که از اسلام فقط نام و از قرآن فقط نقش آن باقی بماند. مساجد زیاد می‌شوند، امّا ویران هستند، یعنی شمار نمازگزاران در آن‌ها زیاد است، ولی در این مساجد کسی هدایت نمی‌یابد، یعنی بر اصل دین نخواهند بود. علمای آنان در زیر سقف آسمان بدترین مردم می‌شوند و فتنه از همین علما آغاز و در بین مردم پخش می‌شود.

حال این وضعیت را مشاهده می‌کنیم که نماز و روزه و حج و زکات همه بصورت عادت ادا می‌شوند، امّا کسی نیست که حقیقت و هدف از انجام این اعمال را بپرسد. تلاوت قرآن نیز به صورت عادت یا مُد یا برای دریافت اندکی پول انجام می‌گیرد.

نقش علما در عقب‌ماندگی مسلمانان

از پذیرش این حقیقت کسی نمی‌تواند تن زند، که پیامبرﷺ برای عملی کردن این رهنمود الهی ﴿بَلِّغ ما أنزَلَ إلیك﴾ تبلیغ اسلام و تبلیغ حق را به افراد یا گروهی خاص محدود نکرده است. کم‌ترین و بیشترین استعدادها را به فراگیری اسلام و قرآن ترغیب و راه آموزش آن را هموار کرده است. اسلام برابر حقیقی را استوار کرده و راههای نزدیکی به خداوند را برای همه یکسان باز گذاشته است. بنی اسراییل نژاد خود را از دیگر اقوام و ملت برتر و بهتر می‌دانستند و دیگر اقوام را در انجام اعمال مذهبی محکوم به پیروی از خود می‌کردند. همین وضع در بین مسلمانان هندوستان اثر نهاده و تأثیرات آن در مجالس، جشن‌ها و عروسی و عزاها، نمایان است.

پیش‌نمازان خودپرست مساجد و استادان‌پول‌دوست مکتب‌خانه‌ها، بسیاری از اعمال برهمنان هندوستان را تقلید کرده‌اند و در این را موفق بوده‌اند. برای مثال فاتحه‌خوانی در مساجد مختص امام است و فاتحه خواندن در مهمانی‌ها و ادای مراسم شیرینی‌خوری و... را به امامان مساجد اختصاص داده‌اند و صدها مراسم دیگر را که امامان مساجد و معلمان مکتب‌خانه‌ها از برهمنان هندو فراگرفته‌اند و به نام اسلام و مسلمانی ترویج کرده‌اند، تا جایی که این مراسم بدعت‌آمیز بدون حضور این کسان انجام نمی‌شود. علما و فقهای بلند مرتبه نیز دانسته یا ندانسته در راه برهمنان گام نهاده‌اند و علم دین را ملکیت خود قرار داده‌اند و در این مورد از همه بیشتر از ضرورت تقلید شخصی کمک

گرفته‌اند. بعد از آن شخصیت‌پرستی را لازم قرار داده‌اند و سپس فتواهایی برساخته‌اند که کتاب‌هایی مثل **کنز** و **قدوری** و **شامی** و **هدایه** فقط به زبان عربی تدریس می‌شود و از ترجمه‌ی آنها به زبان‌های دیگر قطعاً پرهیز شود، تا عموم مسلمانان از فهم و درک این گونه کتاب‌ها، عاجز باشند و هیچ گونه چون و چرایی نداشته باشند. اگر کسی در پی فهم مسئله‌ای باشد نخست از او می‌پرسند که علم را از چه کسی و کجا آموخته‌ای؟ آیا گواهی و مدرکی داری؟ اگر مدرک عالم شدن و روحانیت نداشته باشد، دیگر به وی توجه نمی‌شود، در حالی که بزرگ‌ترین زیان‌ها را همین جاهلان مدرک‌دار، به اسلام و امت اسلام وارد کرده‌اند. بزرگ‌ترین آسیبی که این‌ها بر پیکر اسلام و مسلمانان وارد کرده‌اند، این است که کوشیده‌اند مردم را از فهم قرآن دور بدارند. آنان ترویج علوم قرآنی را مساوی با مرگ خود می‌دانند. تقریباً دویست سال قبل در هندوستان این آخوندها علیه شاه ولی الله دهلوی، که به ترجمه‌ی قرآن به زبان فارسی و آسان کردن آن برای مردم عادی دست زده بود، فتوای کفر صادر کردند.

گرچه اکنون مثل آن روزگار نیست، امّا چیزهای دیگری وجود دارد، مثل این که چرا از نحوه‌ی ترجمه شاه ولی الله تقلید نشده است؟! مضحک‌تر از این، چیزی وجود دارد که در این روزگار برخی می‌گویند به جز ترجمه‌های شاه رفیع الدین یا شاه عبدالقادر [از قرآن] بقیه‌ی ترجمه‌ها مردود هستند!! از این آقایان باید پرسیده شود که آیا زبان اردو، در مدت دویست سال تاکنون هیچ گونه تغییر و تحولی نداشته است که مردم به همان ترجمه‌های دویست سال پیش بسنده کنند؟ این افراد به اصطلاح عالم، فرق تفسیر به رأی و تدبّر در قرآن را نمی‌دانند. به همین دلیل تدبّر در قرآن را گناهی عظیم برشمرده‌اند.

عالمان و واعظان این روزگار

مرحوم نواب صدیق خان، در جایی از رساله‌ی خود بنام ***فتنة الانسان من تلقاء أبناء الزمان*** می‌نویسد:

«علما فاقد دانش و آگاهی لازم هستند. زاهدان ریاکار متظاهر از اصلاح [باطن] تنها نامی با خود دارد و از فساد انبارهایشان انباشته است. مسلمانی تنها در کتاب‌هاست و مسلمانان [راستین] در گورها خوابیده‌اند:

چون شیر درنده در شکاریم همه — با نقش و هوای خویش یاریم همه

گر پرده ز روی کارها بر دارند — معلوم شود که در چه کاریم همه

دانشمندی گفته است: در آغاز علما عمل داشتند نه قول، سپس عمل و قول در کنار هم قرار گرفتند و اکنون فقط قول است و عمل نیست. نزدیک است که این وضع عوض شود. اکنون می‌بینیم که این پیشگویی درست از آب درآمده است که نه قول هست و نه عمل. اگر قولی هست طبل تو خالی و اگر عملی هست فساد خالص است. دل‌ها به امور ناروا گرایش یافته‌اند و اقوام به راه امور نامشروع رهسپارند. زبان‌ها فقط غیبت می‌گویند. گوش‌ها فقط مذمت می‌شنوند، چشمها فقط عیب‌ها را می‌بیند، از دستشان قلب‌ها ریشند، قلب‌هایشان صداقت و امانت‌پذیر نیستند، لذتی که از هزلیات حاصل می‌کنند، از قرآن و حدیث و شنیدن آن برایشان میسر نیست. برای پند و اندرز، لقمان دورانند و برای کردار زشت، شیطان زمان.

همه کژ طبع در سرشت و نهاد — همه در شیوه‌ی ستم استاد

همه سر کرده‌ی سپاه بلا — همه بر هم زنان بزم وفا

عیب جویان و پای تا سر عیب — کرده آینه را نهان در جیب

نیک‌شان از بدان بتر باشد لعل‌شان سنگ بد گهر باشد

خوردشان با بزرگشان در جوش و خروش است. همسایه با همسایه درگیر است. فرومایه و شریف همه حق پوشند و در اظهار کلمه حق خاموش. همه و همه گلیم شقاوت بر دوش، حلقه‌ی بندگی در گوش، همه را روز جزا فراموش، همه از باده‌ی مکر و تزویر بیهوش، غرض اینکه همه گندم نما و جو فروش هستند و در شهوت شکم و فرج مدهوشند و هر کدام را بنگری شهوت‌پرست و زیانکار است. با هر یکی آمیزش داشته باشی خیانتکار و مردم آزار است. چراغ ایمان این قوم بی‌نور است و خانه‌ی اعتقادشان لانه‌ی زنبور است. حیله‌گری و روباه بازی‌شان از بیان خارج است و این فتنه‌انگیزان را بی‌باکی و چاپلوسی‌شان عیان و ظاهر است:

همه درنده پوستین چون سگ همه مردم گزای چون کژدم

فضیل عیاض رحمه‌الله می‌گوید: آرزومندم که بیمار باشم، تا مجبور نگردم در صف جماعت این ظاهر پرستان ریاکار بروم.

بی‌خردانی که از تنهایی وحشت دارند و با این درندگان همدم و مأنوس می‌شوند، همیشه در رنج و از عافیت بدور می‌گردند:

تنها نشین و صحبت دیو اختیار کن که آثار انس در گهر آدمی نماند

خوراک عاقل خون جگر است و غذای احمق شیر و شکر. بدان بر نیکان عیب می‌گیرند و حلال بر حرام می‌خندد. حماقت بر عقل برتری می‌طلبد. جهل بر علم فوقیت می‌خواهد. فاضلان همدوش فضولان هستند و علما هم آغوش با بی‌دانشی. در بین محقق و مقلد، ناقص و کامل، عارف و عامی هیچ تفاوت و امتیازی باقی نمانده است:

امروز بهای هیزم و عود یکی است مرتبه‌ی خلیل و نمرود یکی است

در گوش کسانی‌که به غفلت هستند آواز خر و نغمه‌ی داود یکی است

در این زمان عده‌ای بی‌دانش نیز موجودند که از جوهر ذاتی کاملاً بی‌بهره و از علم و فضل بی‌نصیب‌اند، اما در محافل از علم و فضل آبا و اجداد خود صحبت می‌کنند و اهل فضل و بلاغت را هدف طعن و طنز قرار می‌دهند. نمی‌دانند که در بازار صرّافان، ریزه‌ی استخوان ارزشی ندرد و سنگ سیاه را در برابر لعل مذاب منزلتی نیست.»

من در سال‌های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ م. رساله‌ای بنام **بزرگان قوم** نوشتم که تا کنون چند بار تجدید چاپ شده است. در این رساله وضعیت علما، امرا و مستضعفان با شفافیت تمام بیان شده است. بخشی از این کتاب را که درباره‌ی واعظان حرفه‌ای است در این جا می‌آورم:

از همه خطرناک‌تر و زیانبارتر، گروه واعظان حرفه‌ای هستند که دایره‌ی اثرشان فراخ و مصایب منتشر شده از آنان کشنده است. شمارشان فراوان است و تولیدات زیان‌آورشان مثل بیماری وبا قلب مسلمانان بی‌سواد را پیوسته تهدید می‌کند. نزد اینان انواع و اقسام قبا و دستار و تسبیح و عصاهای گوناگون برای بازیگری وجود دارد. بعضی از آنان اشعار **مثنوی** را با صدای خوش می‌خوانند و بعضی هم اشعار شاعران اردو و فارسی زبان را دستچین می‌کنند و می‌خوانند. بعضی خود شاعر هستند و اشعار خود را بسیار خوب می‌خوانند و بسیاری داستان‌ها و روایات سر هم می‌کنند. بعضی موضوعات وعظ خود را حفظ و با چرب‌زبانی مثل گرامافون [یا ضبط صوت] بسیار عالی سخنوری می‌کنند و بعضی یک یا دو کودک کم سن و سال و خوش صوت همراه خود دارند که از صدای خوش آن‌ها برای جلب منافع بیشتر استفاده می‌کنند و مجلس خود را گرم می‌کنند و تمامی سعی واعظ این است که شنوندگان خوشحال باشند.

چنانچه به روستایی برسد که در آنجا اهل حدیث قدرت و تجمع دارند، واعظ بی درنگ اهل حدیث می‌شود و موضوعات سخنرانی را از کتاب‌های ***تقویة الایمان*** و ***تنویر العینین*** انتخاب و حتی آمین بالجهر و رفع یدین می‌کند. از آنجا که تمام شد، در روستای دیگر که افراد را کاملاً برعکس می‌بیند، بی‌درنگ از جواز مراسم سالروز میلاد پیامبر و جشن گرفتن بر قبرها صحبت می‌کند. سخنان تمام این واعظان به اینجا ختم می‌شود که چیزی بدهید. بعضی وقت‌ها بنام مسجد و بعضی مواقع بنام مدارس یا یتیم خانه و یا انجمن، پول دریافت می‌کنند. منظور این است که کلاً مطلب به پول خلاصه می‌شود و تمامی خوانندگی و نوازندگی شان به «چیزی بنام خدا بدهید» ختم می‌شود. به قول کسی

«این همه از پی آن است که زر می‌خواهد» اصولاً تمام واعظان دم از عشق رسول خدا می‌زنند و با جوش و خروش این حس را اظهار می‌کنند و پیوسته غزل‌های عاشقانه می‌خوانند و با لحن خوش، شنوندگان خود را سرگرم می‌کنند، اما هرگز از سیرت و زندگی پیامبر، واقعه یا چیزی که برای مسلمانان مفید باشد و اثر نیکویی در آنان پدید آورد، نه بیان می‌کنند و نه می‌توانند بیان کنند. گاه از تصوف و داستان‌های راست و دروغ صوفیان گرامی سخن می‌گویند، ولی خودشان عکس آنچه می‌گویند عمل می‌کنند.

درباره‌ی این واعظان حرفه‌ای شنیده شده که بعضی پس از جمع‌آوری پول و مبلغ مورد نظر خود، تغییر شکل می‌دهند و دست به اعمال نادرست می‌زنند و با افراد شرور و ناباب همنشین می‌شوند. اکثر واعظان حرفه‌ای ریاست مآبانه سفر می‌کنند، تا جایی که به میزبانان خود دستور تهیه‌ی غذاهای رنگارنگ می‌دهند و هیچ ابایی از این کار ندارند. بعضی برای میزبانان خود ادا درمی‌آورند و می‌گویند بعضی از خوراکی‌ها با معده‌ام سازگار نیست و از خوردن غذاهای معمولی خودداری می‌کنند و در نتیجه دستور تهیه‌ی غذاهای خاص می‌دهند تا آتش تنور شکم را فرو نشانند. اگر از میزبان بیچاره کوتاهی یا کمبودی در پذیرایی مشاهده کند، بی درنگ قهر می‌کنند و قیامتی به پا می‌کنند. زمان ورود به شهر و یا روستا و یا خروج از آن، از طرفداران خود می‌خواهند که تجمّع کنند و بیشتر به تعظیم آنان بپردازند، هنگامی که با شأن و شوکت همراه مریدان ساده‌دل خود به ایستگاه قطار می‌آیند، یکی از کسانی که برای بدرقه‌ی جناب واعظ آمده، جهت خرید بلیط برای وی راه می‌افتد. واعظ به جای اینکه پول بلیط را بپردازد، می‌گوید لابد خبرداری که من فقط با قطار درجه‌ی یک مسافرت می‌کنم و آن بیچاره را مجبور به خرید بلیط گران قیمت می‌کند. بیشتر واعظان دارای هواداران خاص خود هستند، که بازارشان را گرم نگه می‌دارند. بعضی از واعظان حرفه‌ای تألیفاتی هم دارند که هنگام سخنرانی خود برای فروش آن‌ها تبلیغ می‌کنند. تا وقتی که جهالت بین مسلمانان رواج دارد، روزی این واعظان حرفه‌ای فراهم است و بر

شمار آنان روز به روز افزوده خواهد شد. اینان مسلمانان را همیشه جاهل و احمق نگه می‌دارند و هرگز خواهان روشن شدن اذهان مسلمانان نیستند. نشان این موضوع آن است که آنان از افراد باسواد و فهمیده دوری می‌کنند. خلاصه اینکه این واعظان حرفه‌ای فقط خواهان تداوم تاریکی و ناآگاهی در اذهان امت اسلام هستند، تا جایی که گفته می‌شود گرگ‌ها به لباس واعظان درآمده‌اندو جیب‌برها در خانقاه سکنی گزیده‌اند.

کسی چنین گمان نکند که من همه را با یک چوب می‌رانم. یقین دارم که بعضی عزیزان، گرانقدر و قابل تعریف نیز هستند و می‌شود به هر اعتباری آنان را ستایش کرد؛ امّا متأسفانه آنان انگشت شمارند. من در مجموع، نظر کلی خودم را می‌گویم. شخص یا افراد خاصی را نام نبرده‌ام و نمی‌خواهم بدون علت کسی را برنجانم و فقط به باب آنچه که آگاهی داشتم نوشتم. بعید نیست که گروه نامبرده، بعد از نشر این نوشته، غوغا راه اندازند و سعی کنند مرا هدف سرزنش قرار دهند. اما خوشبختانه آنچه نوشته‌ام، فقط برای خشنودی خدا بوده و نه از مخالفت کسی بیم دارم و نه نیاز به موافقت کسی دارم:

جهانیان ز تو برگشته‌اند گر غالب ترا چه‌باک خدایی‌که‌داشتی،داری

از جمله راههای شناخت علمای بد این روزگار این است که در آنان اثری از فداکاری و ایثار دیده نمی‌شود، یعنی چیزی که ویژگی اسلام است و می‌خواهد در هر مسلمانی نمودار گردد. این گونه افراد در راه خشنودی خدا هیچ‌گونه اذیت و آزار جسم و مالی برای خود تحمل نمی‌کنند. در حالی که افرادی که از اسلام بیشتر آگاهی دارند و تقرب الهی برایشان حاصل شده است، به آسانی از جان و مال خود می‌گذرند:

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُم وَ أَموَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾

(توبه، ۱۱۱)

«بی‌گمان خداوند [کالای] جان و مال مؤمنان را به [بهای] بهشت خریداری کرده است.»

امّا علمای بد این روزگار، بس بزدل و از همه بیشتر به جان و مال خود وابسته‌اند و از هر خطری که این سه چیز (جان، مال، جاه) آنان را تهدید کند فرسنگ‌ها دور می‌گریزند. هرگز نمی‌خواهند دور و بر چیزهای خطرآور بگردند، تا مبادا آنچه را که می‌پرستند از دست بدهند و اگر جایی احساس کنند خطری وجود ندارد، لاف‌زنان چنان غوغایی براه می‌اندازند که گوش فلک کر می‌شود. اما اگر خطری از جانب حکومت و یا از جایی دیگر آنان را تهدید کند، بی‌درنگ دم می‌جنبانند و خاموش می‌شوند و از اظهار کلمه‌ی حق، به گونه‌ای لال می‌شوند که انگار آنان را مار گزیده است! و در مقابل دشمنان اسلام مثل شغال دم بریده می‌شوند. امّا برای تکفیر مسلمانان و تحقیر علمای حق، شیر ژیان هستند.

این کتاب تا اینجا تحریر شده بود که ماهنامه‌ی فاران، به سردبیری جناب محمد عثمان فارقلیط که دوست بنده است، بدستم رسید. جناب فارقلیط در این شماره تحت عنوان **گروه خطرناک** مطلبی ارزنده نوشته است. چون آن را مطالعه کردم، بسیار خوشحال شدم که ایشان نیز این موضوع را حس کرده‌اند. از مطلب پیش گفته در اینجا قسمتی می‌آوریم، که آن را می‌شود خلاصه‌ای از همین کتاب دانست:

«روشن است که علما مغز ملت و جامعه‌ی خود هستند و سخن و عمل آنان سنگ بنیاد و اساس ملت را تشکیل می‌دهد. افراد مذهبی امور خود را از نگاه علما می‌شنوند و درک می‌کنند. هر سخن و کردار آنان را نمونه‌ی شریعت می‌دانند و می‌فهمند. علما پایه‌ی هر نقشی را بگذارند ملت نیز همان را انجام می‌دهد و وجدان ملی آنان با همان پیمانه‌ی علما پر می‌شود. به هر رنگی که علما درآیند جامعه نیز همان رنگ را به خود می‌گیرد. اگر علما از دستیابی به وحدت در بین خود قاصر شوند، غیر ممکن است که ملت دارای وحدت باشد و از اختلاف و تفرقه محفوظ گردد. اگر علما خوف خدا را در دل جای ندهند و از قدرت‌های مادی بیمناک باشند، حتماً ملت آنان نیز ترسو و پست همت و آسایش طلب می‌شود. چنانچه علما از علم خود به طرز صحیح استفاده کنند، در میان ملت آنان نیز شوق و ذوق علم و عمل پدید می‌آید. اگر آنان به جای سخن از عمل خود استفاده کنند، پیروان آنان نیز مظهر کردار

می‌شوند. اما اگر علمای دین، علم خود را در جای نادرست استفاده کنند، یعنی هنگام دست یافتن به رهبری، راهزن می‌شوند، بدان که تباهی امت ناگزیر است. در مقابل علمایی که فرض خود را ادا و برای نجات امت مسلمان جان خود را فدا می‌کنند و هر عملشان بر پایه‌ی اخلاص و صداقت استوار است، آنان روشنگر امت و نیاز مسلمانان و وراثان پیامبران محسوب می‌شوند. درباره‌ی چنین علمایی خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾

در واقع علما بر دو نوع تقسیم‌بندی می‌شوند: یک دسته آنانی که علم و عمل، گفتار و کردارشان کامل است و در اسرار شریعت تبحر دارند و در اجتهاد و بررسی مسایل دین، مثل چراغ افروخته روشن هستند، آنان می‌دانند که دردها کدامند و قرآن حامل چه روح و پیامی است که به وسیله‌ی آن ضعیف قوی می‌شود و ظالم، عادل می‌شود و زبون شدگان در قله‌ی عزت و افتخار و وقار می‌نشینند. این دسته از علما وقتی امت را در گمراهی و تاریکی می‌بینند، دچار رنج و ناراحتی می‌شوند. وقتی آنان مشاهده می‌کنند که زمین خداوند، به جای امن و سلامتی، دچار ظلم و دشمنی و فساد و بی‌امنی شده است، عیش و نوش و خورد و خوراک برای آنان حرام می‌شود. حضور آنان در محافل وعظ بدین سبب است که مسلمانان راهها و قواعد شریعت را بیاموزند و سرشان تنها در مقابل خداوند واحد و در آستان او خم گردد. آنان به این منظور به محافل وعظ و موعظه گام می‌نهند که مسلمانان را از اسراف و ریا باز دارند و مشاور و دلسور آنان باشند. مقصود اینکه هر کار آنان برای جلب خشنودی خداوند انجام می‌گیرد و هر اقدامشان برای بهبود و فلاح مسلمانان است و اندیشه‌ی آنان برای سرافرازی اسلام و اعلاء کلمه حق، وقف است. این دسته از علما امامان و پیشوایان امت مسلمان هستند.

دسته‌ی دوم، آنانی هستند که در تحصیل علم کامل هستند، ولی در کردار و استفاده از علم خود ناقص و ناتوانند. آنان بر کتاب و سنت گذری دارند، امّا نمی‌شود به عمل آنان اقتدا کرد. اینان در سینه‌ی خود دل دردمند و در دهانشان زبان ماتم‌سرا دارند، ولی در خود پرستی و آسوده‌طلبی غرق گشته‌اند و از به میدان آوردن نیروی علم خود ناتوانند. ایشان اینها همان علمایی هستند که درهای گمراهی و بدبختی را به روی

مسلمانان می‌گشایند، و مردم آنان را می‌بینند و از آنان تقلید می‌کنند. این دسته از علما خود گمراه و با کردار خود، باعث گمراهی دیگران می‌شوند. امیدوارم چنین افرادی به خود آیند و به راه راست هدایت شوند.

امّا از بدشانسی مسلمانان، دسته‌ی سومی از علما در این روزگار به میدان آمده‌اند، که چنان بیم‌آور و تباهی‌آفرین هستند، که نظام شرعی را واژگون و امور زندگی مسلمانان و ذهنیت آنان را دگرگون کرده‌اند. این دسته از علما نه تنها به علوم دینی که به انواع دیگر علوم نیز رغبت ندارند. ناآشنایی این دسته با اسلام مثل شخص غریبی است که کوچه و خیابان‌های شهری را ندیده و نسبت به آن هیچ گونه آشنایی نداشته باشد. امروزه این طبقه در میان مردم ساده‌دل به خوبی جا کرده‌اند و چه چه و به به می‌کنند. عموماً مردم به معلومات آنان کاری ندارند. آنان برای داستان‌سرایی و قصه‌گویی و تحرکات نمایشی این دسته از علما جان می‌دهند و در چنگال آنان گرفتار شده‌اند و همان ذره‌ی ایمان خود را که دارند تباه می‌کنند. این دسته از علما از بازیگری در تئاترها بازنشسته‌اند و از دیگر شغل‌هایی که نیاز به زحمت دارند رویگران شده‌اند و برای دستبرد زدن به جیب مسلمانان در هر جا پرسه می‌زنند و بنام واعظ و ناصح، عملاً مسلمانان را فلج و دین و اخلاق و اقتصادشان را به تاراج می‌برند. این گونه علما نمی‌دانند که کتاب و سنت چیست، پیام اسلام چیست و خصوصیات دین خداوند کدامند، آنان نمی‌دانند که بیماری اصلی مسلمانان چیست و برای درمان آن چه تدابیری لازم است. قصد و هدف آنان این است که امت مسلمان را هر چه بیشتر بدوشند و آنها را در جهالت باقی بگذارند. این گروه از علما همیشه برآنند که از ذهن خالی مسلمانان سوء استفاده کنند و به داستان‌های دروغین و افسانه‌های بی‌سر و ته و بحث‌های غیرضروری مشغول شوند و آنچه را که در مغزهای کثیف خودشان هست، به مسلمانان دیکته کنند و به زندگی ننگین خود ادامه دهند. از یک سو کمبود علمای حق و از سوی دیگر جهالت و بی‌سوادی عموم مسلمانان، این گونه افراد را یکه تاز میدان کرده است. آنان برای جلوگیری از دسترسی علمای واقعی به این میدان و برای حفظ آبروی خودشان تمام کوشش خود را به کار بسته‌اند و برای بد نام کردن علمای حق لحظه‌ای بیکار نمی‌نشینند و همواره به مارک زدن و انواع و اقسام حیله‌ها مشغول

هستند، از جمله اینکه به مردم ساده‌اندیش می‌گویند: اگر در دنیا کسی مستحق اعدام باشد، وهابی‌ها هستند!! چون وهابی‌ها بزرگان و پیران و اولیا را بد می‌گویند و منکر آن‌ها هستند و مسلمانان را از آداب و رسوم‌شان دور می‌کنند و این کار از فرائض وهابی‌هاست. این حربه آن قدر کارگر و مؤثر شده است، که بهترین علمای حقانی را که پرچم‌دار شریعت هستند، می‌توان به راحتی شکست داد. این دسته از علما، آنان را وهابی لقب می‌دهند و از چشم مردم می‌اندازند و در نتیجه میدان برای گرفتن اموال مردم برای خودشان خالی می‌شود و با آزادی تمام این کار را می‌کنند و مردم را بیشتر از آنچه که قبلاً بوده‌اند، در بی‌علمی و جهالت نگه می‌دارند و در این کار موفق هستند.
اینان کسانی‌اند که خداوند در سوره‌ی توبه آیه‌ی ۳۴ درباره‌ی آنان فرموده است: «ای مؤمنان! بسیاری از علمای دینی یهودی و مسیحی، اموال مردم را به ناحق می‌خورند و دیگران را از راه خدا باز می‌دارند [و از اطمینان مردمان به خود سوءاستفاده می‌کنند و از پذیرش اسلام ممانعت می‌ورزند. ای مؤمنان! شما همچون اینان نشوید. مواظب علمای بدکردار و ناپرهیزگار خود باشید و بدانید اسم و رسم دنیاپرستان مال‌اندوز را تغییر نمی‌دهد].»
همچنین درباره‌ی علمای سوء می‌فرماید: زمانی می‌رسد که در این آسمان، علمای پر آوازه، بدترین مخلوق می‌شوند!. علمای ربانی دارای چه سیرتی هستند و چه فرایضی در قبال مسلمانان به عهده‌ی آنان است؟
قرآن می‌فرماید که هادی و راهنما از همه باید صابرتر باشد؛ چون وی ناگزیر به تحمل سختی‌ها و مشکلات است. وقتی در چنگال مصایب گرفتار شد، ناامید نشود و از همه باید بیشتر به آیات خداوند یقین داشته باشد. این واقعیتی است که در انسان نیروی عمل و پیروزی پدید می‌آورد. به کمک اعتقاد و یقین است که راههای دشوار اصلاح امت طی می‌شوند. وقتی این اوصاف در یک عالم پدید آمدند، بر او فرض است که مردم را بسوی حق فرا خواند و برای اجرای احکام الهی مردم را آماده و مهیّا سازد.
خداوند در سوره‌ی سجده آیه‌ی ۲۴ می‌فرماید: «از میان بنی‌اسراییل پیشوایانی را پدیدار کردیم که به فرمان ما [و برابر قوانین ما، مردمان را] راهنمایی می‌کردند، بدانگاه که بنی‌اسراییل [در راه خدا بر تحمل سختی‌ها] شکیبایی ورزیدند و به آیات ما ایمان کامل پیدا کردند.»

بزرگ‌ترین وظیفه علمای حق این است که برای اصلاح امت زندگی خود را در راه خدا وقف کنند و دعوتگری را در زندگی خود همیشه مد نظر داشته باشند: ﴿**و لتکن منکم أمة یدعون الی الخیر**﴾ مسلمانان بهترین امت‌ها هستند و برای این خلق شده‌اند که به مردم سود برسانند و کارهای بهبودی انجام دهند، دعوتگر حق باشند و مردم را بسوی عمل نیکو دعوت دهند. ﴿**کنتم خیر أمة أخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر**﴾. از آیات ذکر شده روشن می‌گردد که علمای ارجمند باید نخستین کارشان دعوت به حق و تبلیغ خوبی‌ها باشد و این کار را خود فرض بدانند.

دقت کنید به اعمال علمایی که ملت را اسیر کرده‌اند! چه بلاهایی که بر سر خلق خدا نمی‌آورند. آنان برای مسلمانان و غیرمسلمانان چقدر مفیدند؟ این افراد نه از علوم شریعت آگاهی دارند و نه قابلیت فهم اصول اسلامی را دارند و نه سیرت اخلاقی آنان چندان تعریفی دارد؛ چون آنان عادت به سختی‌ها ندارند، آسان‌ترین راه به دست گرفتن رهبری مسلمانان را برمی‌گزینند. آن را به عنوان واعظ و سخنور، محصول و دسترنج نادانان را در اختیار می‌گیرند. به اندازه‌ای که مسلمانان به مجالس مذهبی و سخنرانی‌ها اهتمام دارند و به اندازه‌ای که قرآن در دنیا مطالعه می‌شود، کتاب دیگری به این حد هوادار ندارد. چون در منازل و مساجد و محافل و اجتماعات گوناگون خوانده می‌شود و به صورت جمعی و فردی هوادار دارد و چنین چیزی در ملت‌های دیگر جهان به نظر نمی‌آید.

پس لازم است که مسلمانان به این کتاب و مضمون و محتوای آن و مسائل مهم اسلام، بیشتر آگاهی داشته باشند و اسلام را با روشن‌بینی و آگاهی و بدور از ناهنجاری رفتاری و اعتقادی جهالت عمومی نسبت به اسلام، فسق در رفتار، فسق در اعتقاد، مسلمانانی که از توحید حقیقی خداوند آگاهی دارند چقدر هستند؟ مسلمانانی که دلایل حقانیت کتاب خدا را در سر دارند چقدر هستند؟ مؤمنانی که از عظمت نبوت اگاهند چقدر هستند؟ مسلمانانی که از زندگی پاک پیامبر خدا، به درستی آگاهی دارند چقدر هستند.

ملت ما نمی‌داند که پیام انقلابی اسلام چیست و آن چه روحی است که یک ملت مرده را از اعماق ذلت و بردگی به اوج آزادی می‌رساند و به او این توانایی را می‌بخشد که در پرتو نور کلام خدا، نقشه‌ی جهان را تغییر می‌دهد.

از نماز گزاران بپرسید که هدف واقعی از نماز چیست؟ هم چنین از روزه‌داران بپرسید که در گرسنگی چه حکمتی نهفته است؟ اگر شما به ژرفای این مسائل وارد شوید، روشن می‌شود که، علت این همه جهالت عمومی، صرفاً ناآگاهی و گمراهی علمای سوء است؛ چون خود آنان از درک این حقایق محروم هستند، بدبختانه، مانع دیگران نیز می‌شوند که این حقایق را به گوش امت اسلام برسانند. آنان می‌دانند اگر امت مسلمان به این حقایق دسترسی پیدا کند، نمی‌توانند از امت بهره‌کشی مادی کنند و همیشه برای تسلط بر مسلمانان از همان روش پیش گفته (تهمت و تکفیر) سود برند و بازار خود را گرم نگه دارند. آنان هرگز مسلمانان را از وظیفه‌ی اصلی‌شان آگاه نمی‌کنند، بلکه همواره همان شاخص همیشگی وهابیت را بلند می‌کنند و مسلمانان را به جان همدیگر می‌اندازند و هرگز اجازه نمی‌دهند که امت اسلام دارای وحدت کلمه باشند و زیر پرچم قرآن گرد آیند.

دامنه‌ی فساد علمای سوء تا اینجا ختم نمی‌شود. اگر دقت کنید، متوجه می‌شوید که علت الحاد و دین گریزی مردم، همین علمای سوء هستند.[۱] جوانان باسواد و روشن فکر، وقتی که کج اندیشی‌ها و جهالت این دسته از علما را مشاهده می‌کنند، به علت ناآگاهی از دین اسلام، همه‌ی این‌ها را منسوب به دین می‌کنند و به اسلام بدبین می‌شوند. و فکر می‌کنند که اسلام جلوی تمدن و پیشرفت و آزادی و عقل را می‌گیرد و می‌پندارند که اسلام چیز قابل عرضه‌ای به جهانیان نیست. چنین است که در بین جوانان و روشنفکران، میکروب الحاد و دین گریزی نشو و نما می‌کند. این است نتیجه‌ی جهالت علمای سوء که از بین فرزندان مسلمان، دشمنانی برای اسلام می‌سازند. چندین‌بار این فرصت را یافته‌ام که پای صحبت این جوانان و تحصیل‌کردگان بنشینم. با خونسردی، افکار و صحبت‌هایشان را شنیده‌ام و به حیرت فرو رفته‌ام که آنان اسلام را فقط از طریق همین واعظان جاهل و داستان‌های بی‌سر و

۱ـ روشن است که این نوع علما نه گذری بر علوم شرعی دارند و نه سیرت آنان مطابق با سیرت اسلام است، بلکه اکثر آنان از لحاظ اخلاقی در نهایت پستی و ذلت قرار دارند. وقتی جوانان روشنفکر و باسواد، افکار و رفتار آنان را مشاهده می‌کنند و با کج‌کجی‌های آنان روبه‌رو می‌شوند، در نتیجه علمای حق را نیز با علمای سوء قیاس می‌کنند و بدون استثنا همه را مثل هم می‌دانند. این جوانان اطلاع ندارند که شریعت اسلام علمای ربانی و علمای سوء از هم تفکیک کرده است...

ته آنان می‌شناسند. از یک سو به سبب علمای سوء، الحاد و بی‌دینی نیرو می‌گیرد و از سوی دیگر غیرمسلمانان، این گونه اباطیل را می‌شنوند و از اسلام گریزان می‌شوند و گسترش اسلام و دعوت به حق نیز به عقب می‌افتد. اسلام در ذات خود ندای خرد و دلیل و برهان و اندیشه و بصیرت است. اسلام است که برای نخستین‌بار بشر را به ژرف‌نگری و اندیشه‌ورزی و درک و فهم فرا می‌خواند. امروزه اسلام به سبب این واعظان سوء به مجموعه‌ای از توهم‌پرستی‌ها تبدیل شده است و تا زمانی که به این گونه افراد مضر، میدان داده شود و برای آگاهی مردم کوشش نگردد، بیگانگی از اسلام و گمراهی اعتقادات و فساد در همزیستی از بین نخواهد رفت و سطح اندیشه‌ی مسلمانان ارتقا پیدا نخواهد کرد.

اگر ملت مسلمان این انقلاب را در سطح اندیشه‌ی خود پدید آورد، که وعظ و تبلیغ صرفاً برای گریه کردن و خندیدن نیست و عزم کند که از رهنمودهای علمای مخلص و روشنفکر بهره‌مند شود و به جای سخاوت‌های فردی برای ایثار و فداکاری جمعی آماده گردد، امروزه در گلستان دین دوباره بهار خواهد آمد و اندیشه‌ی واعظان حرفه‌ای بسیار زود درست خواهد گردید: ﴿**فهل أنتم منتهون**﴾ ناگزیریم به این اعتراف کنیم که سکوت علمای حقانی و دانشور، باعث فروغ واعظان حرفه‌ای و جاهل گشته است؛ چون آنان می‌خواهند در این گود پا نگذارند و از مقابله با این رقیبان خود را پاک و مبرا نگه دارند. به همین سبب بر شمار این واعظان افزوده می‌شود و میدان در اختیار آنان است. گو اینکه پاک ماندن علمای ربانی مقتضی این امر است که به ﴿**لكم دينكم ولي دين**﴾ عمل شود، اما تبهکاری‌های این طبقه از مرز گذشته است. در این حالت خود را دور نگه داشتن و این غوغا را با سکوت تماشا کردن، عمل امر به معروف نخواهد بود.»

جناب عبدالرزاق ملیح آبادی مدیر روزنامه‌ی **هند جدید** در کلکته می‌گوید:

«مسلمان به مسلمانی خود می‌بالد و برای دین اسلام همه چیز خود را حاضر است قربان کند، اما با وجود این همه جوش و خروش، از اسلام حقیقی فاصله دارد، نه اینکه از اسلام فاصله دارد بلکه اسلام راستین را بی‌دینی تلقی می‌کند و کسانی را که اسلام راستین را پیش می‌کشد، لا مذهب و گمراه می‌داند. دلیل این وضعیت، این

است که به مرور زمان خرافات بی‌شماری در دین اسلام وارد گردیده شده است و از صدها سال این خرافات را اصل دین دانسته‌اند و می‌دانند. از بد اقبالی، فقدان علمای حق نیز به این امر کمک کرده است. اگر علمای حقانی بوده‌اند انگشت شمار بوده‌اند و به سبب عدم همت و اراده، جرأت مقابله با جهل فراگیر را نداشته‌اند. این بزرگواران، در کتاب‌هایشان اصل دین را معرفی کرده‌اند، امّا این کتاب‌ها یا مورد قبول واقع نگشته‌اند و اگر شده‌اند، به سبب جهل و خشک‌اندیشی عمومی مؤثر نبوده‌اند. در نتیجه مسلمانان امروز با دین راستین بیگانه‌اند و هیچ شناختی از آن ندارند و اگر کسی آن را معرفی کند متعجب می‌شوند و با اعتراض می‌گویند این سخن کاملاً جدیدی است، ما هرگز آن را نشنیده‌ایم و علمای ما هرگز چنین نگفته‌اند. اگر دین این است، آیا علمای گذشته و حال جاهل بوده‌اند و هستند؟ آنان چرا این سخنان را نگفته‌اند؟

اسلام آخرین و تنها دین راستین خداوند است. مفسدان برای تغییر آن بسیار کوشیدند، اما چون خداوند هر دو جهان، محافظ آن است، دین راستین امروز در قرآن محفوظ است و شرح و تفسیر آن، روش پیامبر خداﷺ، نیز در دسترس است. من به مسلمانان می‌گویم که اگر شما واقعاً خواهان اسلام هستید و می‌خواهید به دین حقیقی عامل باشید و خواهان سعادت هر دو جهان هستید، پس به قرآن و روش پیامبر خدا بازگردید. این اندیشه را کنار بگذارید که فلان عالم یا فلان ولی چنین گفت و چنان کرد. در روز جزا از شما پرسیده نمی‌شود که به روش کدام و سخن کدام صوفی و عالم متعهد بوده‌اید، بلکه پرسیده می‌شود که از خدا و رسولش تا چه حد فرمان برده‌اید.

باور بفرمایید که اسلام راستین بسیار دوست داشتنی و دین ساده و آسانی و سراسر مطابق با خرد و موازین عقلی است. در این دین هیچ سخنی ناسازگار عقل وجود ندارد و برای خرافات جایگاهی نیست. این دین از انسان پرستی، توهم پرستی، تقدس گرایی، قبر پرستی، خشک‌اندیشی و تقلید و جهل، سخت بیزار است. اسلام خواهان آگاهی هر مسلمان از دین است. اسلام از مسلمانان خواسته که کتاب خدا را بخوانند و آن را بفهمند. قرآن برای این نازل نشده که در چندین غلاف پیچانده و در طاقچه‌ها گذاشته شود و به آن سوگند خورده شود و یا آن را طوطی‌وار بخوانند. پاپ

کاتولیک‌های کلیسای روم، مسیحیان را از خواندن و فهمیدن تورات و انجیل بازداشته بود. امروزه نیز این ممنوعیت وجود دارد. هیچ مسیحی کاتولیک، اجازه ندارد تورات و انجیل را بفهمد، چرا چنین است؟ پاپ‌ها و کشیش‌ها دلیل آن را چنین بیان می‌کنند که وحی خداوند را جز خود آنان کسی دیگر نمی‌تواند بفهمد.[۱] عیناً همین اعتقاد را عالم‌نمایان ما در بین مسلمانان رواج دادند. در این زمان مسلمانان حاضر به پذیرش این مسئله نیستند که همه استعداد فهم قرآن و سنت را دارند و بدین صورت فهم دین را تعطیل کردند و مردم فقط برای این مسلمان هستند که هر سخن عالم‌نمایان را چشم بسته بپذیرند و آن را حکم خدا و رسول بدانند!! از یک سو این ظلم به آنان تحمیل می‌شود و از سوی دیگر صوفیان پرآوازه، شریعت جداگانه‌ای برخاسته‌اند که نام آن را حقیقت و طریقت گذاشته‌اند و می‌گویند که این‌ها اسرار و رموز هستند که سینه به سینه نقل شده‌اند و به ما رسیده‌اند و کسی جز ما آن‌ها را نمی‌فهمد و هرکسی به این موضوع اعتراض داشته باشد، کاملاً گرفتار بی‌دینی شده است. بدین گونه مسلمانان را از دین دور کرده و در میان آنان انواع بدعت‌ها و خرافات رواج داده‌اند و دین را چنان مسخ کرده‌اند که فقط راسخون فی العلم امروز می‌توانند به اساس آن دسترسی داشته باشند و برای دیگر مردم بازشناختن حق از باطل بیش از حد دشوار شده است.

این پرسش پیش می‌آید که دین حقیقی کدام است؟ آیا همین دین است که صدها سال مسلمانان بر آن استوار هستند؟ اگر چنین است پس این ادعا که مسلمانان از دین منحرف شده‌اند، اشتباه است! لیکن اگر دین حقیقی جز این است، باید آشکار شود که کدام است؟ اگر قرآن و سنت رسول خداست، پس چگونه آن را بفهمیم، در حالی که قرآن و حدیث قابل قبول عالم‌نمایان را انسان‌های کنونی نمی‌فهمند.

بسیار حیرت‌انگیز است که این گفته‌ها را بعضی‌ها بی‌دینی تلقی می‌کنند. جز اینکه از مردم بخواهم که رهرو کتاب خدا و سنت رسول باشید، چیز دیگری نمی‌گویم؛ چون اسلام فقط همین است و جز این نیست، ولی این فراخوان را هم بی‌دینی می‌نامند و

۱ـ البته این موضوع درگذشته در غرب قرون وسط وجود داشته و امروزه در دوران عقب‌نشینی کلیسا از صحنه‌ی زندگی سیاسی مردم، دیگر کسی برای خواندن کتاب و از جمله تورات و انجیل از پاپ‌ها و کشیش‌ها نمی‌پرسند و آنان که اهل تحقیق هستند یا اهل دین، خود یکراست به کتاب‌های مذهبی مراجعه می‌کنند. مترجم.

شکایت دارند که این دوراندیشی شما مسلمانان را آزرده می‌کند. مسلمانان چه می‌خواهند؟ اگر در وجود خود احساس گمراهی و کجروی دارند، پس چرا مبتکر تغییر این وضعیت هستند؟ وضعیت زمانی تغییر یافتنی است که در روش‌های موجود عملاً اصلاحات انجام گیرد. چرا از من ناخشنود هستند؟ من همان چیزی را می‌گویم که خدا و رسول به انجام آن فرمان داده‌اند. واقعیت این است که عالم‌نمایان و متصوفه دعوت به سوی قرآن و سنت را تباهی خود می‌دانند. رونق بازار آنان تا زمانی هست که مسلمانان از فهم قرآن و سنت دور هستند. هر زمان که عموم مسلمانان از اسلام راستین آگاه شوند، این‌گونه افراد را کنار می‌زنند؛ چون این‌ها خوبی‌های دین و دنیا را به روی مسلمانان بسته‌اند.

امّا با یک گل بهار نمی‌آید. از تمام علمای حق درخواست می‌کنم که به این میدان گام بگذارند و این دعوت مقدس را در بین مسلمانان گسترش دهند.